



امام من

و

امام تو

مرتضی امینی و محمد امینی

تلفن تماس محمد امینی: 09353395747

پخش برای اولین بار در: www.Sonnat.net

جامعترین سایت شیعی جهان به هفت زبان در باب مطاعن خلفا

تقدیم به:

چکیده خلقت، رسول بشارت، محمد مصطفی «صلی الله علیه وآله و سلم»
و امام رستگاران عالم، مولا امیرالمومنین علی «علیه السلام» و مادر دو
عالم صدیقه طاهره، فاطمه زهرا «سلام الله علیها» و کریم اهل بیت امام
حسن مجتبی «علیه السلام» امامی که حلم حکیمانه اش، حق را آشکار،
باطل را رسوا و از بیهوده ریخته شدن خون مسلمانان جلوگیری نمود.
و سالار شهیدان حضرت امام حسین «علیه السلام».

و تقدیم به:

به روح مطهر ولی نعمتman، مولا علی بن موسی الرضا «علیه السلام»

و تقدیم به:

سالله پاکش، و به خصوص یگانه منجی عالم بشریت حضرت ولی عصر
«ارواحنا له الفداء».

پناهنده گان درگاه آستان علی بن موسی الرضا «علیه السلام»

مرتضی و محمد امینی

تولد حضرت علی علیه السلام

ابن صباغ مالکی گوید: " ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه و هی فضیلة خصّه الله بها إجلالا له و اعلاء لمرتبتہ وإظهاراً لتکرمته " ^۱.

احدی پیش از علی در کعبه به دنیا نیامده، و این یک فضیلتی است که خداوند عزوجل او را به این فضیلت اختصاص داده و بدین وسیله خواسته از علی تجلیل کرده و مقامش را بالا ببرد.

البته دیگران مثل بدخشی وابن قفال، ولکنوی، و شبلنجی و دیگران گفته اند: احدی نه پیش از علی و نه پس از او در کعبه به دنیا نیامده است. ^۲
حاکم گوید: " فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علی بن أبي طالب فی جوف الکعبة " ^۳.

روایات متواتری وارد شده که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را در داخل کعبه به دنیا آورده است.

صاحب کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء می نویسد: و از مناقب حضرت علی که در حین ولادت او ظاهر شد یکی آن است که در جوف کعبه معظمه تولد یافت. ^۴

^۱ - الفصول المهمة ص 30، مستدرک حاکم 3/ 483.

^۲ - ازالة الخفاء 2/ 251، کفاية الطالب ص 407، شرح عينية ص 15، المجدی (ابن صوفی) ص 11، تاریخ بناکتی ص 98، نور الابصار ص 76، احقاق الحق 7/ 498.

^۳ - المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 550، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، 1411هـ - 1990م.

^۴ - ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج 4، باب: اما مآثر امیرالمؤمنین و امام اشجعین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، تصحیح و مراجعه: سید جمال الدین هروی.

الجوزی گوید: "وروی أن فاطمة بنت أسد كانت تطوف بالبيت وهي حامل بعلي فضربها الطلق ففتح لها باب الكعبة فدخلت فوضتعه فيها".¹

روایت شده است که فاطمه بنت أسد، در حالی که باردار بود، خانه خدا را طواف می کرد، درد زایمان او را فراگرفت، در خانه کعبه به روی او باز شد، پس داخل خانه کعبه شد و فرزندش را به دنیا آورد.

مسعودی گوید: "وكان مولده في الكعبة".² محل تولد علی، خانه کعبه است. گنجی شافعی در کفاية الطالب می نویسد: "ولد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب بمكة في بيت الله الحرام ليلة الجمعة لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب سنة ثلاثين من عام الفيل ولم يولد قبله ولا بعده مولود في بيت الله الحرام سواه إكراما له بذلك، وإجلالا لمحلته في التعظيم".³

امیر مؤمنان شب جمعه سیزده رجب، سال سیم بعد از واقعه عام الفیل در داخل خانه خدا به دنیا آمد. کسی پیش از آن حضرت و بعد از آن در داخل خانه کعبه به دنیا نیامده است و این از فضائل اختصاصی آن حضرت است که خداوند به جهت بزرگداشت مقام او عطا کرده است.

ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة می نویسد: "ولد علي بمكة المشرفة بداخل البيت الحرام في يوم الجمعة الثالث عشر من شهر الله الأصم رجب الفرد سنة ثلاثين من عام الفيل قبل الهجرة بثلاث وعشرين سنة، وقيل بخمس وعشرين، وقبل المبعث

¹ - سبط بن الجوزی الحنفی تذكرة الخواص، ص 20، ناشر: مؤسسة أهل البيت - بيروت، 1401هـ - 1981م.

² - مروج الذهب، ج 1، ص 313.

³ - كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب، ص 407، الباب السابع في مولده، ناشر: دار أحياء تراث أهل البيت (ع)، طهران، الطبعة الثالثة، 1404هـ، 1362 ش.

بائنی عشرة سنة ، وقيل بعشر سنين . ولم يولد في البيت الحرام قبله أحد سواه ، وهي فضيلة خصه الله تعالى بها إجلالا له وإعلاء لمرتبه وإظهارا لتكرمه".¹

علی در مکه مشرفه در داخل بیت الحرام « کعبه » در روز جمعه سیزدهم ماه خدا یعنی ماه رجب سال سی ام عام الفیل و بیست و سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد ... پیش از او هیچ کس در کعبه متولد نشد ، و این فضیلتی است که خداوند به جهت بزرگداشت و بالا بردن مقام و اظهار کرامت او مخصوص حضرتش گردانیده است .

علی بن برهان الدین حلبی ، صاحب کتاب مشهور سیره حلبی ، بعد از سخنی طولانی در باره علی علیه السلام ، به ولادت آن حضرت در داخل خانه کعبه استدلال می کند: "لأنه ولد في الكعبة وعمره يعني النبي ثلاثون سنة".² زیرا آن حضرت در داخل خانه کعبه متولد شد و عمر رسول خدا در آن روز سی سال بود .

همچنین عقاد، که از شخصیت های برجسته و معاصر مصری است و مورد تأیید تمام مذاهب اسلامی، حتی وهابیت است در کتاب عبقرية الامام علی می گوید: "ولد علی فی داخل الکعبة و کرم الله وجهه عن السجود لأصنامها، فكأنما كان ميلاده ثمة إيدانا بعهد جديد للكعبة وللعبادة فيها و كاد علی أن يولد مسلما، بل لقد ولد مسلما علی التحقيق إذا نحن نظرنا إلى ميلاد العقيدة و الروح، لأنه فتح عينيه

¹ - ابن الصباغ الفصول المهمة في معرفة الأئمة ، ج 1 ، ص 171 ، تحقيق : سامي الغريزي ، ناشر : دار الحديث للطباعة والنشر - قم ، الطبعة : الأولى ، 1422هـ .

² - الحلبي ، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون ، ج 1 ، ص 226 ، ناشر : دار المعرفة - بيروت - 1400هـ .

امام من و امام تو 7

على الإسلام، و لم يعرف قط عبادة الأصنام، فهو قد تربى فى البيت الذى خرجت منه الدعوة الإسلامية".¹

حضرت علی در درون کعبه به دنیا آمد و خداوند بر امیرالمومنین کرم کرد بر اینکه در برابر بتهای کعبه سجده نکند. گویا ولادت امیرالمومنین در درون کعبه، یک عهد و میثاق جدیدی برای کعبه و عبادت در پیرامون کعبه است. روزی که امیرالمومنین به دنیا آمد، قطعاً مسلمان به دنیا آمد. زیرا چشم های حضرت علی بر اسلام گشوده شد و کوچکترین حرکتی که به سوی اصنام برود، از او مشاهده نشد. حضرت علی تربیت یافته دودمانی است که خورشید اسلام از آن دودمان نبی مکرم طلوع کرده است.

حافظ گنجی می گوید: وقتی ابوطالب وقتی قضیه ورود فاطمه بنت اسد به درون کعبه را شنید، «سه شبانه روز نقل محافل مکه بود» در همان ابتدا که فاطمه بنت اسد بیرون آمد از شکاف کعبه، بنا بر نقلی، قنடை را به دست ابوطالب داد و ایشان در کنار کعبه، روی به خدای عالم کرد و عرضه داشت:

يارب هذا الغسق الدجى و القمر المنبلج المضى
بين لنا من أمرک الخفى ماذا ترى فى اسم ذا الصبى

¹ - عبقريّة الامام على (عليه السلام)، ج 7، ص 43 چاپ بيروت تذکره الخواص سبط ابن جوزی، ص 7 - فصول المهمه اين صباغ مالکی، ص 14 - سيره نبوی حلبی، ج 1، ص 150 - شرح شفای شيخ علی، ج 1، ص 151 - اوائل کتاب مفتاح النجاة بدخشی - نور الابصار شبلنجی، ص 76 - کفاية الطالب، ص 37

ای خداوند تاریکی و آفتاب و ماه! از آن امر و الطاف خفی خود بر ما روشن نما که ما اسم این کودک را چه بگذاریم.

قال فسمع صوت هاتف يقول :

يا أهل بيت المصطفى النبي خصصتم بالولد الزكي
إن اسمه من شامخ العلي علي اشتق من العلي

جناب ابوطالب شنید صدای هاتفی را که می گوید: ای دودمان مصطفای پیامبر اکرم، خداوند این نوزاد تازه را ویژه شما گرداند. نام او از ناحیه خداوند است و او علی است که مشتق شده از نام خداوند.^۱

این قضیه را قندوزی حنفی، نقل می کند و می گوید: "فسر أبو طالب سرورا عظیما و خر ساجدا لله تبارک و تعالی و عق بعشرة من الإبل و كان اللوح معلقا فی بیت الحرام یفتخر به بنو هاشم علی قریش حتی غاب زمان قتال الحجاج ابن الزبیر"^۲. ابوطالب از این قضیه «انتخاب نام علی از طرف خداوند» بسیار شادمان شد. و در برابر خداوند سجده کرد و ده شتر برای امیرالمومنین عقیقه کرد. این شعر ابوطالب و صدای هاتف قضیه در لوحی نوشته شد و در خانه خدا آویزان بود و بنی هاشم بر قریش فخر فروشی می کردند از این جهت، تا اینکه این لوح در زمان جنگ حجاج با ابن زبیر به سرقت رفت.

عمر بن خطاب گوید: "فقال عمر بن الخطاب: عجزت النساء ان یلدن مثل علی"^۳.

^۱ - کفایه الطالب، ص 406

^۲ - ینابیع المودة، ج 2، ص 306

^۳ - ینابیع المودة، باب 65، ص 448، اربعین فخر رازی 466، مناقب خوارزمی فصل 7 ص 39، فرائد السمطين 351/1، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی 130

امام من و امام تو 9

عمر بن خطاب گوید: زنان عاجزند، فرزندی مثل علی بن ابی طالب به دنیا آورند.

پیامبر فرمود: من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم.^۱

پیامبر فرمود: نور من و علی پیش از خلقت آدم وجود داشته است و آن دو از یک عنصر هستند.^۲

پیامبر فرمود: خداوند مردم را از درخت های گوناگون آفرید ولی پیامبر و علی را از یک درخت آفرید.^۳

پیامبر فرمودند: خداوند علی و من را با هم آفرید.^۴

پیامبر فرمودند: من و علی نوری بودیم نزد خداوند عزوجل پیش از آن که آدم خلق کند به چهارده هزار سال همین که خداوند آدم را آفرید این نور را دو قسم کرد یک جزء من شدم و جزء دیگر علی.^۵

^۱ - تذکره جوزی ص 28، کفایة شافعی باب 87

^۲ - میزان الاعتدال 235/1، تاریخ بغداد 58/6، حلیة الاولیاء 84/1، فرائد السطین 40/1، باب 1 حدیث 5 تا 7، تاریخ دمشق 152/1 حدیث 186

^۳ - المستدرک علی الصحیین 160/241، 3/2، الصواعق المحرقة 190/12، فرائد السطین 52/1، باب 5 حدیث 17، تاریخ دمشق 139/1 حدیث 173 و 176

^۴ - المستدرک علی الصحیین 129/3، اسدالغابه 42/4، کنز العمال 8/13، حدیث 363551

^۵ - فضائل الاصحابه احمد حنبل ص 205، احقاق الحق 243/5، مناقب مغازلی ص 79

پدر امیرالمومنین علی ابن ابی طالب

مورخ معروف ابن ابی الحدید در رابطه با ابوطالب می گوید: یک نفر درباره ایمان ابوطالب کتابی نوشت و پیش من آورد و از من درخواست کرد درباره آن چیزی بنویسم من این دو شعر را در پشت کتاب او نوشتم و مضمون آن دو شعر این است:

هرگاه ابوطالب ، فرزند او علی نبود هرگز آیین اسلام قدرت نمی کرد پدر «ابوطالب» در مکه از او «محمد» حمایت کرد و فرزند «علی» در یثرب در گرداب های مرگ فرورفت.

مادر علی ابن ابی طالب علیه السلام

مادر علی ابن ابی طالب از زنان برگزیده بود که علاوه بر مادری امام علی، جعفر، عقیل، سالیانی نیز برای پیامبر مادری کرده بود لذا رسول الله درباره ایشان فرمود پس از ابوطالب هیچ کس مهربان تر از او به من نبود.^۱

متقی هندی گوید: همیشه پیغمبر مادر حضرت علی را مادر دوم خود می خواند.^۲

^۱ - الاستعیاب 4/446

^۲ - کنز العمال 636/13 ح 37607

تولد عمر بن خطاب

عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدى بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة^١

عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدى بن كعب^٢

عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدى بن كعب بن لؤى^٣

عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدى بن كعب ويكنى أبا حفص^٤

1- الآحاد والمثاني - الضحاك - ج 1 - ص 110م - دار الدراية للطباعة والنشر والتوزيع
2- تفسير الثعالبي - الثعالبي - ج 1 - پاورقى ص 130، تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 44 - ص 10، الأربعين البلدانية - ابن عساکر - ص 47، الطبقات الكبرى - محمد بن سعد - ج 5 - ص 15 - دار صادر، تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 44 - ص 8، مسند أبى داود الطيالسى - سليمان بن داود الطيالسى - ص 4 - دار المعرفة بيروت - لبنان طبعة مزیدة بفهارس للأحاديث النبوية الشريفة، معرفة السنن والآثار - البيهقي - ج 5 - ص 178 - دار الكتب العلمية
3- تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 44 - ص 10 - دار الفكر، رياض الصالحين - يحيى بن شرف النووي - ص 56، الأربعين البلدانية - ابن عساکر - ص 47 - مركز جمعة الماجد للثقافة والتراث
4- التعديل والتجريح - سليمان بن خلف الباجي - ج 3 - ص 1054، مشاهير علماء الأمصار - ابن حبان - ص 23 - دار الوفاء، تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 44 - ص 11 - المنتخب من ذيل المذيل - الطبري - ص 11 - مؤسسة الأعلمی، مجمع الزوائد - الهيئى - ج 9 - ص 60 - دار الكتب العلمية - المعجم الكبير - الطبرانى - ج 1 - ص 64 - دار إحياء التراث العربى

طريقه اسلام آوردن حضرت علي عليه السلام

متقی هندی گوید: "عن عمر بن الخطاب قال: كنت أنا و أبو بكر و ابو عبیده و جماعة اذ ضرب النبی منكب علی فقال: يا علی انت اول المؤمنین ایمانا و أولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسى".^۱

از عمر بن خطاب روایت شد: من و ابو بكر و ابو عبیده و عدهای دیگر بودیم وقتی که پیامبر اکرم بر کتف علی زد، پس فرمود: ای علی تو اولین مؤمنین از نظر ایمان و اولین آن ها از جهت اسلام آوردن می باشی. و تو برای من به منزله هارونی نسبت به موسی.

صاحب مناقب گوید: "عن ابن عباس قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: قال رسول الله: يا علی انت اول المسلمین اسلاما و اول المؤمنین ایمانا".^۲ ابن عباس گفت: از عمر بن الخطاب شنیدم می گفت: رسول خدا فرمود: یا علی، تو نخستین مسلمان و اولین مؤمن می باشی.

ابن عبدالبر گوید: "وروی عن سلمان، وأبی ذر، والمقداد، وخباب، وجابر، وأبی سعید الخدری، و زید بن أرقم: أن علی بن أبی طالب أول من أسلم، و فضله هؤلاء علی غیره".^۳

^۱ - ینابیع المودة، ص 239 «چاپ قم». کنز العمال ج 13، ص 122 و ص 123 (مؤسسة الرسالة بیروت، چاپ پنجم)

^۲ - مناقب ابن شهر آشوب 2/ 6. کنز العمال، 395/6

^۳ - الإستیعاب فی معرفة الأصحاب 3/ 1090، کنز العمال 13/40:144، مسند احمد بن حنبل 4/368 و 371، مستدرک علی الصحیحین 3/136، خصائص نسائی ص 2، طبقات ابن سعد 3/12، تهذیب الکمال 20/48، مؤسسة الرسالة.

از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که: علی ابن ابی طالب اولین کسی بود که اسلام آورد.

صاحب البداية والنهاية گوید: "عن معاذة بنت عبد الله العدوية: سمعت علی بن أبی طالب علی منبر البصرة وهو يقول أنا الصديق الأكبر آمنت قبل ان يؤمن أبو بكر وأسلمت قبل أن يسلم أبو بكر".¹

معاذه دختر عبد الله گوید: که از علی بن ابی طالب شنیدم که بر بالای منبر بصره می فرمود: من صدیق اکبر هستم، ایمان آوردم قبل از آن که ابوبکر ایمان بیاورد، اسلام آوردم قبل از آن که ابوبکر اسلام بیاورد.

عن سلمان قال: "قال رسول الله أولكم وروداً على الحوض أولكم إسلاماً على بنی طالب".²

عن عائشة قالت، قال النبي: "يا عائشة دعي لي أخي فانه أول الناس إسلاماً و آخر الناس بی عهداً و أول الناس لی لقاء يوم القيامة".³

«... دخلنا على فاطمة فقال النبي لها اما ترضين اني زوجتك اقدم امتي سلماً و اكثرهم علماً و اعظمهم حلاًماً». ⁴

¹ - المعارف ص 169 و تهذيب الكمال المزی 12 / 18 و 19 و البداية والنهاية 7 / 370

² - مستدرک حاکم نیشابوری 3 / 136، تاریخ دمشق 42 / 40، جامع الاحادیث سیوطی 3 / 312، ح 8841. کنز العمال 11 / 616، ح 32991. مستدرک حاکم 3 / 136.

³ - الاصابة فی تمییز الصحابة 8 / 183

⁴ - مسند احمد بن حنبل 5 / 26. مجمع الزوائد 9 / 123، سير الخلفاء الراشدين ص 230

عن ابن عباس قال، قال رسول الله: «السُّبُّ ثلاثة السابق الى موسى يوشع بن نون و السابق الى عيسى صاحب يس و السابق الى محمد، على بن ابيطالب».¹

عن عبد الرحمن بن عوف قال: «لَمَّا حضر النبي الوفاة قالوا: يا رسول الله اوصينا، قال: اوصيكم بالسابقين الاولين و بأبنائهم من بعدهم، و بأبنائهم من بعدهم، و بأبنائهم من بعدهم، الاّ تفعلوا لا يقبل منكم صرف و لا عدل».²
عن علي، قال علي: «بعث رسول الله يوم الاثنين و اسلمت يوم الثلاثاء».³
عن حبة قال، قال علي عليه السلام: «اللهم لا اعترف عبداً من هذه الامة عبدك قبلي غير نبيك ثلاث مرات لقد صليت قبل ان يصلي الناس سبعا».⁴
پيامبر فرمودند: «اول من اسلم من الرجال على و اول من اسلم من النساء خديجة».⁵

مالك بن حويرث قال: «اول من اسلم من الرجال على و من النساء خديجة».⁶

¹ - كنز العمال 11/ 601، المعجم الكبير 11/ 77، الصوائق المحرقة 2/ 364، مجمع الزوائد 9/ 102. مجمع الزوائد 9/ 102. سلسلة الاحاديث الصحيحة الباني 1/ 361

² - معجم الاوسط ح 878، مختصر الزوائد (مسند البزار) 2/ 350 مجمع الزوائد 10/ 17

³ - مسند ابو يعلى 1/ 466، مختصر اتحاف السادة 5/ 190، الصوائق المحرقة 2/ 351، مجمع الزوائد 9/ 103

⁴ - اتحاف المهرة باطراف العشرة 11/ 540، معجم الاوسط 8/ 206، كنز العمال 13/ 122، مختصر اتحاف السادة 5/ 190، حياة الصحابة 1/ 48 مجمع الزوائد 9/ 102

⁵ - مختصر الزوائد (مسند البزار) 2/ 350، مجمع الزوائد 9/ 220

⁶ - معجم الكبير 19/ 291 مجمع الزوائد 9/ 220

عن ابی سخیلة قال: «حججتُ انا و سلمان فنزلنا بأبی ذر . . . فقال : انه ستكون فتنة فان ادركتموها فعليكم بكتاب الله و علی بن ابی طالب فأنی سمعتُ رسول الله يقول علیُّ اول مَنْ آمنَ بی و اول مَنْ یصافحنی يوم القيامة و هو یعسوب المؤمنین».¹

عن رسول الله: «سباق الامم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفة عین»²
پیامبر فرمودند: «علی بن ابی طالب، و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون ، بت نپرستیده و هرگز غیر از خدای یکتا را پرستش ننموده است».
قال الحسن بن زید بن الحسن: «و لم یعبد (علی بن ابیطالب) الاوثان قطّ لصغره».³

پیغمبر فرمودند: «ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات فرستاد و این به جهت این بود که بالا نرفت شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله مگر از من و علی».⁴

پیغمبر فرمودند: «هفت سال جز علی کسی بامن نماز نگذارد».⁵

¹ - تاریخ دمشق 42 / 41 ، انساب الاشراف 2 / 361 و 362 ، الاستیعاب قرطبی 4 / 307 ، فرائد السمطين حموی 1 / 39 ،

میزان الاعتدال 1 / 188 ، مستدرکات علم الرجال 8 / 445 ، الارشاد 1 / 32 و 31 تاریخ دمشق 42 / 41

² - تاریخ الخُمیس 1 / 286 ، فضائل الخمسة 1 / 185 ، تاریخ بغداد 14 / 155

³ - تاریخ الخلفاء ص 174 ، تاریخ دمشق 42 / 26 ، السيرة الحلیبة 1 / 435 ، مروج الذهب 2 / 299 ، المنهج الاحمد 2 /

73 و 74 ، المنتظم 3 / 319

⁴ - مناقب مغازلی ص 14

⁵ - اسدالغابه 4 / 94 ، مستدرک علی صحیحین 3 / 112 ، فرائد السمطين 1 / 242 باب 47 حدیث 187 ، تاریخ دمشق

71 / 1 حدیث 94 تا 100

نظر علماء در مورد ایمان و اسلام حضرت

ابن حبان (354 هـ ق) گوید: «امام علی علیه السلام اولین مسلمان است».^۱
بیهقی (458 هـ ق) گوید: «علی نخستین مسلمان است».^۲
ابن عبد البر قرطبی (463 هـ ق) گوید: «علی بن ابی طالب اولین مردی است که به خدا و رسول خدا ایمان آورد و خدیجه نخستین زنی است که به خدا و رسول او ایمان آورد».^۳
ابن جوزی (597 هـ ق) گوید: «پیشگامان در اسلام حضرت خدیجه و حضرت علی هستند».^۴
عزالدین ابن اثیر جزری (630 هـ ق) گوید: «تقدم در اسلام با امام علی می باشد».^۵
و در جای دیگر می گوید طبق نظر بسیاری از علما و بزرگان امام علی نخستین مسلمان می باشد.^۶
سبط بن جوزی (654 هـ ق) گوید: «نخستین مسلمان و نمازگزار علی است».^۷

^۱ - السيرة النبوية و اخبار الخلفاء 1/ 67 و 68 ، كتاب الثقات 1 / 52

^۲ - سنن الكبرى 9 / 94 و 95 ، السنن الصغرى 2 / 365 ، السنن الصغیر 1 / 570

^۳ - الاستيعاب 3 / 197

^۴ - الوفاء باحوال المصطفى ص 163 و 164

^۵ - الكامل فی التاريخ 1 / 484 و 485

^۶ - اسد الغابة ج 4 / 16

^۷ - تذكرة الخواص ص 26

امام من و امام تو 17

ابن ابی الحدید(656ه ق)گوید: «اولین مسلمان امام علی است و بحث مفصلی در این رابطه دارد».^۱

صفدی(764ه ق)گوید: «امام علی نخستین مسلمان بوده و بر همگان برتری دارد».^۲

دمیری(808 ه ق) گوید: «حضرت علی نخستین مسلمان و نمازگزار است».^۳

ابن حجر عسقلانی(852 ه ق)گوید: «علی بن ابی طالب، پسر عموی پیامبر و داماد ایشان می باشد...»

و بهتر این است که ایشان اول مسلمان باشد».^۴

جالب این است، در چاپ جدید تقریب التهذیب، کلام ابن حجر عسقلانی را تحریف کرده اند و این گونه نوشته اند: «جمعی می گویند: اولین نفر که به اسلام گروید علی بن ابی طالب است».^۵

در جای دیگر می گوید: طبق قول اکثر اهل علم ایشان علی بن ابی طالب اول کسی است که اسلام آورده است».^۶

¹ - شرح نهج البلاغة 1/ 32، 4/ 319، 13/ 148

² - الوافی بالوفیات 21 / 270 و 269

³ - حياة الحيوان الكبرى 1 / 79

⁴ - تقریب التهذیب 2 / 39

⁵ - تحریر تقریب التهذیب 3 / 231

⁶ - الاصابة 2 / 506

ابن هشام گوید: «علی اولین مسلمانی که به پیامبر ایمان آورد در سن 10 سالگی».^۱

عن حسن بصری قال: «فکان اول مَنْ آمن، علی بن ابی طالب».^۲
گروهی از متأخرین نیز قایل به تقدّم اسلام حضرت علی بر همگان می باشند.^۳

طبق قول اهل بیت و پیروان آنان علی نخستین مسلمان و نمازگزار می باشد.^۴

نخستین کسی که از پیامبر پیروی کرد و به او ایمان آورد، علی بن ابیطالب و بعد از او زید بن حارثه.^۵

انس بن مالک گوید: «پیغمبر روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه با او نماز گزارد و یا به او ایمان آورد».^۶

متقی هندی گوید: «اولین کسی که با پیامبر نماز گزارد علی ابن ابی طالب است».^۷

^۱ - سیره ابن هشام 246/1، اسدالغابه 92/4، تاریخ دمشق 43/1 حدیث 62، کنز العمال 111/13 حدیث 36363
^۲ - مصنف عبد الرزاق 226/ 11، ح 20391 و 325/ 5، ح 9718؛ معجم الكبير 95/ 1، الجامع فی العلل و معرفة الرجال، احمد بن حنبل 70/ 2 و 425 / 3، سنن الکبری 236/ 9 و 235. مجمع الزوائد 102/ 9
^۳ - موسوعة الفقه الاسلامی 269/ 1، شباب حول الرسول ص 21
^۴ - التنبيه و الاشراف ص 198
^۵ - المعارف ص 168. تاریخ الامم و الملوك 1 / 540
^۶ - اسد الغابه 93/4، الصواعق المحرقة 185، فرائد السمطين 243/1 باب 47 حدیث 34407، تاریخ دمشق 68/1 حدیث 70، سنن ترمذی 598/5، کنز العمال 128/13 حدیث 34407
^۷ - اسدالغابه 93/4، کنز العمال 124/13

امام من و امام تو 19

مسعودی گوید: «حضرت علی دو سال پیش از بعثت با پیامبر نماز می خواند».^۱

^۱ - اثبات الوصیة ص 141

نحوه اسلام آوردن عمر

بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ذهبی در تاریخ الاسلام ، محمد بن سعد در الطبقات الکبری و ابن عساکر در تاریخ دمشق ، اسلام آوردن عمر را این گونه نقل کرده‌اند :

« عن أنس بن مالک قال : خرج عمر رضی الله عنه متقلدا السیف فلقیه رجل من بنی زهرة فقال له : أين تعمد یا عمر ؟ قال : أريد أن أقتل محمدا !

قال : وكيف تأمن فی بنی هاشم وبنی زهرة وقد قتلت محمدا ؟ فقال : ما أراک إلا قد صبأت . قال : أفلا أدلک علی العجب إن ختنک وأختک قد صبا وترکا دینک .

فمشی عمر فأتاهما وعندهما خباب فلما سمع بحس عمر تواری فی البیت فدخل فقال : ما هذه الهینمة ؟ وكانوا یقرءون طه قالوا : ما عدا حدیثا تحدثناه بیننا قال : فلعلکما قد صبأتما ؟ فقال له ختنه : یا عمر إن کان الحق فی غیر دینک ؟ فوثب علیه فوطئه وطئا شديدا فجاءت أخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بیده فدمی وجهها فقالت وهی غضبی : وإن کان الحق فی غیر دینک إني أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله . فقال عمر : أعطونی الكتاب الذی هو عندکم فأقراه وكان عمر یقرأ الكتاب فقالت أخته : إنک رجس وإنه لا یمسه إلا المطهرون فقم فاغتسل أو

توضاً فقام فتوضاً ثم أخذ الكتاب فقرأ (طه) حتى انتهى إلى : (إني أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدني وأقم الصلاة لذكري)

فقال عمر : دلوني على محمد فلما سمع خباب قول عمر خرج فقال : أبشر يا عمر فإنني أرجو أن تكون دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم لك ليلة الخميس : اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بعمر بن هشام . وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم في أصل الدار التي في أصل الصفا .

فانطلق عمر حتى أتى الدار وعلى بابها حمزة وطلحة وناس فقال حمزة : هذا عمر إن يرد الله به خيراً يسلم وإن يرد غير ذلك يكن قتله علينا هينا قال : والنبي صلى الله عليه وسلم داخل يوحى إليه فخرج حتى أتى عمر فأخذ بمجامع ثوبه وحمائل السيف فقال : ما أنت بمنته يا عمر حتى ينزل الله بك من الخزي والنكال ما أنزل بالوليد بن المغيرة ؟ فهذا عمر اللهم أعز الإسلام بعمر فقال عمر : أشهد أن لا إله إلا الله وأنت عبد الله ورسوله .¹ از انس بن مالک روایت شده است که عمر در حالیکه شمشیر به همراه داشت از خانه بیرون شد ؛ پس شخصی از بنی زهره او را دید وگفت : ای عمر ، قصد کجا داری؟

پاسخ داد : می خواهم محمد را بکشم !!

¹ - تاریخ الإسلام الذهبي ، ج 1 ، ص 174 و 175 تاریخ المدينة، ابن شبة النميري ج 2 ص 657 - 659 تاریخ مدينة دمشق ابن عساکر ج 44 ص 34 - 35 لطيفات الكبرى محمد بن سعد ج 3 ص 267 - 269

گفت : اگر محمد را بکشی، چگونه از بنی هاشم و بنی زهره در امان خواهی بود ؟

عمر پاسخ داد: به گمانم که تو نیز دست از دین خود برداشته ای (و مسلمان شده ای)

آن شخص گفت : آیا می خواهی تو را بر چیزی شگفت، راهنمایی کنم؟ داماد تو و خواهرت نیز از دین خویش بیرون شده اند !!!

پس عمر به راه افتاده و به نزد ایشان رفت ؛ خباب نیز در آنجا بود و وقتی که آمدن عمر را احساس کرد در خانه پنهان شد ؛ عمر گفت : این سر و صداها چیست ؟ - ایشان سوره طاهرا را تلاوت می کردند - پاسخ دادند : چیزی جز سخنانی که به هم می گفتیم نبود ؛ عمر گفت : و شاید شما از دین بیرون شدید ؟

داماد عمر به او پاسخ داد : ای عمر ؛ اگر حق در غیر دین تو باشد چه خواهی کرد ؟

عمر بر او جهیده و او را لگد کوب نمود ، پس خواهرش هم آمد تا از شوهرش دفاع کند اما عمر چنان با دست بر صورت او کوبید که صورت او خونین شد ؛ پس خواهرش در حال عصبانیت گفت : اگر حق در غیر دین تو باشد پس من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست .

پس عمر گفت : کتابی را که در نزد شماست به من بدهید - عمر خواندن می دانست - پس خواهرش به او گفت : تو کثیف هستی و غیر از پاکیزگان نباید این کتاب را لمس کنند ؛ برخیز و غسل بنما یا وضو بگیر ؛ پس او وضو گرفت و کتاب را گرفته و خواند : طه ؛ تا به این جا رسید که « اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی وأقم الصلاة لذكری »

عمر گفت : من را به نزد محمد ببرید ؛ وقتی که خباب کلام عمر را شنید گفت : بشارت بادت ای عمر ؛ امیدوارم که دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب پنجشنبه که گفتند : « خدایا اسلام را به وسیله عمر بن خطاب یا عمرو بن هشام عزیز بنما » در مورد تو مستجاب شده باشد ؛ و در این هنگام رسول خدا در خانه خویش در پای کوه صفا بودند. پس عمر به راه افتاده و به در خانه رسول خدا رفت ؛ و حمزه و طلحه و عده ای نیز درب خانه حضرت بودند ؛ پس حمزه گفت : این شخص عمر است که اگر خدا در مورد او خیر مقدر کرده باشد مسلمان می شود ؛ و اگر غیر این را اراده کرده باشد کشتن او برای ما آسان است ؛ رسول خدا نیز در خانه بودند در حالیکه به ایشان وحی صورت می گرفت ؛ پس از خانه بیرون آمدند و به کنار عمر رسیدند ، پس او دست به کمر بند و محل بستن شمشیر برد ؛ پس حضرت فرمودند : ای عمر نمی خواهی بس کنی ؟ تا اینکه خداوند همان ذلتی را که بر ولید بن مغیره وارد کرد ، بر تو نیز فرود آورد ؟ این شخص عمر است ، خدایا اسلام را با عمر عزیز بنما !!!

پس عمر گفت : شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و اینکه تو بنده و فرستاده خدایی.

ابن اثیر گوید: عمر بعد از سی نه مرد و بیست سه زن اسلام آورد و گفته اند بعد از چهل مرد و یازده زن مسلمان شد و گفته شده بعد از چهل پنج مرد و یازده زن اسلام آورد.^۱

کسانی که قبل از ابوبکر و عمر اسلام آوردند

اولین مسلمانان: جعفر و همسر او أسماء بنت عمیس و عقیل^۲ و عبیده بن الحارث^۳ می باشند، سپس زید ابن حارثه^۴ و مصعب بن عمیر^۵ و بلال و زبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و همسر او امینه بنت خلف بن أسعد^۶ و حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود^۷ و عتبه بن غزوآن^۸ و عبیده بن الحارث بن المطلب^۹ و أبوحذیفه مهشم بن عتبه بن ربیعہ^{۱۰} و عتبه بن مسعود برادر عبدالله بن مسعود^{۱۱} و خالد و عامر و ایاس فرزندان بکیر بن عبد یالیل^{۱۲} و ارقم بن ارقم^۱ و أبوذر، جندب بن جناده^۲ و عمار بن

^۱ - کامل ابن اثیر 57/2

1- عیون الأثر ج 1 ص 128

2- سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 141 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 27

3- سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 114

4- عیون الأثر ج 1 ص 129 ألكامل ابن أثير ج 2 ص 60 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 232

5- عیون الأثر ج 1 ص 129

6- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 22

7- سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

8- عیون الأثر ج 1 ص 129

9- عیون الأثر ج 1 ص 129

10- عیون الأثر ج 1 ص 130

11- عیون الأثر ج 1 ص 127 ألبده والتاریخ ج 4 ص 146 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

بن یاسر عنسی^۳ و پدر و مادر او و خباب بن الارت^۴ و عبدالله بن جحش و برادرش ابومحمد بن جحش^۵ و عبدالله بن مسعود^۶ و خنیس بن حذافه بن قیس^۷ و عمرو بن عبس^۸ و عامر بن ربیع^۹ و حاطب بن الحرث بن معمر و همسر او فاطمه بنت المجلل^{۱۰} و سائب بن عثمان بن مظعون^{۱۱} و اولین شهید در اسلام، سیمیه مادر عمار بود، که او را به دو شتر بستند و قلب او را با حربه ای شکافتند، و همسرش یاسر را کشتند و همگی این افراد قبل از ابوبکر و عمر اسلام آوردند.

و ابوبکر و عمر بعد از گذشت ده سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام ظاهری آوردند و هنگامی که بنی هاشم در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی بودند، آن دو، در صف کافران به سر می بردند.

12- عیون الاثر ج 1 ص 129 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 145

13- عیون الاثر ج 1 ص 130 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 145

14- عیون الاثر ج 1 ص 127 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

15- ألبده و التاريخ المقدسی ج 4 ص 146 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

16- سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

17- عیون الاثر ج 1 ص 127

18- عیون الاثر ج 1 ص 129 نفحات الأزهار ج 1 ص 133

19- عیون الاثر ج 1 ص 127

20- عیون الاثر ج 1 ص 127

21- عیون الاثر ج 1 ص 127 سیر أعلام النبلاء ج 1 ص 144

22- أسباب نزول الاثر ج 1 ص 128 الايات واحدى

طرز برخورد با قرآن

گمان های عمر در رابطه با قرآن

عمر این خطاب گمان می کرد آیه رجم در قرآن وجود دارد و آن را موقع جمع آوری نیاورده اند و هنگام جمع قرآن به وسیله زید بن ثابت ، عمر خواست نظر خود را به جمع بقبولاند و عبارت (الشيخ والشیخیه اذا زینا فار جموهما التبه نکالا من الله والله عزیز حکیم) پیرمرد و پیرزنی اگه زنا کردند آنها را سنگسار کنید عقوبتی است که از جانب خدا و خدا عزیز و حکیم است . را به عنوان آیه در قرآن قرار دهد ، به طور معمول از وی شاهد خواستند اونتوانست شاهد بیاورد . لذا پذیرفته نشد . ولی عمر پیوسته در این اندیشه بود که آن را به مردم عرضه نماید و به گمان خود حجت را بر مردم تمام کند حتی در آخرین روزهای حیات خود بالای منبر تاکید نمود : ای مردم مبدا روز قیامت بگویید عمر به ما نگفت . خدایا شاهد باش که گفتم و عرضه کردم ولی کسی آن را نپذیرفت .^۱

همچنین عمر گمان داشت در قرآن آیه ای با نام آیه رغبت وجود داشته و ساقط شده او می گفت: یکی از آیاتی که در قرآن می خواندیم این بود (ان لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آباءکم).^۲

^۱ - صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۸ تا ۲۱۱، صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۶ ، مسند احمد حنبل ۲۳/۱ ، و ۵/ ۱۳۲ و ۱۸۲

^۲ - صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۸ تا ۲۱۱، صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۶۷، ج ۵ ص ۱۱۶

امام من و امام تو 27

همچنین عمر گمان می کرد عبارت (ان جاهدو کما جاهدتم اول مره)
آیه قرآنی بوده و از قرآن ساقط شده است.^۱
عمر فکر می کرد که عبارات (الولد للفراش و للعاهر الحجر) آیه
قرآنی است.^۲

عمر را گمان این بود که حروف قرآنی 1027000 است در صورتی
که بیش از 323671 حرف نیست . عمر گفته بود هر که قرآن را برای
خدا و با صبر و حوصله بخواند ، در مقابل هر حرف یک زوجه از
حورالعین به او می دهند.

موافقات عمر ابن خطاب با خداوند

موافقات عمر یعنی هر حکمی که عمر می خواست تشریع شود خداوند
هم با وی در آن باره موافقت می نمود و با فرستادن آیه به فکرش صحه
می گذاشت و مورد تایید قرار می داد در زیر به چند نمونه اشاره می
شود:

1- رسول خدا به جنازه مرد منافقی نماز خواند ، خلیفه او را از این
کار نهی نمود ولی رسول خدا به حرف وی گوش نداد تا آنجاء که در
تایید عمر آیه ی 84سوره ی توبه نازل شد.

¹ - الدر المنثور 106/1

² - الدر المنثور 106/1، فتح الباری 127/12، تفسیر ابن کثیر 261/3

2- همبستر شدن با همسر در شب های ماه رمضان مانند روزهای آن حرام بود، ولی خلیفه شبی بیدار شد و با همسرش همبستر شد که در تایید کار عمر آیه ی 187 سوره بقره نازل شد.

3- نهی کردن غلام عمر توسط عمر به خاطر بدون اذن وارد شدن غلام باعث نزول آیه ی استیذان آیه ی 58 سوره نور نازل شد.

4- پیامبر اکرم در باره عده ای از منافقین استغفار می نمود عمر پیامبر را از این کار نهی کرد که آیه 6 سوره منافقون نازل شد.¹

از نظر شیعه این احادیث از جعلیات می باشد که برخی از نظر سند و برخی از نظر متن مجعول می باشد و این احادیث جزء احادیث فضیلت تراشی برای خلیفه دوم بوده است تا او را به مقام پیامبر نزدیک و حتی در مسئله وحی او را سهیم کند و متعصبین اهل سنت خواسته اند از آنجا که خلیفه از وحی قرآنی محروم بود لااقل از نوع وحی غیر قرآنی برخوردار گردد. در رابطه با رد تک تک این احادیث به کتاب سیری در صحیحین رجوع شود ص 290 تا 300 (موافقات عمر)

¹ - مسند احمد حنبل 1/24 و 36 و 53 و 456 و 2/148 و 6/223 و 271 مسند طیلانی ح 41 سیره ابن هشام 348 تاریخ الخلفاء 114 تفسیر الدر المنثور 3 و 170 و 213 و 214

طرز برخورد حضرت علی با قرآن

سیوطی گوید: اعلیت حضرت علی در زمینه قرآن بر دیگر صحابه را نشان می دهد.

ابولطفیل گوید: خود شاهد بودم که علی علیه السلام در مقام ایراد خطبه فرمود: از من پرسید سوگند به پروردگار درباره چیزی از من نخواهید پرسید مگر آنکه شما را از آن با خبر سازم. از کتاب خدا از من پرسش کنید. سوگند به پروردگار آیه نیست مگر آنکه آگاهم که در شب نازل شده یا در روز در دشت نازل شده یا در کوه.^۱

حضرت علی آغاز گر تدوین قرآن بر حسب وصیت و سفارش پیغمبر پس از شهادت آن حضرت بود روایاتی که گزارش می گردد موید این سخن ما است:

سیوطی می نویسد: از طریق ابن سیرین نقل شده است که گفت: علی علیه السلام هنگامی که پیامبر رحلت نمود فرمود: "آلیت ان لا آخذ ردائی الا لصلاة جمعة حتی اجمع القرآن فجمعه"^۲

سوگند یاد کرد که ردا بر نگیرم جز برای نماز جمعه تا آنگاه که قرآن را جمع آوری کنم و در نتیجه موفق به جمع آوری قرآن شده ام. سپس سیوطی پس از نقل این حدیث این روایت را اضافه می کند پس از بیعت

^۱ - الاتقان 233/4

^۲ - الاتقان 99/1

مردم با ابوبکر، علی در خانه خود نشست. به ابوبکر گفتند: علی نمی خواهد با تو بیعت کند. ابوبکر شخصی را به نزد حضرت علی فرستاد و او را خواست و گفت: آیا بیعت با مرا مکروه می دانی؟ علی فرمود: من دیدم که در کتاب خداوند "یعنی قرآن" چیزهای افزوده می شود پس با خود گفتم که جز برای نماز، ردا در بر نگیرم تا قرآن را جمع آوری کنم. ابوبکر گفت کار شایسته ای انجام دادی.^۱

ابن ندیم مدت زمانی که حضرت برای جمع آوری قرآن صرف کرده است را مشخص کرده است: که آن حضرت سوگند یاد کرده است که ردا بر دوش نگیرد مگر آن که قرآن را فراهم آورد و سه روز از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع آوری کند و آن نخستین مصحفی بود که مجموع قرآن در آن فراهم آمد و آن مصحف به دست خاندان امام صادق بود.^۲ و یؤید ذلك ما روی عن الشعبي أنه قال : ما أحد أعلم بكتاب الله بعد النبي من علي بن أبي طالب عليه السلام.^۳

مؤید این مطلب نقل سخنی است از شعبی گفت: هیچ کس دانا تر از علی علیه السلام به کتاب خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله نیست . سلونی عن كتاب الله فإنه ليس من آية إلا وقد عرفت بليل نزلت أم بنهار في سهل أم في جبل.^۱

^۱ - الاتقان 100 و 99/1

^۲ - الفهرست ابن ندیم ص 41 و 42 المصاحف ابی داود 10

^۳ - شواهد التنزيل ، الحاكم الحسكاني ، ج 1 ، ص 402 .

امام من و امام تو 31

از من در باره کتاب خدا سؤال کنید بدرستی که آیه ای نیست مگر این
که می دانم در شب نازل شده یا در روز ، در کوه نازل شده یا در بیابان .

یحیی بن معین می نویسد :

حدثنا يحيى قال حدثنا سفیان بن عیینة عن يحيى بن سعيد عن سعيد
بن المسيب قال ما كان في أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم أحد يقول
سلوني غير علي بن أبي طالب .²

از سعید بن مسیب می گوید : هیچ کسی در بین اصحاب پیامبر صلی
الله علیه آله نبود که بگوید : از من به پرسید، به جز علی علیه السلام .

ابن حنبل نیز روایتی به این مضمون نقل می کند :

حدثنا عبد الله نا عثمان بن أبي شيبة نا سفیان عن يحيى بن سعيد قال
أراه عن سعيد قال لم يكن أحد من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم
يقول سلوني الا علي بن أبي طالب .³

¹ - الطبقات الكبرى ج 2 ، ص 338 . ناشر : دار صادر بيروت .

² - تاريخ ابن معين « رواية الدورى » ، يحيى بن معين أبو زكريا ج 3 ، ص 143 ، ناشر : مركز البحث العلمى و إحياء التراث الإسلامى ، مكة المكرمة ، 1399 - 1979 ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : تاريخ ابن معين ، رواية الدورى . الاستيعاب فى معرفة الأصحاب ، ج 3 ص 1103 ، ناشر : دار الجيل - بيروت - 1412 ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى .

³ - أحمد بن حنبل فضائل الصحابة ، ج 2 ، ص 646 ، ناشر ، مؤسسة الرسالة ، بيروت ، 140 - 1983 ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : وصی الله محمد عباس .

علم حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

پیامبر فرمودند: «اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب»^۱
«عالم ترین فرد امت پس از من علی بن ابیطالب است».
پیامبر فرمودند: «أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأته من بابي»^۲.
«من شهر علم هستم و علی در آن است؛ پس هرکس که علم می خواهد، باید از در آن وارد شود».
پیامبر فرمودند: «من شهر حکمتم وعلي در این شهر است هرکس که حکمت می خواهد از راه در بیاید»^۳.
پیامبر فرمودند: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها»^۴
«من شهر حکمتم و علی درب آن».
پیامبر فرمودند: «علي ظرف علم من است»^۵.
پیامبر فرمودند: «علي صندوق علم من است»^۶.
احمد حنبل گوید علی دانش اش از همه بیشتر است.^۱

^۱ - ينابيع المؤدة 61/1، باب 14

^۲ - المعجم الكبير 55 / 11 و أسد الغابة 22/ 4 تاريخ بغداد 181/ 3 الجامع الصغير 415/ 1 و 60/ 3، كنز العمال 13

149/، شرح نهج البلاغه 165/9 و 219/7، الصواعق المحرقة ص 189 حديث 9

^۳ - تاريخ بغداد 204/11 و 348/4، مستدرک علی الصحيحین 126/3، الصواعق المحرقة 189 حديث 9، اسد الغابة 100/4،

صحيح ترمذی 299/2، سنن ترمذی 598/5، حلیۃ الاولیاء 64/1، فرائد السمطين 99/1 باب 19 ح 68

^۴ - صحيح الترمذی 299 / 2، سنن ترمذی 598/5، حلیۃ الاولیاء 64/1، فرائد السحطين 99/1 باب 19 حديث 68

^۵ - فرائد السحطين 97/1 باب 18 حديث 66

^۶ - فرائد السحطين 332/1 باب 61 حديث 257، تاريخ دمشق 482/2 حديث 1010

ابن عساکر به نقل از اکثریت علماء اهل سنت می گوید: «لم یکن أحد من الصحابة یقول (سلونی) إلاّ علی بن أبی طالب».^۱

«هیچ یک از صحابه نمی گفت که (هر چه می خواهید) از من پرسید مگر علی بن ابی طالب (اشاره به روایت امیر مومنان که می فرمودند «سلونی قبل أن تفقدونی» از من هر چه می خواهید پرسید قبل از این که من را از دست بدهید)».

قال ابن عباس: «والله لقد أعطی علی ابن أبی طالب تسعة أعشار العلم وأیم الله لقد شارککم فی العشر العاشر».

قال رسول الله: «قُسِّمَتِ الْحِکْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةً أَجْزَاءٍ وَ النَّاسُ جُزْأً وَاحِدًا وَ عَلِيٌّ أَعْلَمُ بِالْوَاحِدِ مِنْهُمْ».^۲

«قسم به خدا به علی بن ابی طالب نه دهم علم داده شده بود و قسم به خداوند که او در یک دهم باقی با شما شریک است».

بخاری گوید: «سمعت عطاء: قالت عائشة: علی اعلم الناس بالسنة».^۳

^۱ - مسند احمد 26/5، اسدالغایه 520/5

^۲ - المستدرک 3/ 122 و تاریخ مدینه دمشق 42 / 387، المناقب خوارزمی ص 329 و ص 90، فضائل الصحابة أحمد بن حنبل 2/ 646، أسد الغایه 4/ 22 تهذیب الأسماء واللغات النووی 1/ 317، الاستیعاب 2/ 462، صواعق المحرقة 76، ریاض النضره 2/ 198، کنز العمال 6/ 405

^۳ - الاستیعاب 3/ 1104 و أسد الغایه 4/ 22 و سبل الهدی والرشاد الصالحی الشامی 11 / 289 و ینابيع المودة 1 / 213 و تهذیب الأسماء واللغات 1/ 317، کنز العمال ج 13 ص 146 ش 36461، حلیه الاولیاء 1/ 65

^۴ - التاريخ الكبير البخاری 2/ 255 و 3/ 228، تاریخ مدینه دمشق 42 / 408، ریاض محب الدین 2/ 193، ذخایر العقبی ص 78، استیعاب 3/ 40، مناقب خوارزمی 49، ذخایر العقبی 78

« از عطاء شنیدم که عایشه گفت: علی دانا ترین مردم به سنت است.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «عَلَّمَنِي (رسول الله) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ».^۱

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «رسول خدا هزار باب از علم را به من آموخت و از هر باب بابی گشوده می شد.»

پیامبر فرمودند: «هرکس می خواهد نظر کند آدم را در علمش یعنی (از کیفیت علم آدم بهر مند شود) به علم علی توجه کند و هرکس می خواهد حقیقت تقوی نوح را (که بهترین صفت او بوده است) یا حکم و حکمت او را ببیند و خلت و حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس نظر کند به سوی علی ابن ابی طالب».^۲

پیامبر فرمود: عالم ترین فرد امت پس از من علی ابن ابی طالب است.^۳

زمانی که خبر شهادت حضرت علی را به معاویه دادند گفت علم و فقاها با مرگ علی ابن ابی طالب از میان رفت.^۴

^۱ - تاریخ مدینة دمشق 385/ 42 فرائد السحطین 601/1 باب 19 حدیث 70، تاریخ دمشق 483/2 حدیث 1012، غایة المرام

517

^۲ - شرح نهج البلاغه 449/2، تفسیر فخر رازی ذیل آیه مباهله، یواقیت محی الدین عربی 172 مبحث 32، ینابیع الموده باب

40، فصول المهمه 121، مطالب السؤل 22، کفاية الطالب باب 23

^۳ - ینابیع الموده باب 14 ج 1/61

^۴ - الاستعیاب 463/2

امام من و امام تو 35

ابن عباس می گوید: علم پیامبر از علم خدای تعالی است و علم
علی از علم پیامبر می باشد و علم من از علم علی است ، و علم من و علم
صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریاست.^۱

¹ - ینابیع المودة 7

علم عمر ابن خطاب

قال عمر بن الخطاب في عدة مواطن: «لولا علي لهلك عمر»¹.
عمر بن خطاب در مواضع متعدد گفت: «اگر وجود علی علیه السلام نمی بود عمر هلاک می شد».
عن سعيد بن المسيب قال: قال عمر ابن الخطاب: «اعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن، علي بن ابي طالب»².

¹ - ينابيع المودة باب 14 ص 80 و نیز ص 249، كفاية الطالب باب 59 ص 227، اخبار الطوائف ابن جوزي 19، الازكياء ابن جوزي 18 ج مصر، اربعين فخر رازی 466، ارجع الطالب امرتسری 123، ارشاد الساری شرح صحيح بخاری عسقلانی 9/10، استيعاب ابن عبد البر قرطبي 39/3، ودر چاپ ذیل اصابه 157/8، اهل بيت توفيق ابو علم مصری ج قاهره 207، بريقة المحموديه ابو سعيد خادمی 211/1 ج حلبی قاهره، تاريخ آل محمد بهجت افندی 125 ج مطبعة آفتاب، تاويل مختلف الحديث ابن قتيبة دينوري 202، تذكرة الخواص ابن سبط جوزي 147، تفريح الاحباب في مناقب آل ال واصحاب محمد بن عبدالله قرشي هاشمي 325 ج دهلي تفسير امام فخر رازی 484/7، تفسير نيشابوري ضمن سورة احقاف، حاشيه حنفی به شرح جامع صغير عزيزي 417/2، در بحر المناقب ابن حنويه حنفی 23، ملحقات الحقائق الحق 198/8، ذخائر العقبی محب الدين الطبري 82، رياض النضره محب الدين طبري 142/2، سنن ابن ماجه قزوینی ج 2، سنن ابوداود سجستاني 227/2، شرح جامع صغير سيوطی از شيخ محمد حنفی 417/2، شرح نهج البلاغه 18/1 و 205/12، علی ابن ابی طالب امام العارفين احمد بن صديق غماري 71، عمدة القاری شرح صحيح بخاری عینی 151/11، عون المعبود شرح سنن ابی داود عظیم آبادی 76/12، فتح الباری شرح صحيح بخاری عسقلانی 101/12، فتح الملك العلی احمد بن محمد غماري 42، فرائد السمطين حمیوني 1/351 ج 276، فصول المهمة ابن صباغ مالکی 18، فضائل اميرالمومنين احمد حنبل ج 327، فيض القدير شرح جامع الصغير عبدالرؤف مناوی 357/4، قرة العينين في تفضيل الشيخين شاه ولی الله دهلوی 182، قضاة الاندلسی قاضی علی بن عبيد الله مالقي 73، اللمع في التصوف ابونصر عبدالله بن طوسی سراج شافعی 181 ج مصر، مختصر سنن ابی داود منذری 230/6، مرآة المومنين ولی الله كهنوی 67، مصباح الظلام جردانی دمیاطی 56/2، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی 13، معلول تفتازانی 136، مناقب خطيب خوارزمی ج 39 نجف، مناقب سيدتنا علی عینی حنفی 46، نظم درالسمطين زرندي حنفی 130 و 129 و 132، وسیلة الملل باکثير حضرمی 127، وسیله الجاة محمد مبین هندی 139 ج کلهنو،

² - انساب الاشراف 99/2 حديث 29 از شرح حال علی علیه السلام كفاية الطالب باب 57 ص 217، در تاريخ الخلفاء ص 171، المستدرک (كتاب المناسك) 457/1، البداية و النهاية 36/7، استيعاب قرطبي 157/8، اسد الغابه 22/4، اصابه ابن حجر 59/7، اعلام المقعین ابن قيم جوزي 15/1، تاريخ الاسلام ذهبي 199/2، تاريخ الخلفاء سيوطی 171، 66، تاريخ دمشق ابن عساكر 51/3، تاويل مختلف الحديث ابن قتيبة دينوري 202، تذكرة الخواص سبط ابن جوزي 144، تهذيب التهذيب عسقلانی ج 1337، 327/7، ذخائر العقبی محب طبري 82، رياض النضره 142/2، صفوة الصفوه ابن جوزي 121/1.

«سعید ابن مسیب گوید از عمر شنیدم که گفت: به خدا پناه می‌برم از مشکلی که برای حل آن ابو الحسن (علی علیه السلام) نباشد». عمر بن خطاب در موارد زیادی می‌گفت: یا علی اگر تو نبودی ما هر آینه مفتضح و رسوا می‌شدیم.^۱

روزی عمر در مقابل اصحاب خطبه خواند و اخطار نمود که هر کس زن بگیرد و مهر زنش را از 400 درهم زیادتر نماید او را حد می‌زنم و آن زیادی مهر را از او می‌گیرم و داخل در بیت المال مسلمین می‌کنم زنی از میان جمعیت درخواست و گفت ای عمر کلام تو اولی به قبول است یا کلام خداوند عمر گفت البته گفتار خدا زن گفت مگر نه آن است که خداوند در آیه 24 نساء می‌فرماید عمر از شنیدن این آیه مبهوت شد گفت همه شما فقیه تر و داناتر از عمر هستید حتی زنان در حجله‌ها بعد برگشت به روی منبر گفت اگر شما را منع کردم از 400 درهم مهر و صدق را هر چه می‌خواهید بگذازید.^۲

صواعق المحرقة ابن حجر مکی 76، طبقات الکبری ابن سعد 339/2 چ مصر، طرح التقریب ابوزرعہ عراقی 86/1 چ مصر، علی ابن ابی طالب امام العارفین احمد بن صدیق غماری 70، فتح الباری شرح صحیح البخاری 105/17، فرائد السمطين حمیونی 345/1 ش 267، فضائل الصحابه احمد حنبل 647/2 ش 1100، فیض القدير مناوی 357/4، قضاة الاندلسی 23 چ قاهره، مجمع بحار الانوار صدیقی فتونی 396/2 چ نولکشور، نور الابصار شبلنجی 74

¹ - صحیح بخاری 81/3 کتاب الحج باب کسوة الکعبه و باب الاعتصام، سنن ابی داود 317/1، سنن ابن ماجه 269/2، سنن بیهقی 159/5، فتوح البلدان بلاذری 55، ربیع الايرار زمخشری 26/4، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 158/19، ریاض النضره 20/2 چ مصر، تیسر الوصول ابن ربیع 358/3

² - در المنثور 133/2، تفسیر کشاف 357/1، تفسیر غرایب نیشابوری ذیل آیه، تفسیر قرطبی 99/5، سنن قزوینی 583/1، سنن بیهقی 233/7، ارشاد الساری قسطنانی 57/8، کنز العمال 298/8، مستدرک حاکم 177/2، تمهید و عجلونی تالیف ابوبکر باقالاتی 199، کشف الخلفاء شوکانی 270/1، فتح القدير 407/1، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 61/1.

جالب تر از این اینست که عمر بن خطاب مهریه زنش را چهل هزار درهم قرار داد.^۱

عمر طی دوازده سال سوره بقره را یاد گرفت و به شکرانه آن یک شتر قربانی کرد.^۲

یکی از صراحت های عمر این است هر انسانی از من داناتر فقیه تر است.^۳

ابن حجر هیشمی در الصواعق می نویسد:

ولقد قال له «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» وكان عمر إذا أشكل عليه شيء أخذ منه ... ولقد كان عمر يسأله ويأخذ عنه ولقد شهدته إذا أشكل عليه شيء قال ههنا علي.^۴

رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است ولی بعد از من پیامبری نخواهد بود. عمر هر گاه برایش مشکلی پیش می آمد از علی کمک می گرفت ... عمر

شرح نهج البلاغه حمیدی 96/3، سیره عمر ابن جوزی 129، تفسیر ابن کثیر 467/1، تاریخ بغداد 257/3، مجمع الزوائد 284/4، جمع الجوامع 298/8

¹ - طبقات الکبری 464/8، التراتیب الاداریة 405/2، البحر الزخار 101/3، انساب الاشراف 190/2، المصنف 190/4

² - تاریخ الخلفاء 267، کنز العمال 79/11، درالمنثور 249/2، احکام القرآن جصاص 110/2

³ - تفسیر قرطبی 99/5 و 277/14، تفسیر نیشابوری ج 1 سوره نساء، تفسیر خازن 353/1، الفتوحات الاسلامیه 477/2، تفسیر کشاف 445/6

⁴ - الصواعق المحرقة دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - 1417هـ - 1997م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - کامل محمد الخراط

از علی می پرسید و از او کسب علم می کرد ، و من مشاهده کردم که هر گاه امری بر عمر مشکل می شد می گفت : علی اینجا است .
مناوی در فیض القدير می نویسد :

«أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب» فإن المصطفى المدينة الجامعة لمعانى الديانات كلها أو لا بد للمدينة من باب فأخبر أن بابها هو على كرم الله وجهه فمن أخذ طريقه دخل المدينة ومن أخطأ أخطأ طريق الهدى وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف والمعادي والمخالف.

خرج الكلاباذي أن رجلا سأل معاوية عن مسألة فقال : سل عليا هو أعلم مني فقال : أريد جوابك قال : ويحك كرهت رجلا كان رسول الله يعزه بالعلم عزا وقد كان أكابر الصحب يعترفون له بذلك وكان عمر يسأله عما أشكل عليه جاءه رجل فسأله فقال : ههنا على فاسأله فقال : أريد أسمع منك يا أمير المؤمنين قال قم لا أقام الله رجليک ومحى اسمه من الديوان.¹
رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من شهر علم وعلى در آن است و هر کس طالب دانش است، باید از در وارد شود . رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله مرکز و جامع همه مسائل و معارف دینی است که برای دست رسی به آن باید از راه مخصوصش وارد شد و خود او علی را در ورودی

¹ - فیض القدير شرح الجامع الصغير ، عبد الرؤوف المناوی ج 3 ص 46 ، ناشر : المكتبة التجارية الكبرى - مصر - 1356هـ ، الطبعة : الأولى

به این مرکز قرار داده است ، و هر کس اشتباه برود راه هدایت را گم کرده است ، موافق و مخالف به اعلیّت و برتری علمی علی علیه السلام گواهی داده اند .

کلابذی نقل کرده است : مردی از معاویه مسأله ای پرسید ، گفت : از علی به پرس او علمش بیشتر از من است ، گفت : می خواهم پاسخ تو را بشنوم ، گفت : ساکت باش ، از مردی خوشتر نمی آید که رسول خدا دانش او را قوی و محکم کرد ، بزرگان از اصحاب به این موضوع اعتراف داشتند ، هر گاه کسی از عمر مسأله ای می پرسید ، می گفت : علی اینجا است از او به پرس ، آن شخص می گفت : دوست دارم پاسخ خلیفه را بشنوم ، عمر می گفت : بلند شو برو ، خدا پاهایت را ناتوان گرداند ، سپس اسم آن شخص را از دیوان بیت المال حذف می کرد .

شجاعت حضرت علی ابن ابی طالب

"وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا"¹

خداوند آنان را که کفر ورزیده‌اند بی‌آنکه به مالی رسیده باشند به غیظ [و حسرت] برگرداند و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است

سیوطی گوید: سوره احزاب آیه 25 در روز خیبر نازل شد و گوید: «خداوند با علی مومنان را از جنگیدن بی‌نیاز کرده است».²

قال عمر ابن الخطاب: «والله لو لا سيفه لما قام عمود الاسلام».³
«به خدا سوگند! اگر شمشیر علی علیه السلام نبود، عمود خیمه اسلام استوار نمی‌شد».

ابن عباس گوید: «هیچ کس به اندازه علی خود را در معرض خطر قرار نمی‌داد در جنگ».⁴

ابن اثیر گوید: «روز احد شانزده ضربت به علی اصابت کرد که هر یک او را به زمین می‌افکند ولی جبرئیل او را بلند می‌کرد».⁵

¹ - احزاب 25

² - در المنثور 192/5

³ - شرح نهج البلاغة 51 / 12 تحقیق محمد عبد الکریم النمری ناشر دار الکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى 1418هـ -

1998م

⁴ - مناقب ابن مغازلی شافعی 71 حدیث 102

⁵ - اسدالغایه 97/4

و قاضی ایجی در المواقف در مقایسه فضائل امیر المؤمنین علیه السلام با خلیفه اول به طور قطعی این مطلب را پذیرفته و می نویسد: الرابع الشجاعة : تواتر مکافحته للحروب ولقاء الأبطال وقتل أكابر الجاهلية حتى قال صلى الله عليه وسلم يوم الأحزاب (لضربة على خير من عبادة الثقلين) وتواتر وقائعه في خير وغيره ¹.

رویارویی علی با قهرمانان عرب در جنگ ها و کشتن بزرگان مشرکان ، نشان از شجاعت او است و همین برای او بس که رسول خدا در جنگ احزاب فرمود : ضربه علی در خندق برتر از عبادت جن و انس است . و همچنین سعد الدین تفتازانی نیز در قیاس آن حضرت با ابوبکر می نویسد :

وأیضا هو أشجعهم يدل عليه كثرة جهاده في سبيل الله وحسن إقدامه في الغزوات وهي مشهورة غنية عن البيان ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم لا فتى إلا على ولا سيف إلا ذو الفقار وقال صلى الله عليه وسلم يوم الأحزاب لضربة على خير من عبادة الثقلين ².

علی به دلیل فراونی پیکارهایش در راه خدا و آثار ارزشمندش در جنگ ها که نیازی به گفتگو ندارد شجاع ترین مسلمان است و به همین جهت

¹ - کتاب المواقف ج 3، ص 628، ناشر: دار الجیل - لبنان - بیروت - 1417هـ - 1997م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الرحمن عميرة.

² - شرح المقاصد فی علم الکلام، سعد الدین التفتازانی، ج 2، ص 301، ناشر: دار المعارف النعمانية - پاکستان - 1401هـ - 1981م، الطبعة: الأولى.

بود که رسول خدا در باره وی فرمود: جوانمردی نیست جز علی، و شمشیری نیست مگر ذوالفقار، و در روز احزاب فرمود: یک ضربه شمشیر علی از عبادت جن و انس بهتر است.

قال عمر بن الخطاب: «لقد أعطى على ثلاث خصال لأن تكون لى خصلة منها أحب الى من أن أعطى حمر النعم، فسئل و ما هي؟ قال: تزويج النبى صلى الله عليه و آله ابنته و سكناه المسجد لا يحل لأحد فيه ما يحل لعلی و الراية يوم خيبر»¹.

« به علی سه خصلت کرامت شده که اگر یک خصلت از آن به من داده می شد برای من محبوبتر از داشتن شتران سرخ مو (که دارای قیمت بسیار هستند) بود، پرسیده شد آن خصائل کدام است؟ گفت: به ازدواج در آوردن پیامبر دخترش را (برای علی علیه السلام) و جای گرفتن او در مسجد که حلال نبود بر هیچ کس در مسجد آن چه که برای علی حلال بود و گرفتن پرچم در جنگ خیبر».

ابن ابی رافع غلام آزاد شده پیامبر گوید: «8 نفر از نیرومندترین سربازان اسلام نتوانستند آن در باز کنند»².

« در روایت دیگر 70 نفر توانستند از جا در حرکت دهند»³.

¹ - ینابیع المودة فصل سوم ص 343، المستدرک 125/3، مجمع الزوائد 120/9 تاریخ دمشق 219/1 حدیث 282 (شرح محمودی)

² - ذخائرالعقبی ص 73، تذکره الخواص ص 27، کامل ابن اثیر ص 22

³ - احقاق الحق 8 / 328، دلائل الصق 2 / 315

امیرالمومنین علی علیه السلام: «من هرگز آن در را با نیروی بشری از جا نکندم، بلکه در پرتو نیروی خداوند و با ایمان راسخ به روز بازپسین این کار را انجام دادم»^۱

به اعتقاد اکثریت علماء اهل سنت که گفته اند: «در تمامی غزوات پرچم پیامبر در دست علی بود»^۲.

پیامبر فرمودند: «هر ضربت علی در جنگ خندق برابر با تمامی اعمال امت بود است»^۳.

پیامبر فرمودند: «زمانی که حضرت علی به میدان می رفت می فرمودند تمام اسلام به میدان کفر می رود»^۴.

پیامبر در جنگ خیبر فرمودند: «پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست می دارد و همچنین او خدا و رسولش را دوست می دارد»^۵.

ابن ابی رافع گوید: «زمانی که حضرت علی پرچمدار قریش را کشت و به زمین افکند رسول خدا عده ای از مشرکان را قریش را دید و به علی دستور داد به آنان حمله کند حضرت به آنان حمله کرد و آنان را پراکنده کرد و شیبیه بن مالک را کشت سپس جبرئیل گفت ای رسول خدا

^۱ - مناقب خوارزمی ص 104

^۲ - الستیاب فی معرفة الصحاب 1090/3

^۳ - تاریخ بغداد 19/13، مستدرک الصحيحین 120/3، مقتل خوارزمی 45/1

^۴ - اقبال الا عمال 467

^۵ - شرح نهج البلاغه 24/186، 18/234، 13/11

این است معنای برابری و برادری پیغمبر فرمود علی از من است و من از او جبرئیل گفت منم از شما هستم ابی رافع گوید در این هنگام صدائی در آسمان پخش شد که می گفت لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار»^۱

جانب بن سمره گوید: حضرت علی در روز خیبر در قلعه را بلند کرد و مسلمانان از روی آن به بالای قلعه صعود کردند و قلعه را فتح کردند بعد ها آن را تجربه کردند که کمتر از چهل مرد جنگجوی عرب نتوانست آن را بر دارد.^۲

امام سجاد علیه السلام می فرمایند: اولین کسی که در راه رضای خدا از جان خود گذشت علی ابن ابی طالب بود.^۳

صاحب کتاب الاستعیاب گوید در تمامی غزوات پیامبر پرچم سپاه پیامبر در دست حضرت علی بوده است.^۴

ابن هشام اسامی مقتولان قریش در جنگ احد را نام می برد و یاد آور آن می شود که اکثریت اینها به وسیله حضرت علی کشته شدند که همه اینها نشانه ایمان و اخلاص و شجاعت امام علی می باشد.^۵

^۱ - تاریخ طبری 17/3، سیره ابن هشام 52/3، الروض الانف ختمی 143/2، شرح نهج البلاغه 281/236، 3/2، 9/1.

مناقب خوارزمی 104، تذکره سبط جوزی 6، ریاض طبری 190 ذخائر العقبی 74

^۲ - کنز العمال 398/6، تاریخ بغداد 324/11، میزان الاعتدال 218/2، فتح الباری 18/9، مرقات 567/5، ریاض النضره

188/2، مصنف ابن ابی شیبه 507/7، 76

^۳ - فرائد السمطين 330/1 باب 6 ح 256، مناقب خوارزمی 127 ح 141

^۴ - الاستعیاب فی معرفة الاصحاب 1090/3

^۵ - سیره ابن هشام 127/2 و 128

حضرت علی در جنگ خیبر

پیغمبر اکرم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ - فرمود: فردا مردی را به سوی قلعه می فرستم که خدا و پیغمبر را دوست دارد، و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند و از جنگ روی بر نمی تابند. و خداوند قلعه را به دست او بگشاید. سربازان هر کدام امید داشتند که آن فاتح آن باشند. علی - عَلَیْهِ السَّلَام - در آن روز مبتلا به درد چشم بود. پیغمبر اکرم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ - به او فرمود: حرکت کن. علی - عَلَیْهِ السَّلَام - گفت: یا رسول اللّٰه! جایی را نمی بینم. پیغمبر اکرم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ - آب دهان مبارک خود را به چشم علی - عَلَیْهِ السَّلَام - کشید و پرچم اسلام را به دستش داد. علی - عَلَیْهِ السَّلَام - عرض کرد: یا رسول اللّٰه! به چه چیز جنگ کنم! فرمود: به اینکه بگویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله وقتی که این را گفتند، خون و مالشان از طرف من محترم است. مگر اینکه حق آن را ادا نکنند، حساب آنها هم با خداست. علی - عَلَیْهِ السَّلَام - به ملاقات یهودیان خیبر رفت و فتح کرد.¹

محمد اسماعیل بخاری در صحیحش داستان را این گونه نقل می کند:

¹ - این حدیث در بسیاری از کتب روایی و تاریخی آمده است که ما در اینجا فقط به گوشه ای از آنها اشاره می کنیم: فرائد السمطين ج 1 / 259 ح 200، المعجم الصغير للطبرانی ج 2 / 100، مجمع الزوائد ج 6 / 151، المستدرک للحاکم ج 3 / 38، عیون الاثر ج 2 / 132، ترجمة الامام علی بن أبي طالب من تاريخ دمشق لابن عساکر ج 1 / 163 ح 227 و 228 و 229 و 230 و 231، تذکرة الخواص للسیوط بن الجوزی ص 24 ط الحیدریة، صحیح البخاری ج 5 / 22، صحیح مسلم ج 7 / 121 ط العامرة بمصر، خصائص النسائی ص 55 ط الحیدریة، السنن الکبری للبیہقی ج 9 / 106، حلیة الاولیاء ج 1 / 62، ینابیع المودة ص 48 ط اسلامبول.

أَخْبَرَنِي سَهْلٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَبَاتَ النَّاسُ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَى فَعَدُّوا كُلُّهُمْ يَرْجُوهُ فَقَالَ أَيْنَ عَلِيٌّ فَقِيلَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ كَأَن لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ أَقَاتِلْهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ أَنْفَذَ عَلَى رِسَالِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ¹.

از سهل بن سعد روایت کرده است گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر ، فرمود : فردا پرچم اسلام را به مردی خواهم سپرد که خیبر به دست او فتح می شود و خدا و رسول را دوست می دارد ، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند . مسلمانان آن شب را در این اندیشه سپری کرده و به استراحت پرداختند که فردا پرچمدار اسلام چه کسی خواهد بود ؟ و اینک لحظه موعود فردا رسیده است ، همه چشم ها به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دوخته شده که پرچم را به دست چه شخصی به اهتزاز در می آورد . در این حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : علی کجاست ؟

یکی از حاضران پاسخ داد : علی علیه السلام به درد چشم گرفتار است . رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را نزدخودش

¹ - صحیح البخاری ، ج 4 ، ص 20 و صحیح مسلم ، ج 7 ، ص 121 ، 122 .

طلبید ، سپس آب دهان مبارک را به چشم علی علیه السلام مالید و دعا کرد بلافاصله درد چشم برطرف شد ، آنچنان که از آغاز دردی نداشته است ! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم پر افتخار اسلام را به حضرت علی علیه السلام داد و فرمود : با این مردم نبرد می‌کنم تا مانند خودمان از نعمت اسلام برخوردار شوند . سپس خطاب به علی علیه السلام ، فرمود : اینک با کمال قدرت و توانائی و با آرامش خاطر به مسیر خود ادامه بده همین که به خیبر رسیدی ، نخست آنان را به آئین اسلام دعوت کن و آنچه بر آن ها واجب می‌گردد به اطلاعشان برسان . به خدا سوگند ! اگر خدا بوسیله تو مردی را به اسلام هدایت کند ، بهتر است برای از شتران سرخ مو .

مسلم نیشابوری در صحیحش می نویسد :

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ قَالَ فَتَسَاوَرَتْ لَهَا رَجَاءً أَنْ أُدْعَى لَهَا قَالَ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا¹

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود : پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خداوند

¹ - صحیح مسلم ، ج 7 ، ص 121 و مسند احمد ، ج 2 ، ص 384 .

امام من و امام تو 49

خیبر را به دست او فتح می‌کند . عمر بن خطاب گفت : آن روز بود که خواهان امارت بودم و در این رابطه با همدستانم ، آهسته سخن گفتم و آرزو می‌کردم (که ای کاش) رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله مرا پرچمدار اسلام معرفی کند .

(ولی بر خلاف انتظار) رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله، علی را به حضور طلبید و پرچم اسلام را به دست او داد .

عمر در صحنه جنگ

روابط عمر با مشرکین

در جنگ احد خالد ابن ولید همراه سوارانش امکان آن را یافت که عمر را از دم تیغ بگذراند ولی چنین نکرد.^۱

در جنگ احد ضرار می توانست عمر بن خطاب را بکشد ولی چنین نکرد.^۲

در جنگ خندق نیز ضرار بن خطاب فہری می توانست عمر بن خطاب را بکشد اما او را نکشت.^۳

عمر بن خطاب متقابلاً به قتل رجال قریش نکرد و در عمل نیز چنین بود و عمر در تمام جنگ های رسول خدا با کفار و یهود از صحنه گریخت.^۴ عبدالله بن عمر گوید: شمشیر پدرم چهارصد درہم نقرہ خریدہ بود و معاویہ شمشیر پدرم را بہ ارث برد و اوہم از آن ہیچ بکار نبرد و کسی را نکشت.^۵

^۱ - مغازی واقدی 327/1

^۲ - السیرۃ الحلبيہ 321/2

^۳ - مغازی واقدی 471/1، مختصر تاریخ دمشق 156/11 و 157، طبقات الشعراء 63، البدایۃ والنهايہ 107/3

^۴ - مفاتیح الغیب 52/9، تفسیر فخر رازی 398/3، السیرۃ الحلبيہ 227/2، تلخیص المستدرک 37/3، المستدرک حاکم

37/2

^۵ - کنز العمال 694/6 ح 17448، الاصابہ ابن حجر 209/2، تاریخ ابوالفداء 222/1 و 221، تاریخ طبری باب جنگ احد

فرار عمر در جنگ حنین

بخاری از ابوقتاده انصاری روایت می کند که در جنگ حنین مسلمانان از جمله عمر ابن خطاب گریختند من به عمر گفتم چرا فرار می کنی عمر گفت کار خداست.^۱

فرار عمر از جنگ سلسله

جنگ سلسله در وادی رمل بود. این جنگ هم مثل جنگ خیبر بود؛ زیرا نخست پیغمبر اکرم ابوبکر را به میدان فرستاد، ولی او با لشکر گریخت، سپس عمر را فرستاد، او نیز با افراد تحت فرمانش فرار کرد، ولی بعد از آنها علی - علیه السلام - را فرستاد و علی با غنایم و اسیران برگشت. این جنگ سلسله غیر از جنگ ذات السلاسل است که در سال هفتم هجرت به فرماندهی عمرو بن عاص روی داد. در آن جنگ نیز ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح، تحت فرماندهی عمرو بن عاص بودند، چنانکه عموم مورخان گفته اند.^۲

فرار از جنگ خیبر

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به خیبر رسیدند، پرچم را به دست ابوبکر دادند و او را همراه جمعی به سمت خیبر فرستادند. ولی او

^۱ - کتاب تفسیر باب قول تعالی و یوم حنین اذا عجبکم کفرکم دلائل الصدق 3/362 و 2/357 سیرة المصطفی الهاشم

المعروف 618، شرح التجرید لقوشی 486، نورالابصار شبلنجی 87

^۲ - السیرة النبویة لابن هشام ج 4 / 272 و 274، الکامل لابن الاثیر ج 2 / 156، السیرة الحلبیة ج 3 / 190.

ایستادگی نکرد و فرار کرد. دفعه دوم رسول الله صلی الله علیه و اله عمر را به همراه جمعی به خیبر فرستادند ولی او نیز فرار کرد.^۱

فرار عمر از جنگ احد

برای افراد مسلمان در نکوهش فرار از جنگ ، کافی است که بگوییم : خداوند متعال در آیات 15 و 16 سوره انفال می فرماید:

ای اهل ایمان! هنگامی که با کافران در حالی که بر ضد شما لشکرکشی می کنند روبرو می شوید، به آنان پشت نکنید [و نگریزید]. و هر کس در آن موقعیت به آنان پشت کند [و بگریزد] سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر جهت ادامه نبرد با دشمن، یا پیوستن به گروهی [تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن] باشد.

در روز جنگ احد بود که ابن قمنه به مصعب بن عمیر حمله کرد و او را کشت ، و پنداشت که پیغمبر است . ابن قمنه نزد قریش برگشت و مژده

¹ - این حدیث را حاکم نیشابوری در کتاب خود، به همین نحو که گفتیم نقل کرده است . سپس می گوید: این حدیث با سند صحیح نقل شده است ، ولی بخاری و مسلم روایت نکرده اند! - ذهبی با تصریح به صحت آن در تلخیص مستدرک آورده است. فرار ابو بکر و عمر در روز خیبر: راجع: ترجمة الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج 1 / 169 ح 233 و 234 و 235 و 236 و 240 و 241 و 247 و 261 و 262 ط 1، مناقب علی بن ابی طالب لابن المغازلی ص 181 ح 217 ط 1، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص 52 و 53، أسد الغابة ج 4 / 21، مسند أحمد ج 6 / 353، البداية والنهاية ج 4 / 186، الغدير ج 1 / 38، مجمع الزوائد ج 9 / 122 و 124، مصنف ابن ابی شیبة ج 6 / 154، الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج 3 / 282، تذكرة الخواص، مسند البزاز ج 1، الكامل لابن الاثير ج 2 / 149، ترجمة الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق لابن عساکر ج 1 / 177 ح 242 و 243 و 247، شذرات الذهبية لابن طولون ص 52.

داد که پیغمبر را کشته است! مشرکان نیز به یکدیگر مژده می دادند و می گفتند: محمد کشته شد! محمد کشته شد! این قمئه او را کشت.

با این خبر، دلهای مسلمانان از جا کنده شد، و به کلی پراکنده شدند و با بی نظمی، روی به فرار نهادند. چنانکه خداوند حکایت می کند که: هنگامی که از کوه بالا می رفتید و به کسی اعتنا نمی کردید و پیغمبر از دنبالان شما را می خواند و خدا سزایتان را به غمی روی غمی داد.^۱ در آن روز پیغمبر اکرم - صلی الله علیه وآله - آنها را ندا می داد و می فرمود: بندگان خدا! بندگان خدا! بیاید. من پیغمبر هستم، هر کس ثابت ماند بهشت از آن اوست با این صدا و نظیر آن، آنان را می خواند، با اینکه در آخر آنها قرار داشت، ولی آنها طوری فرار می کردند که به کسی توجه نداشتند!

طبری و ابن اثیر در تاریخ خود می نویسند: فرار به وسیله گروهی از مسلمانان به پایان رسید که عثمان بن عفان و دیگران در میان ایشان بودند، آنها به اعوص رفتند و سه روز در آنجا ماندند، سپس نزد پیغمبر - صلی الله علیه وآله - باز گشتند. وقتی پیغمبر - صلی الله علیه وآله - آنها را دید فرمود: شما از جنگ روی برتافتید!^۲

^۱ - سورة آل عمران: 153. در این مورد به کتاب الکامل ابن الاثیر ج 2 / 108

^۲ - تاریخ الطبری ج 2 / 203، الکامل لابن الاثیر ج 2 / 110، السيرة الحلبية ج 2 / 227، سيرة المصطفى لهاشم معروف ص 411، مجمع البیان ج 2 / 524، الارشاد للشيخ المفيد ص 48، البحار ج 20 / 84، البداية والنهاية ج 4 / 28، السيرة النبوية لابن كثير ج 3 / 55، شرح النهج للمعتزلی ج 15 / 21 وقال ج 15 / 20، الدر المنثور ج 2 / 89، دلائل الصدق ج 3 ق 1 ص 362.

فرار این عده (ابابکر، عمر، عثمان و...) از جنگ و بازگشت سه روز بعد آنان و گفتار پیغمبر به ایشان، در همه کتبی که راجع به جنگ احد به تفصیل سخن گفته اند، آمده است.

و نیز طبری و ابن اثیر در تاریخ خود آورده اند که: انس بن نضر عموی انس بن مالک به عمر و طلحه و گروهی از مردان مهاجر برخورد، دید دست از جنگ کشیده اند، پرسید: چرا نمی جنگید؟ گفتند: پیغمبر کشته شد.

پرسید: بعد از پیغمبر چه می کنید؟ به همانگونه که پیغمبر مُرد، شما هم بمیرید.

سپس به دشمن حمله کرد و چندان پیکار نمود تا کشته شد. بعد از مرگش در بدن وی هفتاد جای زخم یافتند، و جز خواهرش کسی او را نشناخت و او نیز برادرش را به وسیله انگشتان زیبایش شناخت!

مورخین می نویسند: انس شنید عده ای از مسلمانان که عمر و طلحه در میان آنها بودند، وقتی شنیدند که پیغمبر - صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ - کشته شده است، گفتند: ای کاش! کسی از سوی ما نزد عبداللّٰه ابن ابی سلول (رئیس منافقین که از این جنگ روی برتافته بود) می رفت و امان نامه ای از ابوسفیان - پیش از آنکه کشته شویم - برای ما می گرفت!!

انس بن نضر گفت: ای مردم! اگر راست باشد که پیغمبر کشته شده است، خدای محمّد که کشته نشده؟ به همان نیت که محمّد جهاد می کرد،

امام من و امام تو 55

جنگ کنید. خدایا! من از گفته اینان از تو پوزش می طلبم و از آنچه این
ها کرده اند، بیزاری می جویم ، سپس جنگید تا به شهادت رسید -
رضوان الله علیه وبرکاته - . این داستان را نیز تمام مورخانی که ماجرای
جنگ احد را نوشته اند، آورده اند.¹

¹ - فرار عمر در روز احد: شرح النهج الحیدری ج 14 / 276 و ج 15 / 20 و 21 و 22 و 24 و 25. لباب الاداب ص 179
حیة محمد لهیکل ص 265، الارشاد للمفید ص 48، البحار ج 20 / 24 و 53، تفسیر الرازی ج 9 / 67، سیرة المصطفی لهاشم
معروف ص 411، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ج 4 / 246 عن، الدر المنثور ج 2 / 80 و 88، دلائل الصدق ج 2 / 358،
کنز العمال ج 2 / 242، حیة الصحابة ج 3 / 497، المغازی للواقدي ج 2 / 609، تفسیر القمی ج 1 / 114، الکامل فی
التاریخ ج 2 / 108.

طرز برخورد با احادیث نبوی حضرت علی

عایشه می گوید علی ابن ابی طالب داناترین مردم نسبت به سنت پیامبر است.^۱

پیامبر فرمود علی دانش مند ترین امت من است به سنت و حدیث من وداناترین ایشان در قضاء و داوری بعد از من.^۲

سیوطی در کتاب الاتقان می نویسد: در بین خلفاء کسی که بیشترین روایات تفسیری از او نقل شده علی ابن ابی طالب است و روایت از آن سه تن جدا کم است و دلیل آن زودتر مردن آن ها است.^۳

پیامبر به حضرت علی فرمان داد که سخنان ایشان را بنویسد تا برای آیندگان و نسلهای پسین باقی بماند و همچنین می فرمود این علم را بنویسید که در دنیا و آخرت به شما سود می رساند.^۴

هنگامی که حضرت علی نماز صبح بجا آورد در حال تعقیب نماز می ماند تا خورشید طلوع کند هنگام طلوع خورشید ، تهیدستان ، مستمندان و دیگر اقشار مردم نزد او جمع می شدند و به آنان دین و قرآن می آموخت و در ساعتی خاص از این جلسه بر می خاست.^۵

^۱ - ریاض محب الدین طبری 193/2، ذخائر العقبی 78، استعیاب 40/3، تاریخ الکبیر البخاری 255/2 و 228/3، تاریخ مدینه دمشق 408/42، مناقب خوارزمی 49

^۲ - کفایة گنجی 190

^۳ - سیوطی الاتقان 233/4

^۴ - کنز العمال 262/10

^۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 109/4

طرز برخورد با احادیث نبوی توسط عمر

از عروۃ بن زبیر نقل شده که: عمر بن خطاب در نظر داشت تا سنن پیامبر را بنویسد او در این مورد با صحابه مشورت کرد و آنان رای موافق خود را با نوشتن حدیث اعلام کردند. اما عمر در این کار تأمل کرد و پس از یک ماه تصمیم خود را گرفت و خطاب به اصحاب گفت: من می خواستم که سنن را بنویسم اما اقوال قبل از شما را به یاد آوردم که کتبی نوشته و در نتیجه کتاب آسمانی خود را رها کردند اما بخدا قسم من کتاب خدا را با چیزی نمی پوشانم.^۱

قاسم بن محمد در حدیثی گوید: به عمر اطلاع دادند که کتاب های در بین مردم پیدا شده است وی نگران شده و به مردم گفت: به من خبر رسیده که کتبی در اختیار شماست آگاه باشید که محبوبترین آن ها در نزد خداوند استوار ترین آن ها است. هرکس کتابی در اختیار دارد آن ها را بیاورد تا در آن نظر کنم راوی گوید: مردم تصور کردند که عمر درصدد بررسی کردن کتب و سر سامان دادن به آنهاست لذا کتب خود را آوردند، لکن عمر آنها را به آتش کشید و گفت (مثناه کمثناه اهل الکتاب) آیا مثناتی همانند مثنات اهل کتاب جمع آوری کردید.^۲

^۱ - تدْرِيبُ الرَّوَايَةِ سَيُوطِي 64/2، ابن عبد البر 65، 64/1

^۲ - ابن سعد 143/5، ابوریه 47

مثلاً: مجموعه ای از روایات اسرائیلی بوده که یهودیان جمع آوری کرده و با توجه به آن از تورات غافل شده اند.

یحیی بن جعد روایت می کند: عمر ابتدا در صد بود تا سنت پیامبر بنویسد را بنویسد اما سپس به نتیجه رسید که آن را ننویسد پس از آن به تمام شهرها نوشت: هرکس چیزی از سنت پیغمبر دارد آن را محو و نابود کند.^۱ ابوهیره می گوید: ما نمی توانستیم بگوییم قال رسول الله مگر آنکه عمر چشم از جهان بست.^۲

عمر عامل اصلی منع و نگارش حدیث در اسلام بود و این کار او با ممانعت از نوشته شدن وصیت پیامبر و گفتن "حسبنا کتاب الله" آغاز گردید.^۳

حدیث اریکه و انطباق آن با ابوبکر و عمر اهل سنت در موضوع نقل حدیث روایتی از پیامبر خدا نقل کرده اند که نشان دهنده پیش بینی آن حضرت در این زمینه است.

حضرت رسول می فرماید: آگاه باشید که به من قرآن و حقایقی به مثل آن داده شده اما نزدیک است شخصی بر اریکه و تخت خود تکیه زده و بگوید بر شما باد که به قرآن روی آورید. آنچه از حلال الهی در آن یافتید حلال شمارید و آنچه از حرام یافتید حرام دارید اما ای مردم بدانید آنچه

^۱ - ابن عبد البر 65/1

^۲ - تاریخ ابن کثیر 419/2

^۳ - صحیح بخاری 120/1، المستدرک حاکم ج 3 ح 1259

امام من و امام تو 59

رسول خدا حرام کرده حرام کرده همانند چیزی است که خدا حرام فرموده است.^۱

طبق روایات اهل سنت اولین کسی که مردم را از نقل حدیث منع نمود ابوبکر بود و این تعبیر را به کار برد "فلا تحدثوا عن رسول الله شيئا فمن سالكم فتولوا بيننا و بنكم كتاب الله فتعلو حلاله و حرمو حرامه".^۲ و قبل از ابوبکر، عمر در آستانه شهادت پیامبر تعبیر حسبنّا كتاب الله را به زبان آورد که مانع از نگارش وصیت رسول خدا گردید.^۳

طبری می نویسد: (کان عمر اذا استعمال خرج معهم يعشيهم فيقول جردوا و اقلو الرواية عن محمد و انا شريككم) هر گاه عمر حاکمی را برای شهری انتخاب می کرد وی را بدرقه کرده و در ضمن توصیه های خود می گفت قرآن را از هر مطلب غیر قرآنی تجرید و جدا کنید نقل حدیث از پیغمبر محمد را کم کنید و من در ثواب آن با شما شریکم.^۴ عمر سه نفر از صحابه یعنی ابن مسعود ابودرداء ابا مسعود انصاری در مدینه حبس کرده و به آنان گفت شما از پیامبر فراوان نقل حدیث کردید این عده در حبس بودند تا عثمان آنها را آزاد کرد.^۵

^۱ - سنن سجستانی 200/4، سنن ابن ماجه 7 و 6/1، مستدرک حاکم 206/1 تا 210، سنن دارمی 144/1

^۲ - ذهبی 3/1

^۳ - صحیح بخاری 120/1

^۴ - تاریخ طبری 204/4، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 414/12

^۵ - ذهبی 7/1، احواء علی السنه 54، ابن سعد 256/2

قرظبه بن کعب نقل کرده آنگاه که عمر ما را به عراق گسیل داشت تا نقطه صدرا ما را پیاده مشایعت کرد سپس گفت می دانی چرا همراه شما آمدم گفتم جهت احترام و تکریم آمده ای گفت علاوه بر نظر دیگری داشتم و آن اینکه شما به شهری عزیمت می کنید طنین قرآن مردمش همچون زنبوران عسل به گوش می رسد. مبادا با نقل حدیث از پیامبر آنان را از قرآن باز دارید نقل حدیث را کم کنید و من در ثواب آن با شما شریکم چون قرظه به عراق رسید مردم به او گفتند حدیثی برای ما نقل کن او در پاسخ گفت عمر ما را از این کار نهی کرده است.^۱

ابوهریره می گفت: من الان احادیثی را می گویم که اگر در زمان عمر می گفتم او سرم را می شکست.^۲

عمر و بدعت قصه گویی در مسجد

عمر که به شدت مانع از نقل و نگارش حدیث می شد با این حال تمیم بن اوس داری اجازه داد علنا در مسجد رسول الله به داستان سرایی بپردازد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با قصه گویان مبارزه نمود و فرمود: بعد از من قصه گویانی خواهند آمد که خداوند نظر رحمت به آنان نمی فرماید.^۳

^۱ - ذهبی 7/1

^۲ - تاریخ مدینه دمشق 343/67

^۳ - کنز العمال 171/10

زهري از سائب بن يزيد نقل مي کند که اولين داستان سرای تميم بن داری، او از عمر برای اين کار اجازه گرفت لذا بی پروا در مسجد می ایستاد و داستان می گفت.^۱

این کاهن مسیحی که هوای مسیحیت و رهبانیت حتی پس از اسلام آوردن همراه او بود اولین کسی بود که قصه گویی در مسجد را پایه گذاری کرد و تقریباً تمام روایات بر این مطلب اتفاق دارند.^۲

کم کم نقل داستان و قصه گویی در میان مسلمانان به صورت عادی در آمد تا جایی که این قصه گوینان که اغلب از دانش و درایت و حدیث بی بهره بودند به ساختن پرداختن داستانها و افسانه های خرافی به منظور جلب نظر عوام می پرداختند تا جایی که حجم کثیری از اسرائیلیات و خرافات عامیانه میان مردم پخش شد.

ابوشهبه می گوید: بدعت قصه گویی در زمان خلافت عمر به وجود آمد و در سالهای بعد به صورت حرفه ای در آمد و رفته رفته کسانی وارد این میدان شدند که بهره چندی از علم نداشتند و چون از اهل حدیث نبودند و احادیثی چندی به خاطر نداشتند، دست به جعل حدیث می زدند و بیشتر کسانی که نزد آنان حاضر می شدند و به سخنانشان گوش می دادند جاهلان و عوام الناس بودند؛ لذا در این میدان به جولان می پرداختند و

^۱ - سیر اعلام النبء ج ۲ ص ۴۷۷

^۲ - فجر الاسلام ۱۵۹

مطالبی آنچنان شگفت آور می ساختند که غرابت و نامعقولی آن همیشه حیرت‌زاست.^۱

ابن اثیر گوید: تمیم بن اوس بن خارجه معروف به تمیم الداری که به قصه گویی پرداخت و در این زمینه از عمر بن خطاب اجازه طلبید و عمر نیز به او اجازه داد.^۲

از قرائن دیگر بدست می آید که عمر بن خطاب از تمیم داری با عنوان "خیر اهل المدینه" یاد کرده است.^۳

همچنین به طوری که در منابع تاریخی آمده است: کعب الاحبار در زمان خلیفه دوم از یمن به مدینه آمد و اسلام آورد وی قصد داشت که از مدینه به بیت المقدس برود زیرا محبوبترین مکانها در نزد او همان بیت المقدس بود اما به تقاضای خلیفه دوم در مدینه ساکن شد و از جانب خلیفه اجازه یافت تا برای مردم به ذکر اخبار و قصه گویی بپردازد.^۴

کعب مردم را به کفر دعوت می کند

ابن مردویه از عبدالرحمن بن میمون نقل می کند که: روزی کعب نزد عمر بن الخطاب رفت، عمر گفت: مرا خبر ده، شفاعت محمد در روز قیامت به کجا می انجامد؟

^۱ - الاسرائیلیات و الموضوعات ص 89 و 90 محمد بن ابو شهبه قاهره 1408

^۲ - ابن اثیر جزری 256/1

^۳ - تهذیب التهذیب عسقلانی 473/3

^۴ - ذهبی 52/1 السماع الاخبار بروایه ابوریه 147

کعب گفت: خداوند در قرآن به تو خبر داده است. خداوند می فرماید: (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ... حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ)^۱ کعب گفت: پس خداوند در آن روز شفاعت می کند تا به کسی می رسند که حتی یک نماز نخوانده و هیچ مسکینی را اطعام نکرده و به آخرت اصلاً ایمان نیاورده است، و چون شفاعت به این گروه می رسد، احدی باقی نمی ماند که در او خیری وجود داشته باشد.^۲

در اینجا کعب بیان کرد که کفار و کسانی که نماز نمی خوانند داخل بهشت می شوند. و با این بیان، به شیوه ای شیطانی به ایمان نیاوردن و نماز نخواندن و زکوة ندادن دعوت کرد!

غزالی قصه گویی در مساجد را از کارهای زشت و حرام می شمارد و آن را بدعت باطل دانسته ، و می گوید : جایز نیست فردی در مجلس قصه حاضر شود مگر آنکه منظورش بر او و ابطال سخنانش باشد و اگر بر این کار قادر نیست ، حق ندارد به این بدعت ها گوش فرا دهد، زیرا خداوند خطاب به پیغمبرش فرمود : فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند.^۳

^۱ - سوره ی مدثر آیه ی 42 تا 47

^۲ - الدر المنثور 286/6

^۳ - احیاء العلوم محمد غزالی ج 2 ص 331

طرز رسیدن به خلافت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

اخبار آینده از زبان پیامبر

ابن ابی الحدید می نویسد: روزی پیامبر خدا بر شانه علی علیه السلام زد و گریست و فرمود: برای کینه هایی میگیریم که در دل قومی است و برای تو آشکار نمی کنند مگر پس از آن که مرا از دست بدهند. و نیز ابن عساکر می نویسد: پس از بیان این جمله علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر فرمود: صبر کن. امیرالمومنین فرمودند: اگر نتوانستم صبر کنم چه میشود؟ حضرت فرمود: به زحمت خواهی افتاد.^۱

ابن عساکر به نقل از عمار یاسر می نویسد: سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول: «یا علی! ستقاتلک الفئة الباغية وأنت علی الحق، فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منی». ^۲

از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: یا علی! به زودی گروه بد سیرت و از خدا بی خبر با تو نبرد می کنند و تو بر حقی؛ کسی که در آن روز به یاری تو قیام نمی کند، از امت من نیست. ان الامة ستغدر بک بعدی یا علی. ^۳

بعد از من، این امت در حق تو خیانت می کنند.

^۱ - شرح نهج البلاغه 4 / 107، تاریخ مدینه دمشق 2 / 325

^۲ - تاریخ مدینه دمشق 42 / 473، کنز العمال 13 / 613

^۳ - مستدرک 3 / 140، مجمع الزوائد 9 / 137، کنز العمال 11 / 297، الکامل بن عدی 6 / 216، تاریخ دمشق 42 / 447

ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک الا بعدی.^۱
 یا علی! کینه هایی در درون سینه های مردم می بینم که این کینه ها بعد
 از من به منصفه ظهور خواهد رسید.
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: " تو برای امتم روشن
 می سازی آنچه را که بعد از من در آن اختلاف خواهند کرد"^۲
 پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین فرمودند: همانا امت پس از او با
 علی (ع) به مکر و حيله برمی خیزند!^۳
 رسول خدا به امیرالمومنین فرمود: اما انک ستلقى بعدی جهداً قال
 امیرالمومنین: فی سلامه من دینی؟ قال صلی الله علیه و آله: فی سلامه من
 دینک.^۴
 آگاه باش که همانا پس از من زندگانی سختی برای تو پیش خواهد آمد.
 حضرت علی (ع) فرمود: دین من سالم خواهد ماند؟ حضرت فرمود: در
 سختی ها دین تو سالم خواهد ماند.
 قال رسول الله: " ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها الا من بعدی"^۵
 کینه هایی در سینه جماعتی است که آشکار نمی سازند مگر پس از من "

^۱ - مجمع الزوائد 118/9، مسند أبی یعلی 427/1، معجم کبیر 61/11، شرح نهج البلاغه 107/4، تاریخ دمشق 322/42
 تهذیب الکمال مزی 240/23، میزان الاعتدال ذهبی 355/3
^۲ - مستدرک الصحیحین 3 / 122
^۳ - تاریخ ابن کثیر 319/6، تاریخ بغداد 216/11 و کنز العمال 157/6
^۴ - مستدرک 3 / 140
^۵ - الریاض النضره 2 / 210، الکفایه گنجی ص 242، مقتل خوارزمی 36/1

رسول خدا به امیرالمومنین فرمود: یا علی آنک ستبتلی بعدی فلا تقاتلن!^۱
ای علی همانا تو پس از من با سختی ها روبرو خواهی بود، پس مبادا
مقاتله کنی

عن أبي أيوب الأنصاري في خلافة عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال:
أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، علي بن أبي طالب بقتال الناكثين
والقاسطين والمارقين.^۲

ابو ایوب انصاری در زمان خلافت عمر بن الخطاب گفت : رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد که
با ناکثین ، قاسطین و مارقین بجنگد .

عن أبي سعيد الخدري ، قال : أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال
الناكثين ، والقاسطين ، والمارقين ! فقلنا : يا رسول الله ! أمرتنا بقتال هؤلاء
! فمع من ؟ فقال : مع علي بن أبي طالب ، معه يقتل عمار بن ياسر.^۳

از ابو سعید خدری روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و
آله ما را به نبرد با ناکثان و قاسطان و مارقان ، فرمان داد . عرض کردیم
: یا رسول الله ! شما که می فرمایید با این گروه نبرد کنیم ، اینان با چه
کسی می جنگند ؟ فرمود : با علی بن ابیطالب علیه السلام . و عمار هم با
حمایتی که از علی علیه السلام می کند ، به شهادت می رسد ! .

^۱ - کنوزالدقائق مناوی ص 188

^۲ - مستدرک الصحيحین 3 / 139

^۳ - أسد الغابة 4 / 32، البداية والنهاية 7 / 339، المناقب خوارزمی ص 190 ، تاریخ دمشق 42 / 471

حضرت امیر (علیه السلام) معتقد به خلافت انتصابی است و خلافت انتخابی را مخالف کتاب و سنت می‌داند، این نکته در جای جای نهج البلاغه به چشم می‌خورد. حضرت در خطبه دوم نهج البلاغه، خلافت را ویژه آل محمد (ص) دانسته و وصیت پیامبر گرامی (ص) گواه بر ادعای خویش بیان می‌کند:

وله‌م خصائصُ حقِّ الولاية، وفيهم الوصية والوراثة.^۱

ولایت حق مسلم آل محمد است، و این‌ها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

و در نامه خود به مردم مصر می‌نویسد:

فو الله ما كان يُلقَى في رُوعى ولا يَخْطُرُ ببالي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذا الأَمْرَ من بعده صلى الله عليه وآله عن أهل بيته، ولا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي من بعده.^۲ بخدا سوگند باور نمی‌کردم، و به ذهنم خطور نمی‌کرد که ملت عرب این چنین به توصیه‌های رسول اکرم پشت و پا زده، و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد.

و در خطبه 74 می‌فرماید:

^۱ - نهج البلاغة عبده ج 1 ص 30، نهج البلاغة (صبحی الصالح) خطبة 2 ص 47، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 1 ص 139، ينابيع المودة قندوزی حنفی ج 3 ص 449.

^۲ - نهج البلاغة، الكتاب الرقم 62، كتابه إلى أهل مصر مع مالك الأشتر لَمَّا ولاء إمارتها، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: 6/95، و 17/151، الإمامة والسياسة: 1/133 بتحقيق الدكتور طه الزينى ط. مؤسسة الحلبي القاهرة.

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ
الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ التَّمَسَّاسِ لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ
زُهداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرَجِهِ.

همانا میدانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم، سوگند به خدا!
به آنچه انجام داده اید گردن می‌نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه
باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت
و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که
بدنبال آن حرکت میکنید، پرهیز میکنم.

حضرت امیر (علیه السلام) خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی
نمی‌داند ؛ بلکه صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند ؛
همان طوری که در خطاب به به ابوبکر فرمود :

ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله
عليه وسلم نصيباً حتى فاضت عينا أبي بكر.¹

تو در حق من استبداد کردی و بخاطر جایگاه من با رسول اکرم، خلافت
حق مسلم من بود، که قطرات اشک ابوبکر با شنیدن این سخن علی
سرازیر گشت.

الآن إذ رجع الحق إلى أهله ونقل إلى منتقله¹

¹ - صحیح البخاری: 5/82، کتاب المغازی، با غزوة خيبر، مسلم، ج 5، ص 154، (چاپ جدید: ص 729 ح 1758)، کتاب
الجهاد، باب قول النبي (ص) لا نورث ما تركناه صدقة .

و هم اکنون با قبول ولایت من ، حق به حقدار رسید ، و حقیقت بجایگاه اصلی خود منتقل گشت .

یعنی تا به حال ، حق مرا غصب کرده بودید و به کسانی داده بودید که حقشان نبود و لیاقت این مقام را نداشتند .

در نامه خود به مردم مصر می نویسد :

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُنْخَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِثَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأُمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دَيْنِ مُحَمَّدٍ ص فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكُمُّ إِلَيَّ إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَالٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطمأنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّه²

به خدا سوگند باور نمی کردم و به ذهنم خطور نمی کرد که ملت عرب این چنین به توصیه های رسول اکرم پشت و پا زده و خلافت را از

¹ - نهج البلاغة عبده ، ج 1 ، ص 30 و نهج البلاغة (صبحی الصالح) ، الخطبة 2 ص 47 ، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ، ج 1 ، ص 139 و ینایع المودة ، قندوزی حنفی ، ج 3 ، ص 449 .

² - نهج البلاغة ، نامه شماره 62 ، کتابه إلى أهل مصر مع مالک الأشرار لما ولاه إمارتها ، شرح نهج البلاغة ، ابن أبي الحديد ، ج 6 ، ص 95 و ج 17 ، ص 151 و الإمامة والسياسة ، ابن قتيبة الدينوري ، ج 1 ، ص 133 بتحقيق الدكتور طه الزينى ، ط مؤسسة الحلبي القاهرة .

خاندان رسالت دور سازد ، تنها نگرانی من ، روی آوردن بدون حساب مردم به طرف ابوبکر بود ؛ ولی من زیر بار این چنین بیعتی که شاخصه های دینی نداشت نرفتم ، تا آنجا که دیدم گروهی ، از اسلام برگشته و برای نابودی دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) کمر همت بسته اند و ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان بر نخیزم ، باید شاهد رخنه جبران ناپذیری در دین باشم و یا نابودی آن را نظاره کنم ، که این مصیبت بر من دشوارتر از رها کردن حکومت بر شماست که کالای چند روزه دنیاست ، وبه زودی ایام آن می گذرد چنانکه سراب ناپدید شود ، و یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد.

پس در میان آن همه آشوب و غوغا بیا خواستم تا آنکه باطل از میان رفت ، ودین استقرار یافته و آرام شد .

ثم إن علياً كرم الله وجهه أتى به إلى أبي بكر وهو يقول : أنا عبد الله وأخو رسوله ، فقبل له بايع أبا بكر ، فقال : أنا أحق بهذا الأمر منكم ، لا أبايكم وأنتم أولى بالبيعة لي.¹

هنگامی که علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر آوردند ، فرمود : من بنده خدا و برادر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم . گفتند : با

¹ - الامامة والسياسة ، بتحقيق الزيني ، ج 1 ، ص 18.

ابوبکر بیعت کن ، فرمود : من از همه شما برای خلافت شایسته ترم ، با شما بیعت نمی کنم ؛ بلکه سزاوار این است که شما با من بیعت کنید .

احتجاج به حدیث غدیر

شهدت علیاً فی الرحبة ینشد الناس ، فیقول : انشد الله من سمع رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یقول : یوم غدیر خم : من كنت مولاه فعلى مولاه ، لما قام فشهد ، (و لا یقم الا من قدر رآه) .

قال عبد الرحمن : فقام اثنا عشر بدریاً کانى أنظر إلى أحدهم فقالوا : نشهد انّا سمعنا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ، یقول یوم غدیر خم : ألسأ أولى بالمؤمنین من أنفسهم ، وأزواجی أمهاتم ؟ فقلنا : بلى یا رسول الله . قال : فمن كنت مولاه فعلى مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه « . إلى أن قال فقام الا ثلاثة لم یقوموا فدعا على فأصابتهم دعوته¹ .

على (علیه السلام) را در میدان شهر دیدم که از مردم درخواست و تقاضا می کرد تا هر کسی در غدیر خم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را شنیده است ، گواهی دهد ، و می فرمود : شما را به خدا

¹ - مسند احمد بن حنبل ، ج 1 ، ص 119 ، ط الیمینیة بمصر و ج 2 ، ص 199 ، ح 961 بسند صحیح ، ط دار المعارف بمصر و تاریخ دمشق ، ابن عساکر الشافعی ، ترجمة الإمام علی بن أبی طالب ، ج 2 ، ص 11 ، ح 506 و كنز العمال ، ج 15 ، ص 151 ، ح 430 ، ط 2 ، و فرائد السمطين ، ج 1 ، ص 69 . مسند احمد بن حنبل ، ج 4 ، ص 370 ، بسند صحیح ، ط الیمینیة بمصر و تاریخ دمشق ، ابن عساکر الشافعی ، ترجمة الإمام علی بن ابیطالب (علیه السلام) ج 2 ، ص 7 ، ح 503 و مجمع الزوائد هیثمی الشافعی ، ج 9 ، ص 104 ، وصححه ، کفایة الطالب ، کنجی الشافعی ، ص 56 ، ط الحیدریة و ص 14 ، ط الغری ، خصائص النسائی الشافعی ، ص 100 ، ط الحیدریة و ص 40 ، ط بیروت و البداة والنهائة لابن کثیر الشافعی ، ج 5 ، ص 211 .

قسم اگر در غدیر خم شنیده‌اید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: "هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی پس از من رهبر او است" بیا خیزد و شهادت دهد.

عبد الرحمن می‌گوید: دوازده نفر از آنان که در بدر حضور داشتند، حرکت کردند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که در روز غدیر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای مردم! آیا من بر جان شما مؤمنان ولایت ندارم و همسرانم مادران شما نیستند؟ گفتیم: آری، این چنین است ای رسول خدا. آن حضرت فرمود: پس هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. خدونها! دوست بدار آن که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن که او را دشمن بدارد.

راوی می‌گوید: سه نفر از حاضران در غدیر خم در مجلس علی (علیه السلام) حاضر به شهادت نشدند، علی علیه السلام در حق آنان نفرین کرد که هر سه نفر به نفرین آن حضرت گرفتار شدند.

کسانی که انکار کردند حدیث غدیر را

ابن عساکر در تاریخ دمشق می‌گوید: و کتم قوم فما فنوا من الدنيا حتی عموا و برص^۱

^۱ - تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۸

تعدادی از صحابه، کتمان کردند حدیث غدیر را و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حق آنها نفرین کرد و نفرین حضرت علی (علیه السلام) آنها را گرفت.

ابن قتیبہ دینوری در المعارف می نویسد: أنس بن مالک کان بوجهه برص وذكر قوم أن عليا رضي الله عنه سأله عن قول رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال كبرت سني ونسيت فقال له علي رضي الله عنه إن كنت كاذبا فضربك الله ببياض لا توارى بها العمامة.¹ أنس بن مالک از ناحیه صورتش به مرض و بیماری پیسی مبتلا شده بود، نقل شده است که علی (علیه السلام) از وی سؤال کرد: تو در غدیر خم حدیث «اللهم وال من والاه» را شنیده‌ای؟ گفت: من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام. علی (علیه السلام) فرمود: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به مرض پیسی مبتلا کند که عمامه ات هم نتواند آن را بپوشاند.

وروی عثمان بن مطرف أن رجلا سأل أنس بن مالک فی آخر عمره عن علی بن أبی طالب، فقال: إني آليت ألا أکتم حدیثا سئلت عنه فی علی بعد يوم الرحبة، ذاک رأس المتقين يوم القيامة، سمعته والله من نبيكم.²

¹ - المعارف، ابن قتیبہ، ص 580 و شرح نهج البلاغة - ابن أبی الحديد - ج 4 - ص 74.

² - شرح نهج البلاغة - ابن أبی الحديد - ج 4 ص 74.

عثمان بن مطرف نقل می‌کند : مردی از انس بن مالک در اواخر عمرش از علی (علیه السلام) سؤال کرد ، گفت : من عهد کرده‌ام که پس از حادثه شهادت خواهی علی (علیه السلام) در میدان شهر ، هیچ حدیثی را در باره وی انکار نکنم ، علی (علیه السلام) سر دسته پرهیزکاران در روز قیامت است ، به خدا قسم این حدیث را از پیامبر شنیدیم .

براء بن عازب :

ایشان نیز در آن روز حضور داشت ؛ اما متأسفانه همانند انس ، انکار کرد و با نفرین امام چشمانش را از دست داد ، تا درسی باشد برای او که دیگر چشمانش را بر روی حقایق نبندد .^۱

زیدن بن ارقم : او نیز چشمانش را در این روز از دست داد و کور از دنیا رفت.^۲

جریر بن عبداللّه البجلی: وی نیز از کسانی است که گرفتار نفرین امیر المؤمنین علیه السلام شد.^۳

آیا باز هم می‌توان ادعا کرد که امیر المؤمنین علیه السلام خودش را امام نمی‌دانسته است ؟!

^۱ - أرجع المطالب ، عیید الله الأمرتسری الشافعی ، ص 580 ، ط لاهور و الأربعین حدیثاً ، الهروی مخطوط .

^۲ - مناقب علی بن ابی طالب ، ابن المغازلی الشافعی ، ص 23 ، ح 33 ، ط 1 طهران و شرح نهج البلاغة ، ابن ابی الحدید ، ج 1 ، ص 362 ، ط 1 مصر و ج 4 ، ص 74 ، ط مصر ، تحقیق محمد ابوالفضل و السیرة الحلیة ، ج 3 ، ص 337 .

^۳ - انساب الاشراف ، البلاذری ، ج 2 ، 156 .

طبرانی با سند صحیح، در معجم کبیر از سلمان فارسی نقل می‌کند که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد:

إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، فَمَنْ وَصِيكَ؟ ...، فَإِنْ وَصِيٌّ وَ مَوْضِعٌ سَرٍّ وَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرْكَ بَعْدِي وَ يَنْجُزَ عِدَّتِي وَ يَقْضَى دِينِي عَلَيَّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱

هر پیامبری، وصی داشته است، وصی شما کیست؟ ...، وصی من و محرم اسرار من و بهترین کسی که بعد از من روی کره زمین می‌ماند و حقوق مرا اداء می‌کند، علی بن ابی طالب است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وَ إِنْ تُؤَمَّرُوا عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ لَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنِ، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَأْخُذُكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ^۲

اگر حضرت علی (علیه السلام) را حاکم و امیر خود قرار بدهید و گرچه می‌بینم این کار را نمی‌کنید، شما را به راه هدایت و صراط مستقیم هدایت می‌کند.

مظلومیت از زبان حضرت علی علیه السلام

از زمانی که رسول خدا قبض روح شد، من پیوسته تا امروز ظلوم بوده‌ام!^۳

^۱ - معجم الکبیر للطبرانی، ج ۶، ص ۲۲۱ - مجمع الزوائد للهیثمی، ج ۹، ص ۱۳ - فتح الباری لابن حجر عسقلانی، ج ۸، ص ۱۱۴

^۲ - مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۹ - تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۲۱ - أسد الغابة لابن الأثیر، ج ۴، ص ۳۱ - الإصابة لابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۸ - مجمع الزوائد للهیثمی، ج ۵، ص ۱۷۶ - میزان الاعتدال للذهبی، ج ۳، ص ۳۶۳ - البدایة و النهایة لابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۷ - المجروحین لابن حبان، ج ۲، ص ۲۱۰

^۳ - شرح نهج البلاغة ۳۰۶/ ۹

و اعلم أنه قد تواترت الأخبار عنه عليه السلام بنحو من هذا القول نحو :
قوله ما زلت مظلوما منذ قبض الله رسوله حتى يوم الناس هذا .فوالله ما
زلت مدفوعا عن حقي، مستأثرا على منذ قبض الله نبيه صلى الله عليه حتى
يوم الناس هذا.^۱

قسم به خدا، از روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا
رفت، در حق من ظلم و جفا کردند.

فوالله ما كان يلقى في روعي و لا يخطر على بالي أن العرب تعدل هذا
الامر بعد محمد عن أهل بيته و لا أنهم منحوه عني من بعده.^۲
باور نمی کردم که مردم بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)
اینچنین بکنند.

همیشه حق مرا بردند و مرا مرحوم ساختند.^۳

با چشمان خودم دیدم میراثم را به غارت میبرند و فضایل ام را از بین می
برند و مردم را به گردن من سوار کردند ما حقی داریم اگر دادند می گیریم
وگرنه تقیه و مدارا می کنیم و صبر می کنیم.^۴
خدایا شکایت از قریش را نزد تو می کنم.^۵

^۱ - شرح نهج البلاغة 95/6

^۲ - شرح نهج البلاغة 223/1

^۳ - شرح نهج البلاغة 307/9

^۴ - شرح نهج البلاغة 307/9

^۵ - شرح نهج البلاغة 286/305، 10/96، 9/104، 6/4

پس از پیامبر تا امروز برای من روز روشن نیست بلکه شب تار است از بس که به من ظلم کردند.^۱

آنها ظرف مملو از فضائل مرا سرنگون کردند و منزلت عظیم مرا کوچک شمرده اند.^۲

این قوم مرا ناتوان دیدند و نزدیک بود مرا بکشند سوره اعراف آیه 150.^۳ و در نامه خود به مردم مصر می نویسد: فَوَاللّٰهِ مَا كَانَ يُلْقَىٰ فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ.

همان طوری که در خطاب به به ابوبکر فرمود: وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ وَكُنَّا نَرَىٰ لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصِيْبًا حَتَّىٰ فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ.^۴

تو در حق من استبداد کردی و بخاطر جایگاه من با رسول اکرم، خلافت حق مسلم من بود، که قطرات اشک ابوبکر با شنیدن این سخن علی سرازیر گشت.

اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هَوَلِي.^۱

^۱ - شرح نهج البلاغه 283/306، 20/9

^۲ - شرح نهج البلاغه 104/4

^۳ - شرح نهج البلاغه 111/1

^۴ - صحيح البخاری 82/5 كتاب المغازی با غزوة خيبر، مسلم 154/5 (چاپ جديدص 729 ح 1758) كتاب الجهاد باب قول النبي (ص) لا نورث ما تركناه صدقة

بار خدایا از قریش و تمامی کسانی که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می‌کنم؛ زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و در ربودن حقی که برای من بود، با یکدیگر هم داستان شدند.

همچنین ابن ابی الحدید می‌نویسد: اللهم أخز قریشا فإنّها منعتنی حقی، وغصبتنی أُمّی.^۲

خداوندا! قریش را ذلیل و خوار فرما؛ چون آنان حقم را گرفتند و حقم را غصب کردند.

فجّزی قریشا عنی الجوازی، فإنهم ظلمونی حقی، واغتصبونی سلطان ابن أُمّی.^۳

[خداوندا] قریش را که به من ظلم و حقم را غصب کردند، مجازات کن. آنان فرماندهی و امامت فرزند مادرم را به ناحق گرفتند. و بیعت نکردند. و او در حالیکه رو به سوی قبر رسول خدا کرده بود گفت: "ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند" و فرمود: وای جعفر من امروز جعفر ندارم؛ وای حمزه؛ من امروز حمزه ندارم!!!^۴

^۱ - نهج البلاغه خطبه 172 و شرح نهج البلاغه 104/4

^۲ - شرح نهج البلاغه 306/9

^۳ - شرح نهج البلاغه 306/9

^۴ - شرح نهج البلاغه 65/11 تحقیق محمد عبد الکريم النمری ناشر دار الکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى 1418هـ - 1998م

كَلَّ حَقْدَ حَقْدَتِهِ قَرِيشَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَظْهَرْتَهُ فِيَّ ، وَسْتَظْهَرَهُ فِي وَلَدِي مِنْ بَعْدِي ، مَالِي وَلَقَرِيشَ ؟! إِنَّمَا وَتَرْتَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، أَفْهَذَا جِزَاءَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ »¹

تمام کینه هایی که قریش از پیامبر گرامی (ص) داشتند بر من روا داشتند و پس از من نیز ، در حق فرزندان من روا خواهند داشت ، آخر مرا با قریش چه کار؟!

آخر مگر علی (ع) نیست که به هنگام خطبه خواندن ، صدای مظلومی را می شنود که ناله «وا مظلمتاه» سر می دهد ، حضرت او را به نزد خود می خواند و می فرماید : اگر به تو یک مورد ظلم روا شده ، در حق من به تعداد تمام ذرات عالم ستم روا گردیده . بیا باهم فریاد «وا مظلوماه» سر دهیم و نفرین خود را ، نثار ستم پیشگان خود نماییم . «بینا علی - علیه السلام - یخطب إذ قام أعرابی ، فصاح وامظلمتاه ! فاستدناه علی - علیه السلام - ، فلمّا دنا ، قال له : إِنَّمَا لَكَ مَظْلَمَةٌ وَاحِدَةٌ ، وَأَنَا قَدْ ظَلَمْتُ عِدَدَ الْمَدْرِ وَالْوَبْرِ ، قَالَ : وَفِي رِوَايَةٍ عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ ، أَنَّهُ دَعَاهُ ، فَقَالَ لَهُ : وَيْحَكَ ! وَأَنَا وَاللَّهِ مَظْلُومٌ أَيْضًا ، هَاتِ فَلْنَدْعَ عَلَيَّ مِنْ ظُلْمِنَا»²

امیرالمومنین فرمود اگر چهل نفر یاور داشتیم در خانه نمی نشستیم و حقم را پس می گرفتیم.³

¹ - شرح نهج البلاغة : 20 / 328 .

² - شرح نهج البلاغة 4 / 106 ، الغارات 2 / 768

³ - شرح نهج البلاغة 22/2 و 47

حضرت علی می فرماید جزء اهل بیت ام برای من یاوری نبود و من
نخواستم آنان را به کشتن دهم.^۱

همیشه حضرت علی می فرمودند تا آخر عمر حق من غضب شده و به من
عمدا ظلم کردند.^۲

عبدالله فرزند امام احمد حنبل گوید روزی پیش پدرم نشسته بودم گروهی
از اهل کوفه وارد شدند و درباره خلافت خلفاء صحبت کردند ولی درباره
خلافت حضرت کلام طولانی شد پدرم سر بلند کرد گفت چقدر درباره
علی و خلافت بحث می کنید خلافت علی را زینت نداد بلکه علی خلافت
را زینت داد.^۳

حضرت علی می فرماید: بخدا سوگند مرا رغبتی به سلطنت و محبت به
دنیا نیست و لکن از برای اظهار عدل و برپا داشتن کتاب خدا و سنت
پیامبر سلطنت را می خواهم.^۴

رسول خدا به هیئت ثقیف گفت: اسلام آورید و گر نه مردی را به سوی تان
می فرستم که از من است، گردن هایشان را می زند و زن و فرزندان را
اسیر می کند و اموالتان را می گیرد عمر گوید هیچ گاه چون آن روز به
ریاست علاقه مند نشدم، سینه خودم را جلو دادم شاید که حضرت مرا

^۱ - شرح نهج البلاغه 2/20 و 11/109

^۲ - شرح نهج البلاغه 1/156، 4/104، 6/103، 9/307، 10/306، 11/286، 20/298

^۳ - تاریخ مدینه دمشق 3/146 ح 1163 تاریخ بغداد 1/135 ینابیع المودة 344

^۴ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید 9/51 و 52

امام من و امام تو 81

نشان دهد ولی رو به علی کرد و دست او را گرفت و دوباره گفت او این مرد است.^۱

حضرت علی بارها در زمینه بیعت مردم با خود سخن گفته و اشاره کرده است که مردم بدون اکراه و اجبار و اعمال فشار با وی بیعت کرده است و در این راه آزادانه بوده اند.

الناس غیر مستکرها و لا مجربین بل طائعين مخیرین
مردم در بیعت با من اکراه و جبری نداشته اند، بلکه آزاد و با اختیار این کار را کرده اند.^۲

صعصعه بن صوحان پس از بیعت مردم با امام علی بیان کرده است یا امیرالمومنین به خدا سوگند تو خلافت را زینت بخشیدی و او تو را زینت نبخشید و خلافت را بلند مرتبه کردی و او مرتبت تو را بلند نساخت خلافت به تو محتاج تر است تا تو به خلافت.^۳

عکس العمل حضرت علی با سقیفه

پس از به شهادت رسیدن پیامبر ابوسفیان برای گل آلود کردن آب دست به ترفند شومی زد و خواست از طریق بیعت با حضرت علی مسلمانان را به صورت دو جناح رودر روی هم قرار دهد حضرت علی با هوشیاری خاصی از نیت پلید او آگاه شد و دست رد بر سینه او زد و به او گفت به

^۱ - فضایل الصحابه 593/2 ح 1008

^۲ - تاریخ مدینه دمشق 439/42 اسدالغابه 106/4 الامامة و الاسیاسه 76 تا 71/1

^۳ - تاریخ یعقوبی 179/2

خدا سوگند، تو جز فتنه و فساد هدف دیگری نداری و تنها امروز نیست می خواهی آتش فتنه بیفروزی بلکه بارها خواسته ای شری را برپا کنی ، بدان مرا نیازی به تو نیست.^۱

عمر بن خطاب گوید: «الحمد لله که خداوند در این امت کسی یعنی علی علیه السلام را قرار داد که هر گاه ما راه کج برویم ما را به راه راست هدایت می کند».^۲

قال رسول الله: «أما إن ولي أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراف المستقيم».^۳

« آگاه باش که اگر حاکم شود (علی علیه السلام) مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد.

قال رسول الله: «ان لكل نبي وصي و وارث و ان عليا وصيي و وارثي».^۴
حاکم حسکانی در شواهد التنزیل و متقی هندی در کنز العمال آورده اند که سلمان از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: «(من وصیک؟)؛ (وصی شما کیست؟) فرمود: وصی من همان است که اسرارم را به وی سپرده ام، بهترین

^۱ - تاریخ کامل 220/2 عقد الفرید 249/2

^۲ - بیست و پنج سال سکوت علی علیه السلام تألیف فؤاد فاروقی ص 114

^۳ - شرح نهج البلاغة 52/12

^۴ - تاریخ دمشق 392/42 ، مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب 35/2 ، فتح الباری 114/8 ، الکامل فی التاریخ 154/3 ،

مناقب خوارزمی ص 85

کسی که بعد از خود به جا می گذارم، کسی که وعده های مرا جامه عمل می پوشد و دینم را ادا می کند و او علی بن ابی طالب است»^۱.

ابن عساکر از بریده نقل می کند که گوید: «حضرت نبی گرامی صلی الله علیه و سلم فرمود: هر پیامبری را وصی و وارثی است، همانا علی علیه السلام وصی و وارث من است»^۲.

ابویعلی در مسند خود آورده است: «پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: و اما تو ای علی، من از تو هستم و تو وصی منی»^۳.

«و أنت أخی و وارثی، قال علی: و ما أرث منک یا نبی الله؟! قال: ما ورث الأنبياء من قبلی، قال: و ما ورث الأنبياء من قبلك؟! قال: کتاب الله و سنة نبیهم»^۴.

«یا علی! تو وارث من هستی. عرض کرد: یا رسول الله! من چه چیزی را ارث می برم؟ رسول الله فرمود: همان را که انبیاء از خودشان ارث گذاشته اند. فرمود: انبیاء چه چیزی را از خود به جای گذاشته اند؟ رسول الله فرمود: کتاب خدا و سنت نبی شان را».

^۱ - شواهد التنزیل 98/ 1 و 99 ، کنز العمال 610/ 11

^۲ - تاریخ ابن عساکر 42/ 392، تاریخ دمشق 5/3 حدیث 1030 و 1031، مناقب ابن مغازلی 200 حدیث 238

^۳ - مسند ابی یعلی الموصلی 4/ 345 حدیث 132 (2459)

^۴ - فضائل الصحابة أحمد بن حنبل 3/ 63 ، معجم کبیر طبرانی 5/ 221 ، درالمنثور 4/ 371 ، کنز العمال 106/13 حدیث 36345، المستدرک علی الصحیحین 3/ 126

پیغمبر فرمود: «یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری می کنی و تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء میکنی و مرا در قبر پنهان می نمائی».^۱

گروه بسیاری از محدثان اهل سنت، پس از ذکر حدیث متواتر منزلت «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» این عبارت را آورده اند، که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: سزاوار نیست من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی.^۲

محمد بن اسماعیل بخاری در الجامع الصحیح می نویسد: عَنْ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِعَلِيٍّ أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى».^۳

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو در نزد من، مساوی با منزلت هارون علیه السلام در نزد موسی علیه السلام باشد؟».^۴

علی علیه السلام فرمودند: «أَنْتَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» و «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ»

«هر کس من مولا و صاحب اختیار اویم، صاحب اختیار او علی است».^۱

^۱ - مسند احمد 59/4، کنز العمال 54/4، طبقات ابن سعد 61/2 تا 63، مستدرک 111/3

^۲ - کتاب السنة ص 551، مسند احمد 1/330، المستدرک 3/132، سبل الهدی والرشاد 11/292

^۳ - صحیح البخاری 4/208

^۴ - صحیح مسلم 7/120، صحیح مسلم 7/121

عن عمار الدهنی، عن سالم بن ابی الجعد، قال: «قيل لعمر: انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من اصحاب النبي صلى الله عليه و سلم قال: انه مولاي».²

« به عمر بن خطاب گفته شد که همانا تو به گونه‌ای با علی رفتار (نیکو و شایسته) داری که با کسی از اصحاب پیامبر چنین رفتاری را نداری؟ عمر گفت: به درستی که علی مولای من است».

عن عمار الدهنی عن ابی فاختة، قال: «اقبل علی و عمر جالس فی مجلسه فلما رآه عمر تضعضع و تواضع وتوسع له فی المجلس، فلما قام علی، قال بعض القوم: يا امير المؤمنين انك تصنع بعلي صنيعا ما تصنعه باحد من أصحاب محمد صلى الله عليه و سلم قال عمر: و ما رأيتني اصنع به؟ قال: رأيتك كلما رأيتنه تضعضعت و تواضعت و اوسعت حتی يجلس. قال: و ما يمعني، و الله انه مولای و مولی کل مؤمن».³

« علی علیه السلام آمد در حالی که عمر در جایگاه خود نشسته بود چون عمر آن حضرت را دید لرزید و تواضع کرد و برای نشستن علی علیه السلام جائی باز کرد، وقتی که علی علیه السلام برخاست: شخصی به عمر گفت: ای امیر، تو با علی علیه السلام روشی به کار بردی که با هیچ یک

¹ - كشف الغمہ 1/ 292، مسند احمد بن حنبل 1/ 331، المستدرک 3/ 133، السنن الکبریٰ 5/ 113، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام ص 64، السنة ابن ابی عاصم ص 551 و 552 و 589، مجمع الزوائد 9/ 120، المعجم الکبیر 12/ 78 و الإصابه الاصابة فی تمییز الصحابة 4/ 468 تاریخ مدینة دمشق 42/ 102 و 99، کنز العمال 11، 608، حدیث 32945

² - تاریخ دمشق 2/ 82 حدیث 584 (شرح محمودی)

³ - تاریخ دمشق 2/ 82 حدیث 585 (شرح محمودی)

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن رفتار را انجام نداده‌ای
عمر گفت: من چه رفتاری با او داشتم که تو دیدی؟ گفت: دیدم که چون
به او نظر افکندی، لرزیدی و تواضع کردی و جای نشستن برای او
گشودی تا بنشیند، عمر گفت: چه چیزی مرا از این رفتار باز می‌دارد قسم
به خدا که او مولای من و مولای همه مؤمنین است».

عن الحافظ الدار القطنی عن عمر: «و قد جاءه اعرابیان یختصمان فقال
لعلی: اقض بینهما. فقال احدهما: هذا یقضى بیننا؟! فوثب الیه عمر و اخذ
بتلبیبه، و قال: ویحک ما تدری من هذا؟ هذا مولای و من لم یکن مولاه
فلیس بمؤمن».¹

« دو تن اعرابی جهت مخاصمه و دعوا نزد او (یعنی نزد عمر بن خطاب) آمدند.
پس عمر به علی علیه السلام عرض کرد: بین آن ها قضاوت کن. یکی از
آن دو اعرابی گفت: آیا این مرد میان ما قضاوت کند؟ پس عمر به طرف
آن مرد پرید و یقه او را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می‌دانی که این
کیست؟! او مولای من است، و هر کس که او مولایش نباشد پس مؤمن
نیست».

قال عمر بن الخطاب یوم غدیر خم: « هنیئاً لک یابن ابی طالب اصبحت
مولی کل مؤمن و مؤمنة».²

¹ - پاورقی تاریخ دمشق 2/ 82 (شرح محمودی)

² - تاریخ دمشق 2/ 48 تا 51 (شرح محمودی)، البدایة و النهایة 350/7، کفاية الطالب باب اول ص 62، ینابیع المودة باب
مناقب السبعون ص 283 حدیث 56 و باب 4 ص 3

« عمر ابن خطاب (در روز غدیر خم، بعد از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم علی را به ولایت منصوب فرمود، خطاب به علی علیه السلام گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب که مولا و صاحب اختیار همه مردان و زنان مؤمن شدی».

قال رسول الله: «علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی».^۱

« این علی، ولی هر مومن بعد از من است».

قال رسول الله: «علی ولی کل مؤمن بعدی».^۲

قال رسول الله: «هو ولی کل مؤمن من بعدی».^۳

قال رسول الله: «انت ولی کل مؤمن بعدی».^۴

قال رسول الله: «أنت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنة».^۵

قال رسول الله: «أنت ولی فی کل مؤمن بعدی».^۶

قال رسول الله: «فانه ولیکم بعدی».^۷

قال رسول الله: «ان علیاً ولیکم بعدی».^۸

^۱ - مستدرک حاکم 111/3 و 134 ، مسند احمد حنبل 4 / 438 ، سنن الترمذی 5 / 296

^۲ - المصنف فی الأحادیث والآثار 6 / 372 دارالنشرمکتبة الرشد الرياض 1409 الطبعة الأولى تحقیق کمال یوسف الحوت

^۳ - مسند أحمد بن حنبل 4 / 437 دارالنشر مؤسسة قرطبة مصر

^۴ - مسند أبي داود الطيالسی 360/1 ح 752 دارالنشر دار المعرفة بیروت

^۵ - فضائل الصحابة أحمد بن حنبل 2 / 684 ح 1168 دارالنشر مؤسسة الرسالة بیروت 1403 و 1983 الطبعة الأولى تحقیق

وصی الله محمد عباس

^۶ - مسند أحمد بن حنبل 1/330 دارالنشر مؤسسة قرطبة مصر

^۷ - الإصابة فی تمییز الصحابة 6/623 دارالنشر دار الجیل بیروت 1412 و 1992 الطبعة الأولى تحقیق علی محمد البجاوی

^۸ - البداية والنهاية 7 / 346 دارالنشر مکتبة المعارف بیروت

قال رسول الله: « هذا وليكم بعدى »^١.

قال رسول الله: « أنك ولي المؤمنين من بعدى »^٢.

قال رسول الله: « أنت ولي في كل مؤمن بعدى »^٣.

قال رسول الله: « إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي في كل مؤمن من بعدى »^٤.

قال رسول الله: « فهو أولى الناس بكم بعدى »^٥.

« عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ سَرِيَّةً وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَعَنِمُوا... فَقَالَ: « مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ عَلِيٌّ مِنْنِي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي »^٦.

¹ - السنن الكبرى 5 / 133 دارالنشر دار الكتب العلمية بيروت 1411 و 1991 الطبعة الأولى تحقيق عبد الغفار سليمان

البنداري سيد كسروي حسن

² - تاريخ بغداد 4 / 338 دارالنشر دار الكتب العلمية بيروت

³ - مسند أحمد بن حنبل 1 / 330 دارالنشر مؤسسة قرطبة مصر

⁴ - السنة عاصم الضحاك 2 / 565 دارالنشر المكتب الإسلامي بيروت 1400 الطبعة الأولى تحقيق محمد ناصر الدين الألباني

⁵ - المعجم الكبير 22 / 135، 12 / 97 ح 12593 دارالنشر مكتبة الزهراء الموصل 1404 و 1983 الطبعة الثانية تحقيق حمدي

بن عبدالمجيد السلفي، الشريعة الآجری 4 / 2021 دارالنشر دار الوطن الرياض السعودية 1420 هـ و 999 م الطبعة الثانية تحقيق

الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي، الاستيعاب في معرفة الأصحاب 3 / 1091 دارالنشر دارالجيل بيروت 1412

الطبعة الأولى تحقيق علي محمد البجاوي، تاريخ مدينة دمشق 42 / 199 دارالنشر دارالفكر بيروت 1995 تحقيق محب الدين

أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة 1 / 292، الوافي بالوفيات 21 / 178 دارالنشر دار

إحياء التراث بيروت 1420 هـ - 2000 م تحقيق أحمد الأرنؤوط وتركى مصطفى، البداية والنهاية 7 / 339

وص 346 دارالنشر مكتبة المعارف بيروت، له للإصابة في تمييز الصحابة 4 / 567 دارالنشر دار الجيل بيروت 1412 1992

الطبعة الأولى تحقيق علي محمد البجاوي، خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب 6 / 68 دارالنشر دار الكتب العلمية بيروت

1998 م الطبعة الأولى تحقيق محمد نبيل طريفي واميل بدیع اليعقوب

⁶ - الجامع الصغير 16 / 256 ح 7866 و 21 / 72، المصنف في الأحاديث والآثار 6 / 372 ح 2121 3 دارالنشر مكتبة

الرشد الرياض 1409 الطبعة الأولى تحقيق كمال يوسف الحوت، خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب 6 / 69 دارالنشر دار

الكتب العلمية بيروت 1998 م الطبعة الأولى تحقيق محمد نبيل طريفي واميل بدیع اليعقوب، تاريخ الإسلام الذهبي 3 / 630

« ... عمران بن حصین (صحابی) نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم گروهی را اعزام نمود و علی بن ابی طالب علیه السلام را به فرماندهی آن گمارد، آنان غنائمی به دست آوردند... نفر چهارم هم برخواست و همان حرف‌های آنان را تکرار کرد، رسول خدا خشمگین به سمت او رفت و فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ علی از من و من از علی ام و او بعد از من، ولی هر مؤمنی است.»

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن نمير ثنا عبد الملك يعني بن أبي سليمان عن عطية عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله: «اني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء

دارالنشر دار الكتاب العربي بيروت 1407هـ 1987م الطبعة الأولى تحقيق عمر عبد السلام تدمري ، سير أعلام النبلاء 8 / 197 دارالنشر مؤسسة الرسالة بيروت 1413 الطبعة التاسعة تحقيق شعيب الأرنؤوط ومحمد نعيم العرقسوسي، الإصابة 4 / 569 دارالنشر دار الجيل بيروت 1412 و 1992 الطبعة الأولى تحقيق علي محمد البجاوي، كنز العمال 11 / 279 ح 32941 و 62/13 دارالنشر دار الكتب العلمية بيروت 1419هـ 1998م الطبعة الأولى تحقيق محمود عمر الدمياطي، مسند أبي داود الطيالسي 1 / 111 دارالنشر دار المعرفة بيروت، مسند أحمد 4 / 437 دارالنشر مؤسسة قرطبة مصر، فضائل الصحابة 2 / 605 و 2 / 620 و 2 / 649 دارالنشر مؤسسة الرسالة بيروت 1403 - 1983 الطبعة الأولى تحقيق وصي الله محمد عباس، الأحاد والمثاني 4 / 278 دارالنشر دار الراية الرياض 1411 - 1991 الطبعة : الأولى تحقيق باسم فيصل أحمد الجوابرة، السنن الكبرى 5 / 132 دارالنشر دار الكتب العلمية بيروت 1411 - 1991 الطبعة الأولى تحقيق عبد الغفار سليمان البنداري ، سيد كسروي حسن، مسند أبي يعلى 1 / 293 دارالنشر دار المأمون للتراث دمشق 1404 - 1984 الطبعة الأولى تحقيق حسين سليم أسد، مسند الروياني 1 / 125 دارالنشر مؤسسة قرطبة القاهرة 1416 الطبعة الأولى تحقيق أيمن علي أبو يمان، صحيح ابن حبان 15 / 373 دارالنشر مؤسسة الرسالة بيروت 1414 - 1993 الطبعة الثانية تحقيق شعيب الأرنؤوط، المعجم الكبير 18 / 128 دارالنشر مكتبة الزهراء الموصل 1404 - 1983 الطبعة الثانية تحقيق حمدي بن عبدالمجيد السلفي

إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي إِلَّا أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ».¹

« پیامبر فرمودند من دو شیء گرانبها باقی می گذارم که یکی بزرگتر
از دیگری است و آن کتاب خدای بلند مرتبه و ریسمان متصل به آسمان
تا زمین است و دیگری عثرت و خاندانم، بدانید که این دو از یکدیگر
جدائی ناپذیرند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

قال رسول الله: «خَلَفْتُكَ أَنْ تَكُونَ خَلِيفَتِي».²

« تو را جانشین خود قرار دادم تا جانشین من باشی».

قال رسول الله: «لَا يَنْبَغِي إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي».³

« سزاوار نیست مگر این که تو خلیفه و جانشین من باشی».

عن أبي الحمراء عن رسول الله (ص) قال: «لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا
عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدَتَهُ بَعْلِي».⁴

« وقتی که من به آسمان برده شدم بر عرش نوشته شده بود که خدایی جز
خدای یگانه نیست؛ محمد فرستاده اوست؛ او را با علی پشتیبانی نمودم».

¹ - مسند أحمد بن حنبل 26/3 دارالنشر مؤسسة قرطبة مصر، سنن بیهقی 148/2، سنن دارمی 431/2 کنز العمال 45/1
مشکل الآثار 368/4

² - مجمع الزوائد 110/9

³ - کنز العمال 606/11 حدیث 32931

⁴ - الدر المنثور 4 / 153، الخصائص الكبرى السيوطي 1 / 7 الشفاء قاضي عياض ص 138، المناقب ابن المغازلي ص 39،
الرياض النضرة 2 / 227، فرائد السمطين ص 120

عن ابن مسعود عن رسول الله (ص) قال: «أتاني ملك فقال: يا محمد و اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا. قلت: على ما بعثوا؟ قال: على ولايتك و ولاية علي بن ابي طالب».¹

از ابن مسعود در ذیل آیه 45 سوره زخرف از رسول خدا روایت شده است که فرمود: «ای محمد از فرستادگان قبل از خودت بپرس که به چه شرطی فرستاده شده اند؟ پرسیدم به چه شرطی فرستاده شده اند؟ پاسخ داد: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب، پیغمبر به علی اشاره می کند و می گوید اوست پادشاه و سرور مومنان و اوست باب علم من و او خلیفه من است».²

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جبرئیل که خداوند متعال فرمود: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ (من) عَذَابِي»³ «ولایت علی بن ابی طالب دژ و حصار من است، پس هر کس وارد دژ و حصار من گردد، از عذابم در امان خواهد بود.»

پیامبر اکرم (ص) در توضیح آیهی شریفه و قَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ أَنَّهُمْ را متوقف سازید که مورد سؤال اند»، فرمود: «يَسْأَلُونَ عَنِ الْإِقْرَارِ بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ».⁴

¹ - معرفة علوم الحديث حاكم النيسابوري ص 96

² - كفاية الطالب باب 44

³ - شواهد التنزيل 1، 170 / ح 181

⁴ - فردوس الأخبار ذیل همان آیهی شریفه، أسباب النزول در حاشیه تفسیر جلالین، ذیل آیهی شریفه، الصواعق المحرقة 91

یا علی لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، و كان له مثل جبل
أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، و مد عمره حتى حج الف عام على قدميه،
ثم قتل بين الصفا و المروة مظلوما، ثم لم يوالک یا علی لم يشم رائحة
الجنة و لم يدخلها.¹

یا علی! اگر فردی تمام شبانه روز را نماز بخواند و عبادت کند و هزار
سال عمر داشته باشد و هر سال به حج برود و به اندازه کوه احد طلا
داشته باشد و در راه خدا صدقه بدهد و بین رکن و مقام کشته شود، اما
اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

زمانی که حضرت زهرا (س) متولد شدند به سخن آمدند و فرمودند
شهادت می دهم خدایی جزء خدای یگانه نیست و اینکه پدرم پیامبر خدا
و سرور پیامبران است و همسر سرور اوصیاء است و فرزندان من سرور
همه ی فرزندان.²

ابوسعید گفت: یا رسول الله معنای برات علی چیست؟
رسول خدا فرمود: لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله قال تعالی:
وَأَنی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى³

¹ - مناقب خوارزمی ص 68 ، مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب 2/3

² - مناقب ابن شهر آشوب 340/3

³ - مناقب ابن شهر آشوب 156/2

حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاري ، قال : أخبرنا عمر بن شاکر ، قال : سمعت ثابتاً البناني يقول في قوله : وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم إهتدى قال : به ولاية أهل بيت رسول الله^١

عن ابن عباس قال: كنت أسير مع عمر بن الخطاب في ليلة، و عمر علي بغل و انا علي فرس، فقرأ آية فيها ذكر علي بن ابي طالب فقال: أما و الله يا بني عبد المطلب لقد كان علي فيكم أولى بهذا الأمر مني و من أبي بكر،...[الى ان قال] و الله ما نقطع امرا دونه، و لا نعمل شيئا حتى نستأذنه.^٢

از ابن عباس روایت شد که گفت: در یکی از شب ها من و عمر بن خطاب سیر می کردیم (همسفر بودیم) و عمر بر قاطر و من بر اسب بودم، پس آیه ای قرائت شد که در آن آیه نام علی بن ابی طالب یاد آوری می شد. پس (عمر بن خطاب) گفت: آگاه باشید به خدا سوگند ای فرزندان عبد المطلب، به تحقیق که علی در میان شما سزاوارترین است به این امر (خلافت) از من و ابو بکر... (تا آنکه گفت) : به خدا سوگند هیچ کاری را بدون او تمام نمی کنم. و عملی بدون اجازه او انجام نمی دهم.

ابن ابی الحدید جریان مفصلی از یک ملاقات و گفتگویی که میان ابن عباس و عمر (بن خطاب) واقع گردیده است نقل می کند که در ضمن آن گفتگو و مصاحبه، خود عمر بدین حقیقت اعتراف کرده و می گوید: «آری

^١ - جامع البیان الطبری 16/ 243 حدیث 22146

^٢ - راغب در محاضرات 7/ 213

رسول خدا خواست که در حال بیماری، به نام علی تصریح کند (و بنویسد) ولی من از این کار مانع گردیدم.^۱

بخدا سوگند باور نمی کردم، و به ذهنم خطور نمی کرد که ملت عرب این چنین به توصیه های رسول اکرم پشت و پا زده، و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد.^۲

در نقل ابن ابی الحدید آمده که حضرت فرمود: وغصبونی حتی ، وأجمعوا علی منازعتی أَمَّا كُنْتُ أَوَّلِي بِهِ.^۳

قریش حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که از همه شایسته تر بودم با من به نزاع برخاستند .

ابن قتیبہ می نویسد: أخذتم هذا الأمر من الأنصار ، واحتججتم عليهم بالقرابة من النبي صلى الله عليه وسلم ، وتأخذونه منا أهل البيت غصبا؟^۴ شما این امر را (خلافت را) از نصار گرفتید و در مقابل آن ها احتجاج به خویشاوندی با پیامبر کردید ؛ اما همان را از ما اهل بیت غاصبانه گرفتید . اگر قرار باشد مسأله خلافت منوط به خویشاوندی باشد ، ما اهل بیت از همه شما به پیامبر نزدیک تر هستیم .

إن أحرهم وليها أن يحملهم على كتاب الله و سنة نبيهم صاحبك^۱

^۱ - شرح نهج البلاغه 21 / 12

^۲ - نهج البلاغه الرقم 62، شرح نهج البلاغه 6/95 و 17/151، الإمامة والسياسة: 1/133 بتحقيق الدكتور طه الزينى ط.

مؤسسة الحلبي القاهرة

^۳ - شرح نهج البلاغه 104/4، 9/ 306

^۴ - الامامة والسياسة بتحقيق الزينى 18/1

یعنی علی شایسته ترین کسی که زبینه است بعد از من به خلافت برسد و مردم را به سوی کتاب خدا و سنت انبیاء ببرد، علی (علیه السلام) است. و كان عامة المهاجرين وجل الأنصار لا يشكون أن علياً هو صاحب الأمر بعد رسول الله.^۲

عموم مهاجرین و اکثریت انصار بر این عقیده بودند و شکی نداشتند که خلیفه بعد از پیامبر، علی علیه السلام است.

رسوال الله فرمود: در معراج وقتی رسیدم به سدره المنتهی، خطاب رسید ای محمد! خلق را از مودی، کدام کس را فرمان بردار تر دیدی نسبت به خود؟ عرض کردم علی را! قال: صدقت یا محمد! راست گفتی. انگاه فرمود: فهل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك و يعلم عبادي ما لا يعلمون؟ قال: قلت يا رب! اختر لي فان خيرتك خيرتي. قال: اخترت لك عليا فاتخذته لنفسك خليفة و وصيا و نحلته علمي و حلمي و هو امير المؤمنين حقا لم ينالها احد قبله و ليست لا حد بعده.^۳

معنی: ایا انتخاب خلیفه برای خود نموده ای، تا مقاصد تو را به مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند؟ عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو اختیار نمائی، من انرا اختیار می نمایم. خطاب آمد: من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را

^۱ - تاریخ مدینه 783/3

^۲ - الأخبار الموقیات ابن بکار ص 580

^۳ - خوارزمی در ص 240 کتاب «فضائل امیرالمومنین» چاپ 1313 هجری قمری، ضمن فصل نوزدهم

مفتخر به علم و حلم خود نمودم و اوست امیرمومنان به حق که نه در گذشته و نه در آینده، احدی به مقام او نخواهد آمد.

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: فلا ریب عندنا ان علیا (رضی الله عنه) کان وصی رسول الله و ان خائف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد:^۱

شک و شبهه ای نیست در نزد ما (اهل سنت) که علی (رضی الله عنه) وصی رسول خدا (ص) است و کسی مخالف این معنی است که در نزد ما اهل عناد و دشمنی باشد...

حدثنا جعفر بن محمد بن عمر ثنا أبو حصین الوادعی ثنا یحیی بن عبد الحمید ثنا شریک عن أبي الیقظان عن أبي وائل عن حذیفة بن الیمان قال قالوا یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال إن تولوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلک بکم الطريق المستقیم رواه النعمان بن أبی شیبة الجندی عن الثوری عن أبی اسحاق عن زید بن یثیع عن حذیفة نحوه.^۲

به رسول خدا عرض کردند: ای رسول خدا، آیا علی را به عنوان جانشین تعیین نمی فرمایید؟ فرمودند: اگر علی را به عنوان سرپرست قبول کنید او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست می کشاند.

^۱ - شرح نهج البلاغه 26/1

^۲ - حلیة الأولیاء 64/1

ابن عباس نقل می کند که گفت : أَجْرُوهُمْ وَاللَّهِ إِنَّ وَلِيَهَا أَنْ يَحْمِلَهُمْ عَلَى
 كِتَابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ لِصَاحِبِك ! أَمَا إِنَّ وَلِيَّ أَمْرِهِمْ حَمْلَهُمْ عَلَى الْمَحْجَةِ
 الْبَيْضَاءِ وَالصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.^۱

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول
 خدا صاحب تو (علی) است ؛ آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه
 روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

قال عمر لأصحاب الشورى لله درهم إن ولوها الأصلع كيف يحملهم على
 الحق وإن حملا على عنقه بالسيف قال فقلت أتعلم ذلك منه ولا توله...^۲
 عمر در مورد اصحاب شوری گفته است : خداوند ایشان را ... اگر این کار
 را به شخص کم مو بسپارند ایشان را به حق وادار می کند اگر چه بر
 گردنش شمشیر برگیرد . پس به او گفتم این را از او می دانی و او را
 خلیفه نمی کنی ؟ ...

عمر به ابن عباس گفت :

إِنَّ أَحْرَاهُمْ أَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَحْمِلَهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ صَاحِبِك،
 يَعْنِي عَلِيًّا.^۳

^۱ - شرح نهج البلاغة: 12/52

^۲ - تاريخ مدينة دمشق 428/42، الكامل في التاريخ 460/2، تاريخ الطبري 580/2، تاريخ الإسلام ذهبي 639/3، شرح

نهج البلاغة 260/ 13

^۳ - تاريخ المدينة المنورة 883/3، بتحقيق فهم محمد شلتوت، 1410

سزاوارترین شخص برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است عن أنس بن مالك رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي: أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدى. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.¹

از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیر مومنان فرمودند: تو هستی که بعد از من برای امتم آنچه را در آن اختلاف کردند بیان می کنی.

ثم إن عليا كرم الله وجهه أتى به إلى أبي بكر وهو يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله، فقيل له بايع أبا بكر، فقال: أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبايكم وأنتم أولى بالبيعة لي.² هنگامی که علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر آوردند، فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم. گفتند: با ابوبکر بیعت کن، فرمود: من از همه شما برای خلافت شایسته ترم، با شما بیعت نمی کنم؛ بلکه سزاوار این است که شما با من بیعت کنید.

الآن إذ رجع الحق إلى أهله ونقل إلى منتقله.³ و هم اکنون با قبول ولایت من، حق به حقدار رسید، و حقیقت بجایگاه اصلی خود منتقل گشت

¹ - المستدرک 3/ 122، تاریخ مدینة دمشق 42/ 387، کنز العمال 11/ 615 رقم 32983، شواهد التنزیل 1/ 383.

المناقب للخوارزمی 329، ینابیع المودة: 86/2

² - الامامة والسياسة بتحقيق الزيني 1 / 18

³ - نهج البلاغة عبده 1 / 30، نهج البلاغة صبحی الصالح خطبة 2 ص 47، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد 1 / 139، ینابیع

جابر از پیامبر گوید بر در بهشت دو هزار سال پیش از آنکه آسمانها وزمین به وجود آید نوشته شده که معبودی جز خدا نیست محمد فرستاده خداست ویاری نمودم او را به علی.^۱

امیرامومنین در زمان خلافتش لباس وصله دار می پوشید.^۲
 علی در زمان خلافتش مردم همه دیدند شمشیرش را به فروش گذاشته است خریدار این شمشیر کیست بخدا بارها با این شمشیر غبار از چهره رسول خدا زدوده ام واگر پولیک تکه لباس داشتم این را نمی فروختم.^۳
 علی در زمان حکومتش که سالانه املاکی که وقف کرده بود چهل هزار دینار می رسید خود از گرسنگی سنگ به شکم می بست.^۴
 اگر خلافت را به علی بسپرید میبینید که هدایت شده وهدایت کننده ای است که شما رو به راه راست می برد.^۵

حدیث یوم الدار

طبری در تاریخ خود به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد : عن علی بن ابی طالب قال: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص): (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ... اجْمَعْ لِي بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَتَّى أَكَلِمَهُمْ وَأَبْلَغَهُمْ مَا

^۱ - کنز العمال 158/6، المجمع حافظ هیثمی 121/9، الخصائص الکبری 7/1

^۲ - کنز العمال 185/13 حدیث 36552

^۳ - کنز العمال 178/13 حدیث 36531، مناقب خوارزمی 121 حدیث 135

^۴ - تاریخ دمشق 450/2 حدیث 975 و 976

^۵ - فرائد السحطین 266/1 باب 52 حدیث 208، تاریخ دمشق 90/3 تا 94 حدیث 1119 تا 1123

أمرت به. ففعلت ما أمرني به، ثمّ دعوتهم له و هم يومئذ أربعون رجلاً
يزيدون رجلاً أو ينقصونه، فيهم أعمامه أبو طالب وحمزة والعباس وأبو
لهب ...¹

چون این آیه شریفه نازل گردید که « و انذر عشیرتک الاقربین » (ای
رسول ما ! نزدیکان و اقوام خود را انذار نما) رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم مرا فرا خواند و فرمود : یا علی ! خداوند به من امر فرموده
است تا نزدیکان و اقوام خود را انذار نموده (به دین اسلام دعوت نمایم)
...

برو و فرزندان عبد المطلب را برایم دعوت نما تا با آنها صحبت نموده و
ماموریت خود را به آنان ابلاغ نمایم .
من نیز آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر فرموده بود را
انجام داده و آنان را برای حضرت دعوت نمودم و در آن روز تعداد آنان
چهل نفر مقداری کمتر و یا زیاده‌تر بودند که در بین آنان عموهای رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابوطالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز
بودند ...

¹ - تاریخ الطبری ، ج 2 ، ص 62 و الکامل فی التاریخ ، ج 1 ، ص 487 و البداية والنهاية ، ج 3 ، ص 53 و تفسیر ابن کثیر ،
ج 3 ص 363 ، و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج 42 ، ص 48 و الكشف والبيان المعروف بتفسير الثعلبی ، ج 7 ص 182
و شواهد التنزیل ، ج 1 ص 580 و 420 و 421 و 486 و کنز العمال ، ج 13 ص 131 رقم 36419 ، المعجم الأوسط ،
طبرانی ، ج 2 ، ص 276 ، شواهد التنزیل ، حسانی ، ج 1 ، ص 486 و 543 و الدر المنثور ، سیوطی ، ج 5 ، ص 97 ،
کنز العمال ، متقی هندی ، ج 13 ، ص 128 رقم 36408 .

جمعی از بزرگان علمای اهل سنت که در ذیل اسامی آنها می آید ، سند روایت یوم الدار را تصحیح نموده اند.^۱

حدیث منزلت

محمد بن اسماعیل بخاری در الجامع الصحیح می نویسد :

عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.^۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود : آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو در نزد من ، مساوی با منزلت هارون علیه السلام در نزد موسی علیه السلام باشد ؟ .

عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَى ثُبُوكَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا فَقَالَ اتَّخَلَّفْنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ قَالَ أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي^۳

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک شد حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه تعیین فرمود .

^۱ - ابن جریر الطبری طبق نقل متقی هندی در کنز العمال: ج 13 ، ص 128 ، رقم 36408 هیثمی در مجمع الزوائد ، ج 8 ، ص 302 أبو جعفر اسکافی : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج 13 ، ص 243 حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین ، ج 3 ، ص 132 ذهبی در تلخیص المستدرک ، در حدیثی طولانی شهاب خفاجی در شرحش بر کتاب الشفاء از قاضی عیاض نسیم الریاض ، ج 3 ، ص 35

^۲ - صحیح البخاری ، ج 4 - ص 208 .

^۳ - صحیح البخاری ، ج 5 - ص 129 .

حضرت علی علیه السلام که چنان انتظاری نداشت به عرض مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم داشت : آیا مرا به جانشینی خود در میان زنان و فرزندان، معین می فرمائی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود : آیا خرسند نیستی از اینکه منزلت تو نسبت به من ، برابر منزلت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام باشد و از هیچ جهتی میان تو و او تفاوتی نیست ، تنها تفاوت آن است که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود .

مسلم و نیشابوری در صحیح خود می نویسند:

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي قَالَ سَعِيدٌ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشَافِهِ بِهَا سَعْدًا فَلَقِيتُ سَعْدًا فَحَدَّثْتُهُ بِمَا حَدَّثَنِي عَامِرٌ فَقَالَ أَنَا سَمِعْتُهُ فَقُلْتُ أَنْتَ سَمِعْتَهُ فَوَضَعَ إصْبَعِيهِ عَلَى أُذُنِيهِ فَقَالَ نَعَمْ وَإِلَّا فَاسْتَكْتَأَ¹.

سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود : منزلت تو در نزد من ، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است ؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود

¹ - صحیح مسلم ، ج 7 - ص 120 .

سعید بن مسیب گفته است : آرزویم این بود که این حدیث را خودم از سعد بشنوم ، در ملاقاتی که با سعد دست داد حدیث مزبور را که از عامر شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم . سعد گفت : آری ، «حدیث منزلت» را خودم شنیده‌ام سپس دو انگشت را ، یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت : آری ! با این دو گوش ، حدیث منزلت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و اگر بر خلاف آنچه شنیده‌ای ، شنیده باشم ، امیدوارم شنوائی هر دو گوش را از دست بدهم !

عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخَلِّفُنِي فِي لِنَسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ فَقَالَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا شُعْبَةُ فِي هَذَا الْإِسْنَادِ^۱

عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبرَاهِيمَ سَمِعْتُ إِبرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ سَعْدٍ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى^۲

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ

^۱ - صحیح مسلم ، ج ۷ - ص ۱۲۰ .

^۲ - صحیح مسلم ، ج ۷ - ص ۱۲۱ .

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبِّهُ لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ خَلَفَهُ
فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ
فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّأْيَةَ
رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ ادْعُوا لِي
عَلِيًّا فَأَتَى بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَمَّا نَزَلَتْ
هَذِهِ الْآيَةُ { قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ } دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي^۱.

در یکی از روزها، معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقاص دستور داد
تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید! سعد از دستور او
سریچی کرد.

معاویه از وی پرسید: چرا علی را آماج ناسزا و دشنام نمی‌سازی؟ سعد
گفت: به دلیل آن که که سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در
شان علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن‌ها، هیچگاه به سب و
دشنام آن حضرت، اقدام نمی‌کنم و هر گاه یکی از آن‌ها برای من بود،

^۱ - صحیح مسلم، ج ۷ - ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

بهتر و ارزنده‌تر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد ، به شمار می‌آوردم .

در بعضی از جنگ‌ها رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله حضرت علی علیه السّلام را به جانشینی خود ، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السّلام به عرض رسانید :

یا رسول الله ! مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظّف می‌داری ! رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله در پاسخ او ، فرمود : آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو نسبت به من ، همانند نسبت و منزلت هارون علیه السّلام ، به حضرت موسی علیه السّلام باشد ؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث نمی‌شود ؟

در روز جنگ خیبر ، از رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله شنیدم ، می‌فرمود : پرچم اسلام را به دست کسی به اهتزاز می‌آورم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم ، او را دوست می‌دارند ! از شنیدن این سخن همه ما در انتظار چنان عطیه‌ای بودیم و دست‌ها از آستین بیرون آورده تا پرچم اسلام را در اختیار بگیریم ، همان زمان رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فرمود : علی را به حضورم بیاورید . علی علیه السّلام را در حالی به حضور حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّٰه علیه و آله دعوت کردند که حضرتش به درد چشم دچار بود ، رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله آب دهان مبارک را در چشم حضرت علی علیه السّلام چکانید ، دیدگانش

شفا یافت و پرچم اسلام را که یادبود نصرت الهی بود ، به دست او سپرد و از برکت وجود حضرت علی علیه السلام ، فتح و پیروزی نصیب اسلام شد .

هنگامی که آیه مباحله «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» (آل عمران / 61) نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و فرمود : بار پروردگارا ! اینان اهل بیت من هستند .

تواتر حدیث منزلت :

حاکم حسکانی از بزرگان اهل سنت ، بعد از نقل حدیث منزلت می نویسد :

وهذا [ها] حدیث المنزلة الذي كان شيخنا أبو حازم الحافظ يقول :
خرجته بخمسة آلاف إسناد !!!¹

این همان حدیث منزلت است که شیخ ما (استاد ما) ابو حازم حافظ (درباره اش) می گفت : من آن را به پنج هزار سند استخراج کرده ام .
عن ابن عمر رضي الله عنهما قال لما ورد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة آخى بين أصحابه فجاء علي رضي الله عنه تدمع عيناه فقال

¹ - شواهد التنزيل الحاکم الحسکانی ج 1 ص 195 196 .

یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی و بین أحد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی أنت أخی فی الدنيا والآخرة.¹

عبد الله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوت و برادری بر قرار کرد، پس علی (علیه السلام) با چشم گریان آمد، گفت یا رسول الله اصحابت را برادر کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: "یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر منی".

برای اطلاع بیشتر عزیزان محقق اسناد بیشتری را می توانیم ارائه دهیم.²

¹ - المستدرک - الحاكم النيسابوري - ج 3 - ص 14 و عمدة القاری - العینی - ج 2 - ص 147 و الاستيعاب - ابن عبد البر - ج 3 - ص 1098 - 1099 و الجامع الصغير - جلال الدين السيوطی - ج 2 - ص 176 و تهذيب الكمال - المزی - ج 20 - ص 484

² - ابو عبدالله بخاری در ص 54 جلد 3 در کتاب ((مغازی)) در باب غزوه تبوک و در ص 158 در کتاب ((بده الخلق صحیح)) خود در مناقب علی (ع) مسلم بن حجاج در صفحات 236 و 237 جلد 2 کتاب ((فضل الصحابه)) در باب فضائل علی (ع) چاپ مصر سال 1290 امام احمد بن حنبل در ص 98 و 118 و 119 جلد اول ((مسند)) در وجه تسمیه ی حسنین و در ص 31 حاشیه جزء پنجم همان کتاب امام ابو عبدالرحمن نسائی در ص 19 ((خصائص العلویه)) که در این باب 18 حدیث نقل نموده است حافظ ابن حجر عسقلانی در ص 507 جلد دوم ((اصابه)) ابن حجر مکی در ص 30 و 74 ((صواعق محرقه)) باب 9. حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در ص 109 جلد سوم ((مستدرک)) جلال الدین سیوطی در ص 65 ((تاریخ خلفاء)) ابن عبدربه در ص 194 جلد دوم ((عقد الفرید)) ابن عبدالبر در ص 473 جلد دوم ((استیعاب)) سید مومن شیلنجی در ص 68 ((نور البصار)) کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه شافعی در ص 17 ((مطالب سئول)) نورالدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در 23 و 125 ((فصول المهمه)) برهان الدین شافعی در ص 26 جلد دوم ((سیره الحلبیه)) مسعودی در ص 49 جلد دوم ((مروج الذهب)) شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 9 و 17 ((ینایع الموده)) و مخصوصا در باب (6 یا 18) خبری از بخاری و مسلم و احمد حنبل و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حمونی نقل نموده. مولی علی متقی در ص 152 و 153 جلد ششم ((کنز العمال)) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب افهانی) در ص 212 جلد 2 ام ((محاضرات الادباء))

رسیدن به خلافت عمر بن خطاب

سقیفه به نقل از عمر، در روایتی از صحیح بخاری^۱

بخاری در صحیح خود واقعیت سقیفه را از قول عمر چنین تعریف می کند: وقتی که پیامبر از دنیا رفت، از خبرهایی که به ما رسید، یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند. من هم به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود بیوندیم. ابوبکر موافقت کرد و ما، همراه یکدیگر، خود را به سقیفه رساندیم. علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند. هنگامی که به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباد است و تب دارد، با خود به آنجا آورده بودند. ما در کنار ایشان نشستیم و سخنان آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خدا، گفت: ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام، اما شما گروه مهاجرین، مردمی اندک هستید.

من (عمر) خواستم در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت: خونسرد باش. پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت: به خدا قسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم فروگذار نکرد. یا همان را گفت یا بهتر از آن را بر زبان آورد

^۱ - صحیح بخاری کتاب الحدود باب رجم الحبلی ج ۴ ص ۱۱۹ و ۱۲۰ سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۶ و ۳۳۸. کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۲۳۲۶

او گفت ای گروه انصار! آنچه را از خوبی و امتیازات خود برشمردید، بی گمان، اهل و برازنده آن هستید. اما خلافت و فرمانروایی، تنها در خور قبیله قریش است، زیرا که آنها از لحاظ شرافت و حسب و نسب مشهورند و در میان قبایل عرب ممتاز. این است که من به خیرخواهی شما، یکی از این دو تن را پیشنهاد می کنم تا هریک را که بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید. این بگفت و دست من و ابو عبیده را گرفت و به آنان معرفی کرد. تنها این سخن آخر بود که از آن خوشم نیامد. در این هنگام، یکی از انصار برخاست و گفت: «انا جزیلها المحکک و عذیقها المرجب» یعنی من در میان شما گروه انصار به منزله آن چوبی هستم که پشت شتران را با آن می خارانند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند. حال که چنین است شما مهاجران برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم.

در پی این سخن، بگو مگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف به شدت، ظاهر گردید. من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم. پس از اینکه از کار بیعت با ابوبکر فراغت یافتم، به سوی سعد ابن عبادۀ هجوم بردیم...

بعد از همه این حرف ها، اگر کسی بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان، با مردی به خلافت بیعت کند، نه از او پیروی کنید و نه از بیعت گیرنده، که هر دو مستحق کشته شدن هستند.

نظر حضرت علی درباره سقیفه

حدثني محمد بن عثمان بن صفوان الثقفي قال حدثنا أبو قتيبة قال حدثنا مالك يعني ابن مغول عن ابن الحر قال قال أبو سفيان لعلی ما بال هذا الأمر فی أقل حى من قریش والله لئن شئت لأملأنها علیه خيلا ورجالا قال فقال علی یا أبا سفيان طالما عاديت الإسلام وأهله فلم تضره بذاك شيئا إنا وجدنا أبا بكر لها أهلا حدثني محمد بن عثمان الثقفي قال حدثنا أمية بن خالد قال حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت قال لما استخلف أبو بكر قال أبو سفيان مالنا ولأبى فضيل إنما هی بنو عبد مناف قال فقیل له إنه قد ولی ابنک قال وصلته رحم حدثت عن هشام قال حدثني عوانة قال لما اجتمع الناس على بیعة أبى بكر أقبل أبو سفيان وهو يقول والله إني لأرى عجاجة لا يطفئها إلا دم یا آل عبد مناف فيم أبو بكر من أموركم أين المستضعفان أين الأذلان على والعباس وقال أبا حسن ابسط يدک حتى أبایعک فأبى على علیه فجعل يتمثل بشعر المتلمس

ولن يقيم على خسف يراد به إلا الأذلان غير الحى والوتد

هذا على الخسف معكوس برمته وذا يشج فلا يبيكى له أحد

قال فزجره علي وقال إنك والله ما أردت بهذا إلا الفتنة وإنك والله طالما بغيت الإسلام شرا لا حاجة لنا في نصيحتك.¹

... ابوسفیان به علی گفت: چه شده است که خلافت در دست کوچکترین قبیله قریش قرار گرفته؟ اگر بخواهی مدینه را پر از سواره و پیاده می‌کنم؛ علی گفت: ای ابوسفیان مدتی طولانی است که با اسلام و اهل آن دمشنی داری؛ اما نتوانسته‌ای به آن ضربه بزنی؛ ما ابوبکر را برای خلافت سزاوار یافتیم.

... هنگامی که ابوبکر خلیفه شد، ابوسفیان گفت: ما با ابوفصیل چه ارتباطی داریم (که خلافت ایشان را قبول کنیم؟) حق با فرزندان عبد مناف است؛ به وی گفته شد: ابوبکر فرزند تو را والی قرار داده است!!! گفت: حق فامیلی را ادا کرده است!!!

مردم برای بیعت با ابوبکر گردآمدند، ابوسفیان گفت: من آشوبی می‌بینم که آن را فقط خون آرام می‌کند. ای فرزندان عبد مناف! ابوبکر در کدام یک از کارهای شما جایگاهی داشته است؟ ای دو ذلیل! ای علی و ای عباس؟ سپس به علی گفت: ای علی دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم؛ علی قبول نکرد. ابوسفیان شعر ملتمس را خواند که: در بیابان کسی زندگی نمی‌کند مگر دو قبیله ذلیل حی و وتد

¹ تاریخ الطبری، ج 2، ص 237، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

این یکی نیزه خود را در بیابان سر و ته گذاشته (قصد جنگ ندارد) و آن دیگری ناله می‌زند؛ ولی کسی به او کمک نمی‌کند. علی او را منع کرد و گفت: تو از این کارها جز فتنه چیز دیگری نمی‌خواهی. و مدتی است طولانی که با اسلام به بدی رفتار کرده‌ای! و ما احتیاج به خیر خواهی تو نداریم.

همچنین وقتی مطلع می‌شود که ابوبکر تصمیم دارد عمر را به عنوان خلیفه منصوب کند ، اعتراض شدید خود را با صراحت اعلام می‌کند ؛ همان طوری که در نقل ابن سعد در طبقات آمده :

عن عائشة قالت لما حضرت أبا بكر الوفاة استخلف عمر فدخل عليه علي وطلحة فقالا من استخلفت قال عمر قالاً فماذا أنت قائل لربك قال بالله تعرفاني لأننا أعلم بالله وبعمرك منكما أقول استخلفت عليهم خير أهلک. عائشة نقل می‌کند : در آخرین لحظات زندگی ابوبکر ، علی (علیه السلام) و طلحه نزد او رفتند و از وی پرسیدند: چه کسی را خلیفه خود قرار داده‌ای؟ پاسخ داد: عمر را. به وی گفتند : پاسخ خداوند را چه خواهی داد. پاسخ داد : آیا خدا را به من می‌شناسانید، من به خدا و عمر از شما آگاه ترم، اگر به ملاقات خداوند بروم خواهم گفت: که بهترین بنده تو را برای خلافت انتخاب کردم .

¹ - الطبقات: 3/196، تاریخ مدینة دمشق: 44/251، عمر بن الخطاب للاستاذ عبد الكريم الخطيب ص 75 .

ارثی بودن حکومت

نصب ابوبکر در سقیفه مرهون تلاش عمر و نصب عمر به خلافت،
مرهون وصیت ابوبکر بود.

امام علی علیه السلام بعد از سقیفه به عمر فرمود: بگونه ای بدوش که
سهمی از آن برای تو باشد، تو امروز او را عهده دار (امر خلافت) می کنی
تا فردا آن را به تو برگرداند.¹

چگونگی به خلافت رسیدن عمر

ابوبکر به هنگام مردن دستور داد عثمان عهد نامه اش را که مبنی بر
استخلاف و تعیین خلیفه بعد از اوست بنویسد.

آنگاه به وی گفت بنویس: « بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد ابوبکر
بن ابی قحافه الی المسلمین اما بعد... » پس حالت غشوه و بیهوشی به او
دست داد ولی عثمان خود بدین گونه عهدنامه را ادامه داد: "اما بعد پس
من خلیفه قرار دادم بر شما مسلمانان عمر بن خطاب را..." در این موقع
ابوبکر به هوش آمد (که نمی دانیم حقیقتا به هوش آمد یا نه) و گفت:
آنچه را نوشتی بخوان.

عثمان نوشته خود که وصیت به خلافت عمر شده بود را عینا قرائت
کرد. ابوبکر تکبیر گفت و اضافه نمود: چنین احساس کردم ترسیدم که من
به هوش نیایم و بر اثر عدم تعیین خلیفه (مردم به اختلاف در افتند) عثمان

¹ - الامامة و السياسة ابن قتیبة ج 1 ص 11

گفت: آری ابوبکر گفت: خداوند تو را از اسلام و اهلش جزای خیر دهد و آنگاه به نوشته عثمان اقرار و آن را تایید نمود. سپس قرار شد عمر و به قولی عثمان نامه سربسته و مهر خورده را به مردم ارائه و اعلام نمایند و مردم بدون آنکه خلیفه مورد وصیت را بشناسند رای موافق دهند و به عنوان خلیفه ناشناس بیعت کنند و این کار هم بدون سر و صدا عملی و انجام شد.¹

در اسناد دیگر کتاب ها این متن را نوشته اند «إني استخلفت عليكم بعدی عمر بن الخطاب».²

نظر اصلی ابوبکر در مورد خلافت عمر

ابوبکر قبل از مردن رأی خود را به صراحت درباره ی عمر بیان نمود و گفت: برای او صلاح نیست امر امت محمد صلی الله علیه وآله را بعهدہ گیرد.³

نصیحت برادرانه ابوبکر نسبت به عمر

بنابراین نصیحت ابوبکر به عمر آن بود که امر مسلمانان را به عهده نگیرد چون در عهده دار شدن خلافت او تردید داشت. و عبدالرحمن بن ابی بکر

1- طبقات ابن سعد ج 4 ص 200 و 274 واقدی بنقل از تاریخ الخلفاء سیوطی ص 82 السیاسة و الامامة ابن قتیبة دینوری ج 1 ص 24 و 25 تاریخ مدینه ابن شبه ج 1 ص 667 تاریخ طبری ج 3 ص 1238 ج 4 ص 429 مصر عقد الفرید از ابن عبد ربہ ج 2 ص 208 ج از هریه مصر شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج 1 ص 16 کنز العمال از حسام الدین ہندی ج 5 ص 674 و 681

2- کنز العمال المتقی الہندی ج 5 ص 675 و 676 مؤسسة الرسالة الطبقات الکبری محمد بن سعد ج 3 ص 200 عمر بن الخطاب دار صادر تخريج الأحادیث والآثار الزیلعی ج 2 ص 482 تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج 3 ص 411 دار الفکر تاریخ المدینة ابن شبة النمیری ج 2 ص 668 دار الفکر قم تاریخ الإسلام الذہبی ج 3 ص 116 دار الکتاب العربی الامامة والسیاسة ابن قتیبة الدینوری تحقیق الزینی ج 1 ص 25 الامامة والسیاسة ابن قتیبة الدینوری تحقیق الزینی ج 1 ص 25 مؤسسة الحلبي

3- الامامة والسیاسة ابن قتیبة ج 1 ص 11 کتاب الفقات ابن حبان ج 2 ص 192

امام من و امام تو 115

حکومت عمر را دوست نداشت، لذا گفت: قریش، ولایت عمر را دوست ندارند.^۱

آیا عمر با ابوبکر مخالفت کرد

عمر بعد از عهده دار شدن خلافت مستقیماً با ابوبکر مخالفت نمود. زیرا به مجلس عزای زنانه ای که بمناسبت مردن ابوبکر اقامه شده بود رفت و مردان را بدون اذن به آنجا راه داد و ام فروة دختر ابوقحافه را بیرون کشید و با تازیانه ی خود او را بشدت کتک زد و مجروح نمود و زنان را بیرون انداخت.^۲

مخالفت صحابه با جانشینی عمر

« لَمَّا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ لِمُعَيْتِيبِ الدَّوْسِيِّ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي اسْتِخْلَافِي عُمَرَ قَالَ : كَرِهَهُ قَوْمٌ ، وَرَضِيَهُ قَوْمٌ آخَرُونَ قَالَ فَأَلْذَيْنَ كَرِهَهُ أَكْثَرُ أَمْ الَّذِينَ رَضَوْهُ؟ قَالَ : بَلِ الَّذِينَ كَرِهَهُ^۳ ».

زمانی که ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه منصوب کرد به معیقب دوسی گفت: نظر مردم نسبت به انتصاب عمر به خلافت چیست؟ معیقب دوسی گفت: عده ای از این کار تو ناراضی هستند و عده ای رضایت دارند.

^۱ - التفات ابن جنان ج ۲ ص ۱۹۲

^۲ - کنز العمال ج ۸ ص ۱۱۸ کتاب الموت تاریخ طبری ج ۴ حوادث سال ۱۳ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۴

^۳ - الآداب الشرعیة ج ۱ ص ۷۱ باب فَضْلِ (فِي حِفْظِ اللِّسَانِ وَتَوَقُّيِ الْكَلَامِ) به تحقیق شعیب الأرناؤوط عمر القیام ط مؤسسة الرسالة بیروت سنة النشر ۱۴۱۷ (۳ جلدی)

ابوبکر پرسید: مخالفین با نصب عمر بیشترند یا موافقین با او؟ معقب دوسی جواب داد: مخالفین بیشترند.

ابن تیمیه حرانی صراحت دارد که صحابه و مهاجرین و انصار آمدند به ابوبکر گفتند: ولیت علینا رجلا فظا غلیظا ما ذا تقول لربک اذا لاقیت.^۱ یک آدم خشن و بد اخلاق و تندى به نام عمر را برای ما خلیفه کردی. جواب خدا را چه خواهی داد؟

اعتراض مهاجرین و انصار

ابن قتیبہ دینوری، در الإمامة والسیاسة می نویسد: وقتی که خبر به مهاجرین و انصار رسید که او عمر را به جانشینی انتخاب کرده است به نزد او رفتند و گفتند: می بینیم که عمر را بر ما خلیفه گردانیده ای؟ با اینکه او را می شناسی؟ و می دانی که چگونه با وجود تو در میان ما او سخت گیری می کند؛ پس چگونه خواهد بود وقتی که تو از میان ما بروی و این در حالی است که تو می خواهی به دیدار خداوند عزوجل بروی؛ چه پاسخی داری؟^۲

اعتراض اهل شام

ابن قتیبہ دینوری در این باره می نویسد: «وكان أهل الشام قد بلغهم مرض أبي بكر، واستبظوا الخبر فقالوا: إنا لنخاف أن يكون خليفة رسول الله

^۱ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۵ - شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۶۴ - مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷،

ص ۴۸۵ - تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۴۱۳

^۲ - الإمامة والسیاسة با تحقیق شیری ج ۱ ص ۳۷ و با تحقیق زینی ج ۱ ص ۲۴

امام من و امام تو 117

قد مات، و ولی بعده عمر، فإن كان عمر هو الوالی فلیس لنا بصاحب، وإنا لنرى خلعه»^۱.

خبر مریضی ابوبکر به اهل شام رسید اما ایشان گمان کردند که خبر دیر به ایشان رسیده است، گفتند: ما می ترسیم که خلیفه رسول خدا مرده باشد و عمر را به جای خویش گمارده باشد؛ پس اگر او حاکم شده باشد با ما همراهی نخواهد کرد و ما چنین نظر داریم که او را بر کنار کنیم!

اعتراض امیرالمومنین به عمر و ابوبکر در غصب خلافت

«ولو لاختصاص ما کان بینہ و بین عمر، لظننت أنه لا یدفعها عنی»^۲.

اگر ارتباط ویژه میان ابوبکر و عمر نبود، امر خلافت را از من دفع نمی کردند. در عبارت طبری آمده است: «ولو لا اختصاص ما بینہ و بین عمر، وأمر قد عقدہ بینہما، لظننت أنه لا یدفعها»^۳.

آنچه که مانع خلافت من شد، همان پیمان سری بود که میان ابوبکر و عمر منعقد شده بود.

^۱ - الامامة والسياسة با تحقیق زینی ج 1 ص 25 و با تحقیق شبیری ج 1 ص 38

^۲ - شرح نهج البلاغة ج 6 ص 95

^۳ - المسترشد لمحمد بن جریر الطبری ص 413

بدعت ها عمر بن خطاب

پیغمبر فرمودند: خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعت اش کند قبول نمی کند.^۱

پیامبر فرمود هر که در امر ما چیزی ایجاد کند که در آن نیست باید رد شود.^۲

مگر نه این است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:
«حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳ حلال محمد صلی الله علیه وآله تا روز قیامت، حلال است، و حرام او تا روز قیامت، حرام می باشد.

نتیجه این که: هرگز نباید احکام صریح اسلام را، عوض کرده و تغییر داد حتی شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نمی تواند این کار را بکند، چنان که در قرآن،^۴ حتی در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه وآله می خوانیم: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ - فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»

^۱ - سنن ابن ماجه 87/1

^۲ - سنن ابن ماجه 17/1 و 18، صحیح بخاری 241/3 کتاب الشهادات باب اذا اصلحو علی صلح الجور فاصلح مردود، صحیح

مسلم 1343/3 کتاب الاقضیه باب 8 ح 17، سنن ابی داود 200/4 کتاب السنه ح 4606

^۳ - مقدمه دارمی ص 39 کنز العمال 244/7 ح 18773 طبقات الکبری 207/2

^۴ - سوره حاقه آیه 44 تا 47

هر گاه او (پیامبر) سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می‌نمودیم و احدی از شما نمی‌توانست مانع شود و از او حمایت کند.^۱

بدعت از نظریغمبر صلی الله علیه و آله
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أبی الله أن یقبلَ عملَ صاحبِ بدعةٍ حتیَّ یدع بدعتَه». خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می‌کند قبول نمی‌کند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا یقبل الله لصاحبِ بدعةٍ صوماً و لا صلوةً و لا صدقةً و لا حجاً و لا عُمرَةً و لا جهاداً و... یخرج من الاسلام كما تخرج الشعرة من العجین». خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج از بدعت گذار قبول نمی‌کند و او از اسلام خارج می‌شود...

جهل عمر به تیمم

مشهور است که عمر فتوا داده است: وقتی آب موجود نبود، نماز واجب، ساقط است! تا این که دسترسی به آب پیدا کنید؟!^۲
بخاری و مسلم در صحیح خود (در باب تیمم) آورده اند که مردی در خلافت عمر به نزد او آمد و گفت: من جنب شده ام و آبی نبود که غسل کنم چه کار باید انجام دهم؟ عمر گفت: هرگاه آب نیافتی نماز نخوان.

5- اقتباس از کتاب جستجوی حق در بغداد مقاتل بن عطیة بکری ص 127 تا 129 اندیشه قم

6- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷۸

3- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷۷

8- عمدة القاری للعینی ج 2 ص 172 فتح الباری ج 1 ص 352 صحیح مسلم ج 1 ص 193

عمار یاسر حاضر بود گفت: ای عمر! یادت نیست که در فلان سفر من و تو به حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا کرده بودیم. تو به علت نبود آب نماز نخواندی و من چون گمان کردم که تیمم به جای غسل است و همه بدن را به خاک باید رسانید در خاک غلطیدم و نماز خواندم. وقتی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدیم تبسم نمودند و فرمودند: یا عمار! در تیمم همین قدر بس است که دست ها را بر زمین زنند و به هر دو کف دست پیشانی را و بعد از آن با کف دست چپ پشت دست راست و با کف دست راست پشت دست چپ را مسح نمایند. وقتی عمار این حکایت را نقل کرد. عمر گفت: ای عمار! از خدا بترس! عمار گفت: اگر امر میکنی نقل این حدیث نکنم. عمر گفت: واگذاشتیم تو را به آن چه می خواهی.¹ این درحالی است که در قرآن آمده: «فان لم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيباً». و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار گفته بودند که اگر آب نباشد تیمم کنید.

بدعت در اذان صبح

مالک بن انس در کتاب موطأ می نویسد: مؤذن عمر نزد عمر بن خطاب آمد تا او را برای نماز صدا کند، دید عمر خوابیده است، پس گفت:

¹ - صحیح مسلم ک الطهارة باب التيمم ج 1 ص 193 دارل فکر بیروت، صحیح البخاری ج 1 ص 87 سنن أبی داود ج 1 ص 53 سنن ابن ماجه ج 1 ص 200 مسند أحمد ج 4 ص 265 دارصادر بیروت سنن النسائي ج 1 ص 59 و 61 سنن البيهقي ج 1 ص 209. مسند طيلاسي 89 دار المعرفة، مسند ابی یعلی 183/3 دارالعامون للتراث، المنتقى من سنن المسند 41، صحیح ابن حبان 79/4، سير اعلام النبء 499/13

امام من و امام تو 121

«الصلاة خير من النوم». یعنی نماز بهتر از خواب است. عمر هم دستور اذان صبح قرار دهد.^۱

زرقانی در تعلیق خود بر این روایت در شرح موطأ مالک می نویسد: این مطلب را دارقطنی در سنن خود آورده است که عمر به مؤذن خود گفت: وقتی در نماز صبح به «حیّ علی الفلاح» رسیدی بگو: «الصلاة خير من النوم، الصلاة خير من النوم» و همیشه مؤذن این جمله را تکرار می کرد در اذان.^۲

این حدیث را ابن ابی شیبہ از هشام بن عروه نقل کرده است. سایر محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت نموده اند.

بدعت در اذان (حذف حی علی خیر العمل)

شیعه و سنی متفق هستند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله "حی علی خیر العمل" جزئی از اذان بوده است.^۳

ولی عمر در زمان خلافتش تصمیم گرفت "حی علی خیر العمل" را از اذان حذف کند. قوشچی (از علمای اهل سنت) می نویسد: خلیفه دوم در منبر گفت: سه چیز در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که من از آن

^۱ - الموطأ للإمام مالک ص 58 ح 151 ط بیروت

^۲ - ما جاء فی النداء للصلاة ص 25

^۳ - "حی علی خیر العمل" کان فی الاذان علی عهد الرسول صلی الله علیه و آله: وبه قالت الامامية بل عندهم اجماعی كما عن السيد المرتضى فی الانتصار ص 39 الجواهر ج 9 ص 81 وغيرهما، بل اعترف به غیرهم: راجع سنن البیهقی ج 1 ص 524 و 525 السيرة الحلیة ج 2 ص 105 ط 1382 هـ سعد السعود ص 100 مقاتل الطالبیین ص 297 جواهر الاخبار والاثار المستخرجة من لجنة البحر الزخار ج 2 ص 291 و 192 میزان الاعتدال للذهبی ج 1 ص 139 لسان المیزان ج 1 ص 268 نیل الاوطار للشوکانی ج 2 ص 32 دعائم الاسلام ج 1 ص 45 الروض النضیر ج 1 ص 542 و ج 2 ص 42 منتخب کنز العمال بهامش مسند أحمد ج 3 ص 276 کنز العمال ج 4 ص 266 دلائل الصدق ج 3 ص 99 و 100 عن مبادئ الفقه الاسلامی للعرفی ص 38

جلوگیری می کنم و حرام می دانم و هر کسی انجام دهد به کیفر می -
 رسانم: متعه زنان، حج تمتع و گفتن «حی علی خیر العمل».^۱
 عمر علت این بدعت را این چنین بیان کرد: وقتی مؤذن می گوید
 «حی علی خیر العمل» مردم تصور می کنند نماز بهترین عمل هاست فلذا
 همه کارها را ترک می کنند و رو به نماز می آورند. و مبدا به خاطر این
 تصور که نماز بهترین اعمال است به جهاد نروند.^۲
 هندی گوید: بلال همیشه در اذان حی علی خیر العمل می گفت.^۳
 زید محمد بن نافع می گوید: هر موقع ابن عمر اذان می گفت حی علی
 خیر العمل را می گفت.^۴

بدعت در طلاق

در قرآن کریم آمده است که «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ...»^۵ یعنی: طلاق که شوهر
 در آن می تواند رجوع کند دو مرتبه است، یا رجوع کند به خوشی و
 سازگاری یا رها کند به نیکی و خیراندیشی و حلال نیست که چیزی از
 مهر آنان را به جور و ستم بگیرد... پس اگر (بار سوم) زن را طلاق دهد

5- شرح التجرید للقوشجی ط ایران ص 484 میحث الامامة، کنز العرفان للسيوری ج 2 ص 158 عن الطبری فی المستنیر،
 جواهر الاخبار والاثار ج 2 ص 192 عن التفتازانی فی حاشیته علی شرح العسدی

6- السبب فی حذف " حی علی خیر العمل " من الاذان ؟ عن عکرمه قال قلت لابن عباس آخرین لای شیء حذف من الاذان " حی علی خیر العمل " قال: أراد عمر أن لا يتكل الناس علی الصلاة ويدعوا الجهاد فلذلك حذفها من الاذان. راجع: دراسات
 وبحوث فی التاریخ والاسلام ج 1 ص 238 عن الايضاح ص 201 و 202 دعائم الاسلام ج 1 ص 144 عن مبادئ الفقه الاسلامی
 للعرفی ص 38 الروض النضیر ج 2 ص 42 سيرة المصطفى للسید هاشم معروف ص 274 الصحيح من سيرة النبی الاعظم ج 3
 ص 97

³ - کنز العمال 342/8 ج 23174، مجمع الزوائد 330/1

⁴ - الاعتصام 295/1

2- سورة بقره آیه 230 و 229

امام من و امام تو 123

روا نیست که آن زن و شوهر دیگر بار رجوع کنند تا این که زن با دیگری شوهر کند پس اگر (شوهر دوم) او را طلاق داد، پس باکی بر آن دو نیست که رجوع کنند، اگر بدانند که حدود الهی را اقامه می کنند، این است احکام خدا که برای مردم دنیا بیان می کند، بنابراین شوهر می تواند قبل از طلاق سوم به زوجه ی خود رجوع نماید و با تحقق طلاق سوم بر او حلال نخواهد بود تا آنکه با شخص دیگری ازدواج نماید.

در سنن مسلم به نقل از ابن عباس و با اسناد متعدد و مختلف آمده است که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و زمان ابوبکر و دو سال از خلافت عمر، سه طلاقه (در یک مجلس) یک طلاق شمرده می شد. پس عمر بن الخطاب گفت: مردم درباره ی امری که در آن می توانند تانی کنند می خواهند عجله کنند خوب است آن را اجازه دهیم و بعد از آن اجازه داد.¹

مسلم در سنن خود نیز ذکر می کند که: ابوالصهبا به ابن عباس گفت: کمی وقت خود را بده، آیا طلاق سه گانه (در یک مجلس) در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر یک طلاق شمرده نمی شد؟ گفت: چنین بود. و چون زمان عمر پیش آمد مردم پشت سر هم و بدون فاصله طلاق دادند و او آن را اجازه داد.²

3- سنن مسلم ج 1 باب طلاق سه تائی حاکم و ذهبی هم آنرا نقل کرده اند

4- سنن بیهقی ج 7 ص 336 صحیح مسلم 1099/2 کتاب طلاق باب طلاق الثلاث ح 17 تا 15 سنن ابی داود 261/2 کتاب طلاق باب نسخ ح 2199 و 2200 سنن نسائی 145/6 کتاب طلاق باب 8 ح 3403 ارشاد الساری 127/8 الدر المنثور

297/1 مسند احمد حنبل 314/1 تفسیر قرطبی 130/3

نسائی از روایت مخرمه بن بکیر از پدرش از محمود بن لبید نقل می کند که: به رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره ی مردی که زن خود را سه مرتبه با هم طلاق داده خبر دادند، پس حضرت غضبناک برخاستند سپس فرمودند: آیا با کتاب خدا بازی می شود و من در میان شما هستم... تا آن که مردی به پا خاست و عرض کرد: ای رسول خدا می خواهید او را بکشیم؟^۱

علامه رشید رضا حدیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله را که در صحیح مسلم و احمد که همگی از ابوداود نقل کرده اند و در سنن نسائی و حاکم و بیهقی نیز نقل شده است، ذکر کرد و گفت: از قضاوت پیامبر صلی الله علیه وآله برخلاف حدیث بیهقی، حدیث ابن عباس است که گفت: رکنه همسر خود را در یک مجلس سه طلاق داد، و بر او به شدت محزون گردید، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید چگونه او را طلاق دادی؟ گفت: سه بار، فرمود: در یک مجلس؟ گفت: آری، حضرت فرمود این یک طلاق است اگر خواستی او را بازگردان.^۲

از این حدیث بدست می آید که طلاق سه گانه در یک مجلس یک طلاق شمرده می شود، و محمود شلتوت رئیس سابق جامع الازهر، همین قول را پذیرفت، در حالی که عمر با نص الهی ذکر شده در قرآن کریم

5- سنن نسائی 142/6 کتاب الطلاق باب 6 ح 3398 تحریر المرأة قاسم یک امین المصری 172 و سعید بن المسیب و جماعتی گفتند طلاق سه گانه بکلی باطل است زیرا بازی است و «انت طالق» فقط جدی است و بازی در آن نیست

6- سیره ابن اسحاق ج 2 ص 191 به تفسیر کشاف زمخشری

امام من و امام تو 125

مخالفت کرد و طلاق سه گانه در یک مجلس را سه طلاق به حساب آورد و در این صورت زن بر شوهر خود حلال نمی شود مگر آنکه با مردی دیگر ازدواج نماید!

طلاق سومی که زن مطلقه برای طلاق دهنده جز با محلل شرعی، حلال نمی شود، سومین طلاقی است که قبل از آن مرد دو بار به زن طلاق داده خود رجوع کرده باشد. به این معنا که یک بار طلاق داده و رجوع نموده بار دوم طلاق داده و رجوع کرده است، سپس برای سومین بار که طلاق دهد، دیگر برای او حلال نخواهد شد مگر اینکه شخصی به عنوان محلل با زن مطلقه همبستر شود. این همان سه طلاقه معروف است که زن برای شوهر حلال نمی شود مگر اینکه شوهر دیگری با وی تماس بگیرد.^۱

بدعت تراویح

ظاهر پاره ای نصوص این است که نخستین کسی که جماعت در نافله رمضان را سنت کرد، عمر بن خطاب بود و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دوره خلافت ابوبکر چنین چیزی وجود نداشت. اما عمر با استحسان به این امر رأی داد و مردم را بدان ترغیب کرد و خود معترف بود که این بدعت است اما می گفت بدعت خوبی است! و به این بدعت عمر بزرگان اهل سنت نیز اعتراف کرده اند و در کتب خود آورده اند: ابن شهاب از عروة بن زبیر،

2- صحیح مسلم ک الطلاق باب طلاق الثلاث ج 4 ص 184 ط العامة، ارشاد الساری ج 8 ص 127 الدر المنثور ج 1 ص 279 مسند أحمد ج 1 ص 314 سنن البیهقی ج 7 ص 336 تفسیر القرطبی ج 3 ص 130

از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شب های رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتیم، مردم متفرق بودند و هر کس برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با اقوام خود به نماز مشغول بود. عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است. و در پی این تصمیم ابی بن کعب را به امامت گماشت. شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: «نعم البدعة هذه» این بدعت خوبی است! البته نمازی که پس از خوابیدن بخوانند؛ یعنی آخر شب از این که اول شب اقامه شود بهتر خواهد بود.^۱

بخاری در کتاب صحیح به سندش از عبدالرحمن بن عبد قاری نقل می کند: در یکی از شب های رمضان با عمر به مسجد رفتیم، دیدیم مردم دسته دسته و پراکنده هستند، هر کسی برای خود یا با گروه خود نماز می خواند، عمر گفت: به نظر من اگر اینان به یک امام اقتدا کنند بهتر است، لذا تصمیم خود را گرفته و دستور داد ابی بن کعب پیش نماز همه باشد. شبی دیگر با وی به مسجد رفتیم، دیدیم مردم نمازهای مستحبی شب های رمضان را به جماعت می خوانند. آنگاه عمر گفت: این بدعت خوبی است!^۲ ابن ابی شیبہ از عبدالرزاق نقل می کند ابن عمر نماز تراویح را به جماعت نمی خواند.^۳

1- المعجم الوسیط ص 380 لسان العرب ج 2 ص 462

1- صحیح بخاری ج 2 ص 252 موطأ مالک بن انس ص 73 کنز العمال ج 8 ص 408

3- المصنف 264/5 ج 7742

امام من و امام تو 127

ربیع گوید شافعی نماز تراویح را با مردم نمی خواند بلکه در خانه خود به جای می آورد.^۱

پیامبر فرمود نماز های واجب را در مسجد و نماز های مستحبی را در خانه خواند.^۲

نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از به جای آوردن نماز مستحبی به جماعت

عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نمود: نماز مستحبی را در خانه به جای آوردن بهتر است یا در مسجد؟ حضرت فرمود: آیا نمی بینی که خانه من چقدر به مسجد نزدیک است، با این وصف من دوست دارم که نمازهایم را در خانه ام به جای آورم، مگر این که نمازهای واجب باشد.^۳

همچنین آن بزرگوار صلی الله علیه و آله فرمود: نماز واجب را باید در مسجد خواند و نماز مستحبی را در خانه.^۴

همچنین آن بزرگوار صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به نماز در خانه هایتان، زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در خانه خوانده شود، مگر نمازهای واجب.^۵

^۱ - تاریخ مدینه دمشق 384/51

^۲ - کنز العمال 384/8 ح 23363 صحیح مسلم با شرح نووی 139/6 فتح الباری 253/4 الجامع الاصول 67/2

^۳ 1- الترغیب و الترہیب ج 1 ص 379 ح 4

^۴ - کنز العمال ج 8 ص 384 ح 23363

^۵ - صحیح مسلم با شرح نووی ج 6 ص 39 صحیح البخاری ک التراویح ج 2 ص 252 موطأ مالک ج 1 ص 114

بدعت در قرائت نماز

ملک العلماء در بدایع الصنائع می گوید: عمر قرائت حمد و سوره را در یکی از دو رکعت اول نماز مغرب ترک کرد. و قضای آن را در رکعت آخر بلند قرائت کرد. و همچنین عثمان در یکی از دو رکعت اول از نماز عشاء قرائت حمد و سوره را ترک کرد و قضای آن را در رکعت آخر بلند قرائت کرد. و در جای دیگر می نویسد: عثمان قرائت سوره را در هر دو رکعت اول نماز عشاء ترک کرد، و قضای آن را در رکعت سوم و چهارم نماز عشاء بلند قرائت کرد!^۱

این شیوه نماز خواندن مورد قبول هیچ یک از مذاهب نمی باشد و به طور قطع نوعی بدعت در نماز می باشد. در رابطه با روش صحیح نماز خواندن در کتب شیعه و سنی روایات فراوانی وجود دارد. در اینجا به یک روایت از کتب اهل سنت اکتفا می کنیم: عبادہ پسر صامت نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس سوره حمد و بیشتر از آن را نخواند نمازش درست نیست.^۲

۲- بدایع الصنائع ملک العلماء ج ۱ ص ۱۱۱ و ۱۷۲

۳- صحیح بخاری ج ۱ ص ۳۰۲ صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۵۵ صحیح ابوداود ج ۱ ص ۱۳۱ سنن ترمذی ج ۱ ص ۳۴ و ۴۱ سنن بیہقی ج ۲ ص ۳۸ و ۶۱ سنن نسائی ج ۲ ص ۱۳۷ سنن دارمی ج ۱ ص ۲۸۳ سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۷۶ مسند احمد ج ۵ ص ۳۱۴ کتاب الام ج ۱ ص ۹۳ المحلی ابن حزم ج ۳ ص ۲۳۶ المصابیح بغوی ج ۱ ص ۵۷ المدونة الکبری ج ۱ ص ۷۰

بدعت در تکبیر نماز میت^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در نماز بر اموات، پنج تکبیر می گفت، ولی خلیفه دوم، به نظرش رسید که باید چهار تکبیر گفت، پس مردم را واداشت که در نماز میت، چهار تکبیر بگویند. گروهی از بزرگان اهل تسنن به این معنا تصریح کرده اند؛ مانند سیوطی به نقل از ابو هلال عسکری در تاریخ الخلفا و ابن شحنه در حوادث سال 23 کتاب روضة المناظر که در حاشیه کامل ابن اثیر به طبع رسیده و سایر علمای متتبع.

بدعت در عده زن باردار^۲

بیهقی در کتاب شعب الایمان روایت نموده است که زنی از عمر استفتاء کرد که من قبل از انقضای عده شوهر متوفایم، وضع حمل کردم. عمر فتوا داد که باید صبر کند، تا چهار ماه و ده روز بگذرد. ولی ابی بن کعب به وی اعتراض کرد و روایت کرد که عده این زن، وضع حمل اوست. و پس از آن، قبل از تکمیل چهار ماه و ده روز جایز است که شوهر کند. عمر هم به زن گفت: من هم آن چه را تو می شنوی، می شنوم. سپس از فتوای خود برگشت، ولی حکمی نکرد. اما بعد نظر ابی بن کعب را پذیرفت و گفت: گر وضع حمل کرد و جنازه شوهرش هنوز روی تخت افتاده و به خاک نرفته است. جایز است که شوهر کند. پیروان مذاهب اربعه نیز تا زمان ما به همین طرز عمل کرده اند.

4- روضة الناظر لابن الشحنة بهامش الكامل ج 1 ص 203 ط قدیم الكامل فی التاریخ ج 3 ص 31

1- الفقه علی المذاهب الخمسة ص 433 و کنز العمال ج 5 ص 166

نظر عمر در مورد متعه ی حج و متعه زنان

در صحیح ترمذی آمده است که: از عبدالله بن عمر درباره ی متعه ی حج سؤال شد، گفت: متعه ی حج حلال است. سؤال کننده گفت: پدرت از آن نهی نمود، گفت: بنظر تو اگر پدرم نهی کرده باشد و رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داده باشد، آیا امر پدرم را پیروی کنیم یا امر رسول خدا صلی الله علیه وآله را؟ مرد گفت: مسلماً امر رسول خدا صلی الله علیه وآله را، گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را مسلماً انجام داد.^۱

و ابن حاتم گفت: مردی یعنی (عمر) به رأی خود آن چه می خواست نظر می داد.^۲ و به همین مطلب سعد بن ابی وقاص^۳ و عمر بن الخطاب تصریح کردند.^۴ در مسند احمد بن حنبل در قسمتی از حدیث ابن عباس آمده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله تمتع کردند، و عروۃ بن الزبیر (بن العوام) گفت: ابوبکر و عمر نهی از متعه ی در حج کردند. ابن عباس گفت: عُرَّیْهِ (مُصْغَر عروه) چه می گوید؟ گفت: می گوید ابوبکر و عمر از متعه نهی کردند، ابن عباس گفت: بنظرم هلاک خواهند شد، می-گویم: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود و آنها می گویند: ابوبکر و عمر نهی کردند.^۵

2- صحیح ترمذی ج 1 ص 157 ج 3 ص 185 تاریخ ابن کثیر ج 5 ص 141 سنن ترمذی 242 باب 12 ح 824 کتاب الحج عن

رسول الله باب ما جاء فی التمتع

3- صحیح مسلم ج 2 ص 898 ح 1226

4- شرح موطأ مالک زرقانی ص 178

5- مسند احمد ج 1 ص 49

1- مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 337 جامع بیان العلم و فضله ابن عبدالبر باب فضل السنة و مبادئها لأقوال العلماء

درباره ی عمره ی تمتع در کتاب مسلم آمده است که: در حجة الوداع در مکه رسول خدا صلی الله علیه وآله حلیت متعه ی در حج را در مقابل بیش از صد هزار مرد و زن اعلان نمود. و هنگامی که این مطلب را اعلان کرد سراقه بن مالک بن خثعم به پا خاست و عرض کرد: ای رسول خدا، این تمتع برای فقط امسال است یا تا ابد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتان خود را یکی پس از دیگری درهم فرو برد و فرمود: عمره در حج داخل شد و عمره در حج تا ابد داخل شد.^۱

صحیح مسلم به نقل از سعید بن المسیب آمده است که: علی و عثمان در عسفان اجتماع کردند، عثمان از متعه و عمره منع می کرد، پس علی علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی که نسبت به امری که رسول خدا انجام داد از آن نهی می کنی؟

عثمان گفت: کاری به ما نداشته باش. علی علیه السلام فرمود: نمی توانم تو را رها کنم.^۲

اعراب جاهلی بین حج و عمره فاصله می انداختند، سپس پیامبر صلی الله علیه وآله بین این دو جمع کرد و ابوبکر نیز چنین کرد. و بین این دو را عمر و عثمان جدائی و فاصله انداختند.

2- صحیح مسلم ج 1 ص 467 شرح معانی الآثار ج 2 ص 147

3- صحیح مسلم ج 1 ص 475

عمر گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ أَنْهَى عَنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا، مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ»^۱

یعنی دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشتند و من از آن دو نهی می کنم و بر آن دو مجازات می کنم، متعه ی حج و متعه ی زنان و همچنین گفت: ای مردم سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشتند و من از آنها نهی می کنم و حرام می نمایم و بر آنها مجازات می کنم متعه ی حج و متعه ی زنان حی علی خیر العمل.^۲

امام علی علیه السلام فرمود: اگر عمر مردم را از متعه (ازدواج موقت) نهی نمی کرد، به جز شقی و بدبخت احدی زنا نمی کرد.^۳

ابن عباس گوید شنیدم از عمر بن خطاب بخدا قسم من شما را از حج تمتع نهی می کنم در حالی که به طور قطع آن در کتاب خدا آمده است و خودم آن را با رسول خدا انجام می دادم.^۴

1- تفسیر فخر رازی 167/2 و 201/3 و 202 در تفسیر آیه «فما استمتعتم به...» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 12/252 و 1/182 البیان والتبیین للجاحظ 2/223 احکام القرآن جصاص 1/342 و 2/345 و 2/184 تفسیر قرطبی 2/270 المبسوط سرخسی باب القرآن من کتاب الحج و صحه زادالمعاد ابن قیم 1/444 کنز العمال 8/293 و 294 ضوء الشمس 2/94 سنن بیهقی 7/206 المغنی لاین قدامه 7/527 المحلی 7/107 شرح معانی الآثار طحاوی 374 مرآة العقول 1/200 مسند احمد حنبل 3/325 المحلی بالانار 5/97 مساله 833 معرفة السنن بالانار 5/345 ح 4273 باب 901 کتاب نکاح باب نکاح المتعه

2- شرح تجرید الامام القوشجی از نقل امام احمد بن حنبل ج 1 ص 49

3- تفسیر فخر رازی ج 4 ص 41 تفسیر الدر المنثور 2/140 آیه 24 نساء تفسیر کبیر 10/50 آیه 24 نساء تفسیر البحر المحیط ابن حیان 3/255 آیه 24 نساء تفسیر جامع البیان 5/19 آیه 24 نساء

4- سنن نسائی 2/16 تاریخ ابن کثیر 5/109 صحیح مسلم 896 ح 157 مسند الطیالسی 2/70 ح 516 مسند احمد حنبل 1/49 و 50 سنن ابن ماجه 692 ح 2979 کنز العمال 5/86 مقدمه مرآة العقول 1/255 حلیة الاولیاء 5/205 سنن الکبری 2/349 کتاب الحج باب التمتع

جابر ابن عبدالله و مسلم ابن اکوع روایت می کنند که منادی (جارچی) رسول خدا به سوی ما آمد و گفت پیامبر به شما اجازه داده است تا زنان را متعه کنید.^۱

طبری در تفسیرش نقل می کند در ذیل آیه فما استمتعتم ... گوید این متعه چنین است که مرد و زن برای مدتی که معین کرده است با حضور دو شاهد و با اجازه سرپرست زن ازدواج می کند و چون مدت پایان یافت مرد به زن حقی نیست و زن باید رحم خود را پاک نگه دارد (عده نگه دارد) و از یکدیگر ارث نمی برند.^۲

پیامبر فرمودند: هر مرد و زنی در ازدواج موقت توافق کردند زندگی موقت آنها دو تا سه شب ادامه می یابد پس از آن اگر دوست داشته باشند بر آن افزوده یا از هم جدا می شوند.^۳

ابن عباس می گوید ازدواج موقت هدیه ای الهی بوده است که خداوند به بندگان بخشید و عمر آن را ممنوع کرد و اگر عمر از آن نهی نمی کرد هیچ کس جز شقی و نگون بخت زنا نمی کرد.^۴

^۱ - صحیح بخاری 164/3 باب نهی رسول الله از نکاح متعه صحیح مسلم 1022 ح 1405 مسند احمد حنبل 51/4 مصنف عبدالرزاق 458/7

^۲ - تفسیر طبری 9/5 ذیل آیه

^۳ - صحیح بخاری 164/3 باب نهی نبی عن نکاح المتعه اخیراً

^۴ - تفسیر قرطبی 130/5

از عمر بن خطاب متواتر خبر داده اند که گفته است در زمان رسول خدا دو گونه متعه بهره بردن حلال جاری بود که من اکنون آنها را ممنوع کرده و به انجام آن کیفر می دهم متعه حج و نساء.^۱

ابن تیمیه بعد از اینکه نمی تواند منکر احادیث صحت حج تمتع شود اقرار می کند که اهل سنت اتفاق نظر دارند که غیر از پیامبر دیگران ممکن است دچار خطاء و اشتباه شوند و عمر هم این جا خطا کرده است.^۲

مقصود ما از اینکه عمر متعه ی حج و متعه ی نساء را منع کرد این نیست که او مخالف نکاح است، زیرا می بینیم که او در حال روزه در ماه رمضان با کنیزی نکاح کرد.^۳ بلکه مقصود آن است که او هر وقت می خواست، چیزی را حلال یا حرام می کرد.

و راغب اصفهانی ذکر می کند که: عبدالله بن زبیر، ابن عباس را بخاطر حلال شمردن متعه (ازدواج موقت) سرزنش کرد، ابن عباس گفت: از مادرت پیرس چگونه با پدرت ازدواج کرد. او سؤال کرد و در پاسخ مادرش گفت: تو را متولد نکردم مگر با ازدواج موقت.^۴

به رغم اعتراف اسماء به ازدواج متعه با زبیر باز هم دست اموی ها مطلب را تغییر دادند و گفتند: زبیر با او در مکه ازدواج کرد، و چند فرزند

^۱ - صحیح بخاری 569/2 رقم 1496 صحیح مسلم 193/3 رقم 15 تا 17 تفسیر قرطبی 370/2 تفسیر فخر رازی

167/2 و 201 و 202 کنز العمال 293/8 و 294 البیان والتنبیه جاحظ 223/2

^۲ - منهاج السنّة النبویه 182/2 فصل کلام الرافضی علی متعه الحج و متعه النساء

4- انساب الاشراف ج 2 ص 905

5- محاضرات الادباء ج 2 ص 214

امام من و امام تو 135

برای او متولد کرد و پس از آن او را طلاق داد و پیوسته همراه فرزندش عبدالله در مکه به سر می برد تا عبدالله کشته شد.^۱

عمر به جدایی حج و عمره فتوی داد، زیرا از عبدالله بن عمر نقل شده است که عمر بن الخطاب گفت: بین حج و عمره ی خود جدائی اندازید، زیرا برای حج هر کدامتان کامل کننده تر است و عمره بستن در غیر ماه های حج برای عمره ی او کامل کننده تر است.^۲

نصوص سنن و احادیث صریح پیغمبر را اصحاب صحاح و مولفین کتب معتبر اهل تسنن در منابع خود آورده اند از جمله حدیث ابو نضره است در صحیح مسلم ج 1 ص 467 باب التمتع بالحج. این مطلب در کتب «الفصول المهمة، المسائل الفقهية الخلافيه، اجوبه موسى جار الله» و کتب بسیاری دیگر از اهل تسنن آمده است حالا ما می پرسیم که آیا این که عمر این کارها را حرام کرد اجتهاد او در مقابل نص صریح قرآن نیست. غیر از این است که «حلال محمد حلال الی يوم القيامة و حرام محمد حرام الی يوم القيامة». حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا روز قیامت.

6- المعارف ابن قتیبة ص 173

1- شرح معانی الآثار ج 2 ص 147

از ابن عباس نقل شده است که می گفت متعه رحمتی از جانب خدا بر امت محمد بود اگر عمر نهی نکرده بود جز شقی و بد بخت و گروه اندکی از مردم کسی محتاج به زنا نمی شد.^۱

جابر از طرق مختلف روایت کرده است که گفت: ما با یک مشت خرما و آرد در زمان رسول الله و ابی بکر و مدتی هم در زمان عمر تا نهی نکرده بود متعه می کردیم.^۲

احمد بن حنبل در مسندش از عمران پسر حصین نقل کرده که متعه زنان در قرآن نازل شده و ما آن را دانسته و در زمان پیامبر به آن عمل می کردیم و حرام بودنش در قرآن نیامده و پیامبر هم از آن نهی نکرد تا از دنیا رفت.^۳

البته ابن حجر عسقلانی و.... چندین حدیث در باب حلال بودن متعه آورده اند که مجال گفتن آن نیست و همین مقدار برای عقلا کافی است. و در کتبی مثل صحیح مسلم ج 3 ص 885 و صحیح بخاری کتاب حج ح 2135 و 1469 آمده است که عمر آن را حرام کرده است ولی گویا اهل سنت عمر را از پیامبر آگاه تر می پندارند، معاذ الله

^۱ - در المنثور سیوطی ج 2 ص 141 عماد الدین طبری ج 1 ص 114 و تفسیر فخر رازی ذیل آیه 24 سوره نساء

^۲ - صحیح مسلم ج 3 ح 1203 المصنف عبدالرزاق 458/7

^۳ - مسند احمد بن حنبل ج 4 ص 436 و صحیح بخاری ج 6 ص 330

ارث جدّ با وجود برادر

بیهقی در کتاب سنن و کتاب شعب الایمان و متقی هندی در کنز العمال، روایت کرده اند: که عمر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد که ارث جدّ با برادران چگونه است؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! منظورت از این سؤال چیست؟ چنان می بینم پیش از آنکه آن را یاد بگیری از دنیا بروی! راوی حدیث سعید بن مسیب گوید: قبل از آنکه عمر آن را یاد بگیرد، مُرد.^۱ عمر در مدت خلافتش در این مسئله حیران و سرگردان بود. به طوری که گفته اند: هفتاد جور حکم کرد! عبیده سلمانی به نقل از ابن ابی شیبّه می گوید: من درباره حکم عمر، راجع به ارث جد، صد قضاوت مختلف خوانده و از بر کرده ام.^۲

در موطا مالک آمده است اگر مرد عرب از عجم زن گرفت و بچه ای از این ازدواج به دنیا آمد چنانچه آن بچه در بلاد عرب بدنیا بیاید از پدرش ارث می برد و اگر در سرزمین غیر عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث نمی برد.^۳

2- المتقی هندی در کنز العمال ج 6 ص 15

1- سنن البیهقی ج 6 ص 245 الجامع لابن أبی شیبّه الطبقات الکبری لابن سعد ج 2 ص 336

3- موطا مالک ج 60/2 ص 1343

سنت های علی ابن ابی طالب

امیر مومنان (علیه السلام) سیره شیخین را مشروع

نمی دانست

رد سیره ابوبکر و عمر در شورای شش نفره :

در قضیه شورای شش نفره، سه بار به حضرت پیشنهاد قبول خلافت به شرط عمل به سیره شیخین مطرح می شود ولی حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام می دارد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست:

«و خلا (عبد الرحمن بن عوف) بعلى بن أبى طالب ، فقال : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الأمر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبى بكر وعمر . فقال : أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت . فخلا بعثمان فقال له : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الأمر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبى بكر وعمر . فقال : لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبى بكر وعمر . ثم خلا بعلى ، فقال له مثل مقالته الأولى ، فأجابه مثل الجواب الأول ، ثم خلا بعثمان ، فقال له مثل المقالة الأولى ، فأجابه مثل ما كان أجابه ، ثم خلا بعلى فقال له مثل المقالة الأولى ، فقال : إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلى إجیری أحد . أنت مجتهد أن

امام من و امام تو 139

تروی هذا الأمر عني . فخلا بعثمان فأعاد عليه القول ، فأجابه بذلك
الجواب ، وصفق على يده».¹

عبد الرحمن بن عوف با حضرت به طور خصوصی به گفتگو نشست ؛
پس گفت تو را در مورد خودمان به خدا قسم می دهم که آیا در بین ما به
کتاب خدا و سنت رسول او و روش ابو بکر و عمر عمل می کنی ؛ پس
حضرت فرمودند : کتاب خدا و سنت پیامبر او تا می توانم . پس با عثمان
خلوت کرده و به او نیز همین را گفت اما او پاسخ داد : برای شما تضمین
می کنم که به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش ابو بکر و عمر عمل
نمایم !! دوباره با علی خلوت کرده و کلام اول را تکرار کرد اما حضرت
مانند همان دفعه به او پاسخ گفتند ؛ و سپس فرمودند : با کتاب خدا و
سنت پیامبرش به نظر هیچ کس احتیاج پیدا نمی کنیم . تو می کوشی که
خلافت را از من دور کنی (و گرنه سیره ابوبکر و عمر را شرط نمی
کردی) . پس دوباره به نزد عثمان رفته و همان کلام را تکرار کرد ؛ پس
همان جواب اول را داد ؛ او نیز با عثمان بیعت نمود .

«عن عاصم عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم
عثمان وتركتم عليا رضي الله عنه قال ما ذنبي قد بدأت بعلي فقلت أبايعك

¹ - تاريخ اليعقوبي ج 2 ص 162. ورجوع شود به: شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 1 ص 188، ج 9 ص 53، ج 10 ص 245، ج 12 ص 263، الفصول في الأصول از جصاص، ج 4 ص 55، أسد الغابة ج 4 ص 32، السقيفة وفدك از جوهری ص 86، تاريخ المدينة از ابن شبة النميري ج 3 ص 930، تاريخ الطبري ج 3 ص 297، تاريخ ابن خلدون ق 1، ابن خلدون ج 2 ص 126 والشافعي في الامامة ج 4 ص 209.

علی کتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها على عثمان رضي الله عنه فقبلها»^۱.
عاص بن وائل گوید: به عبد الرحمان گفتم: چگونه با وجود شخصیتی مانند علی با عثمان بیعت کردید؟ پاسخ می دهد: گناه من چیست که سه مرتبه به علی پیشنهاد کردم که خلافت را به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر بپذیرد ولی قبول نکرد. ولی عثمان زیر بار این پیشنهاد رفت.

همچنین پس از واقعه قتل عثمان و بیعت عمومی با حضرت علی علیه السلام شاهد آن هستیم که: یک نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد- اما امام نپذیرفت و فرمود: حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول عمل نکنند- بر حق نیستند.^۲

رد سیره ابوبکر و عمر در ماجرای خوارج:

شبییه همین سخنان از حضرت در ماجرای خوارج و بعد از به خلافت رسیدن حضرت نیز نقل شده است :

ولما خرجت الخوارج من الكوفة أتى علياً أصحابه وشيعته فبايعوه وقالوا نحن أولياء من واليت وأعداء من عاديت فشرط لهم فيه سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءه ربيعة بن أبي شداد الخثعمي وكان شهد معه الجمل وصفين ومعه راية خثعم. فقال له: «بايع علي كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم» فقال ربيعة: «علي سنة أبي بكر وعمر». قال له

^۱ - مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 75، فتح الباری ج 13 ص 170.

^۲ - تاریخ طبری ج ۵ ص ۷۶

علی: «وایک لو أن أباً بکر وعمر عملاً بغير کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یكونا علی شیء من الحق». فبايعه، فنظر إلیه علی وقال أما والله لکأنی بک وقد نفرت مع هذه الخوارج فقتلت وکأنی بک وقد وطئتک الخیل بحوافرها فقتل يوم النهر مع خوارج البصرة.¹

وقتی که خوارج بر ضد امیر مومنان شوریدند ، حضرت به نزد یاران و طرفداران خویش آمدند و ایشان دوباره با حضرت بیعت کردند و گفتند : ما با هرکس که دوست باشی دوست بوده و با هرکس دشمنی کنی دشمن هستیم ؛ پس با ایشان چنین قرار داد بست که به سنت رسول خدا عمل نماید ؛ پس ربیعۃ بن ابی شداد خثعمی که در جمل و صفین همراه حضرت بوده و پرچم قبیله خثعم را به همراه داشت به نزد حضرت آمد ؛ پس حضرت به او گفتند : با من بیعت کن به شرط کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ؛ اما ربیعۃ گفت : بر سنت ابو بکر و عمر؛ پس حضرت فرمودند : وای بر تو ؛ اگر ابو بکر و عمر به غیر کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل کرده باشند ذره ای بر حق نبوده اند. پس با امیر مومنان بیعت نمود ؛ سپس حضرت به او نگاهی کرده فرمودند : قسم به خدا که من تو را می بینم که همراه با خوارج به جنگ (من) آمده ای و کشته شده ای ؛ پس تو را می بینم که سم اسب ها تو را لگد مال کرده است . پس در روز نهروان همراه با خوارج بصره کشته شد !!!

¹ - تاریخ الطبری: 4/56

جلو گیری از بدعت های کوچک و در مقابل شروع مخالفت

مردم:

وقد روى : أن عمر خرج فى شهر رمضان ليلا فرأى المصاييح فى المسجد ، فقال : ما هذا ؟ فقليل له : إن الناس قد اجتمعوا لصلاة التطوع ، فقال : بدعة فتعمت البدعة ! فاعترف كما ترى بأنها بدعة ، وقد شهد الرسول صلى الله عليه وآله أن كل بدعة ضلالة . وقد روى أن أمير المؤمنين عليه السلام لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلى بهم نافلة شهر رمضان ، زجرهم وعرفهم أن ذلك خلاف السنة فتركوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن عليه السلام فدخل عليهم المسجد ومعه الدرة فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا وا عمراه!¹

روایت شده است که عمر در ماه رمضان شب هنگام بیرون آمده پیش در مسجد چراغ هایی را دید ؛ پس گفت : این چیست ؟ به او گفتند : مردم برای نماز مستحبی جمع شده اند (تا آن را جماعت بخوانند) ؛ پس گفت بدعت است اما خوب بدعتی است. پس اعتراف کرده است که این کار بدعت است و رسول خدا شهادت داده اند که هر بدعتی گمراهی است .

¹ - شرح نهج البلاغة ابن أبى الحديد ج 12 ص 283

و از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است که وقتی در کوفه گرد ایشان جمع آمدند ، و از حضرت خواستند که برای ایشان امامی قرار دهد که با او نماز مستحب ماه رمضان را بخوانند ، ایشان را از این کار منع کرده و ایشان را آگاه نمود که این کار بر خلاف سنت رسول خداست ؛ پس امیر مومنان را رها کرده و خودشان گرد هم جمع شدند و یکی را جلو انداختند (تا امام جماعت شود) ؛ پس حضرت امام حسن مجتبی را به نزد ایشان فرستادند ؛ حضرت وارد مسجد شدند در حالیکه شلاقى به همراه داشتند ؛ وقتی مردم ایشان را دیدند فرار کرده و فریاد می زدند ای وای سنت عمر از بین رفت!!!

روایت نهج البلاغه : سنت خلفا سنت آل فرعون است !!!

حضرت در روایتی بسیار مهم در نهج البلاغه نیز به بیان این مشکلات پرداخته و سنت خلفا را سنت آل فرعون بیان می کنند :

حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ص رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ
وَ أَتَكَلَّوْا عَلَى الْوَلَائِجِ وَ صَلَّوْا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا
بِمَوَدَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصٍّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ
خَطِيئَةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي
السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ
مُبَايِنٍ»¹.

¹ - نهج البلاغه للشيخ محمد عبده: 2/35 الخطبة 150، شرح نهج البلاغه: 9/132.

پس از رحلت جانگداز رسول اکرم(ص)، گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و با پیمودن راه های گوناگون گمراه شدند و بر آرا و اندیشه های نادرست خود اعتماد نمودند و از غیر خویشان پیروی نمودند، و از وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت که مأمور به دوستی آن بودند، دوری کردند.(قل لا أسئلكم علیه أجراً الا المودة فی القربی)، و ساختمان اسلام و ایمان را از جایگاه استوارش انتقال داده آن را در جایی که سزاوار نبود پایه ریزی کردند.

آنان کانون هر خطا و گناه و پناهگاه هر فتنه جو شدند و سرانجام در سرگردانی فرو رفته و در غفلت و مستی، به روش و آیین فرعونیان درآمدند، از همه بریده و دل به دنیا بستند و یا پیوند خود را با دین گسستند.

تقدیر الهی از امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

ابن عطاء قال : كنت جالسا مع أبي جعفر في المسجد فرأيت ابن عبد الله بن سلام جالسا في ناحية فقلت لأبي جعفر : زعموا أن الذي عنده علم الكتاب عبد الله بن سلام . فقال : إنما ذلك علي بن أبي طالب عليه السلام عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ¹.

از ابو جعفر علیه السلام در باره آیه سوال شد که « من عنده علم الكتاب » در این آیه عبدالله بن سلام است ؟ امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که علم کتاب نزد او است علی علیه السلام می باشد عایشه از پیامبر نقل می کند: « علی باقرآن و قرآن با علی می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند»².

امیرالمومنین علی ابن ابی طالب می فرماید: « بخدا قسم آیه نازل نشده مگر اینکه دانستم در چه امری نازل شده و برای چه کسی نازل شده همانا خداوند به من دلی دانا و زبانی گویا داده است»³.

ابوالطفیل گوید: « علی در حال خطبه خواندن می فرمود آنچه می خواهید از من پرسید بخدا قسم آیه در قرآن نیست مگر اینکه می دانم در شب

¹ - تفسیر الثعلبی ، ج 5 ، ص 303

² - تاریخ بغداد 321/4، مجمع الزوائد 236/7، الامامة والساسة 68/1، مستدرک 124/3، تفسیر فخر رازی 111/1، جامع الصغير مکی 74/2 و 75/140، ینابیع المودة باب 65=185، تاریخ الخلفاء 116، فیض القدير 385/4، مناقب السبعین 237

حدیث 44، صواعق 283 باب 59 فصل 2، صواعق المحرقة 77 و آخر فصل 2 باب 9، تذکر جوزی 20

³ - حلیة الاولیاء 28/1، کفایة گنجی 90، کنز العمال 396/6، ارمعاف الراغبین 162

نازل شده یا در روز در بیابان بوده یا در کوه اگر بخواهم 70 بار شتر از تفسیر فاتحه الكتاب فراهم می آورم».^۱

معاویه بن صعصعه در قصیده ای در مورد امیر المومنین می گوید: «کسی که در سی آیه قرآن مومن مخلص نامیده شده».^۲

همو گوید: «درباره علی ابن ابی طالب سبب آیه قرآن نازل شده است».^۳

ابن حجر گوید: «هیچ کس به اندازه علی در قرآن در شانش نازل نشده است».^۴

آیه مباهله

وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي^۵

وقتی که این آیه نازل شد که بگو بیایید پسرانمان را و پسرانتان را... را فراخوانیم رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را فرا خواندند و فرمودند خدایا ایشان اهل من هستند

ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد :

¹ - اصابه 509/2

² - کتاب صفین 31

³ - الصواعق المحرقة 196، تاریخ دمشق 431/2 حدیث 941

⁴ - الصواعق المحرقة 196، تاریخ دمشق 430/2 حدیث 940

⁵ - صحیح مسلم، ج 7، ص 120 ط. محمد علی صبیح، بمصر، ودار الفکر - بیروت، (32/5 ح 32)، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی رضی الله عنه و مسند أحمد، ج 1، ص 185 و صحیح الترمذی، ج 5، ص 596 و المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150 و فتح الباری، ج 7، ص 60 و تفسیر الطبری، ج 3، ص 212 و الدر المنثور، ج 2، ص 38 و الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 293.

قال جابر " أنفسنا وأنفسكم " رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى بن أبي طالب " وأبناءنا " الحسن والحسين " ونساءنا " فاطمة . وهكذا رواه الحاكم في مستدرکه عن علي بن عيسى عن أحمد بن محمد بن الأزهري عن علي بن حجر عن علي بن مسهر عن داود بن أبي هند به بمعناه . ثم قال : صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه هكذا¹

جابر گفته است : "خویشان نزدیک ما و خویشان نزدیک شما " رسول خدا صلى الله عليه وسلم و علی و "پسران ما " حسن و حسین و " زنانمان " فاطمه است ؛ و این چنین حاکم این روایت را در مستدرکش از علی بن عیسی از احمد بن محمد بن الازهری از علی بن حجر از علی بن مسهر از داود بن ابی هند با همین مضمون نقل کرده است

عن عامر بن سعد، عن أبيه قال:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ)، دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي

عامر بن سعد از پدرش نقل می کند که گفت: زمانی که این آیه [مباهله] نازل شد، پیامبر خدا صلى الله عليه [و آله]، علی [عليه السلام] و فاطمه [سلام الله عليها] و حسن [عليه السلام] و حسین [عليه السلام] را صدا زده و فرمودند: خداوندا، اینان اهل من هستند. (ابناء، نساء و انفس)

¹ - تفسیر ابن کثیر - ابن کثیر - ج 1 - ص 379 .

نام بعضی از علمای اهل سنت که این روایت را در کتاب خود آورده اند:^۱

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ . المائدة / 55 .

ولی شما ، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند : همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند .

¹ - العلامة أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي في «السنن الكبرى» صفحة 63 العلامة القاضي عياض المغربي في «الشفاء» جلد 2 ، صفحة 41 العلامة أحمد بن عبد الحليم بن تيمية في «منهاج السنة» جلد 4 ، صفحة 34 العلامة السيد أحمد بن اسماعيل البرزنجي في «مقاصد الطالب» صفحة 11 الحافظ أحمد بن حنبل في «المسند» جلد 1 ، صفحة 185 العلامة شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة» صفحة 72 العلامة الخطيب التبريزي في «مشكاة المصابيح» جلد 3 ، صفحة 254 العلامة الشيخ عبد الغني النابلسي الدمشقي في «ذخائر المواريث» جلد 1 ، صفحة 226 العلامة البدخشي في «مفتاح النجا» صفحة 12 العلامة القندوزي في «ينابيع المودة» صفحة 244 و 281 (از دو طريق نقل کرده است) العلامة الشيخ عبد النبي بن أحمد القدوسي الحنفي في «سنن الهدى» صفحة 563 العلامة النقشبندی في «مناقب العشرة» صفحة 189 الحافظ السيوطي في «تاريخ الخلفاء» صفحة 65 الحافظ السيوطي في «الدّر المنثور». جلد 4 ، صفحة 38 العلامة الشيخ حسن النجار في «اتحاف ذوي النجابة» صفحة 154 العلامة المولوي السيد أبو محمد الحسيني البصري في «انتهاء الافهام» صفحة 197 العلامة السيد صديق محمد حسنخان ملك بهوپال في «فتح البيان» جلد 2 ، صفحة 55 العلامة الشيخ عبيد الله الحنفي الأمر تسري في «أرجح المطالب» صفحة 37 العلامة السيد أحمد بن سودة الادريسي في «رفع اللبس و الشبهات» صفحة 40 العلامة السيد محمد بن يوسف الحسيني التونسي الشهير بالكافي في كتابه «السيف اليماني المسلول» صفحة 9 العلامة خواجه خواند مير في «علم الكتاب» صفحة 263 الحافظ أبو عبد الله مسلم بن حجاج النيسابوري في «صحيحه». جلد 7 ، صفحة 120 الحاكم النيسابوري في «المستدرک». جلد 3 ، صفحة 150 العلامة البغوي في «مصابيح السنة». جلد 2 ، صفحة 204 العلامة مبارك بن الأثير في «جامع الأصول». جلد 9 ، صفحة 470 الحافظ الذهبي في «تلخيص المستدرک». جلد 3 ، صفحة 150 العلامة عزّ الدين بن الأثير في «اسد الغابة». جلد 4 ، صفحة 25 العلامة محب الدين الطبري في «الرياض النضرة». صفحة 188 الحافظ العسقلاني في «الاصابة». جلد 2 ، صفحة 503 العلامة المير محمد صالح الكشفي الترمذي في «المناقب المرتضوية». صفحة 44 العلامة الشوكاني في «فتح القدير». جلد 1 ، صفحة 316 العلامة السيد صديق محمد حسن خان في «حسن الأسوة». صفحة 32 العلامة الشيخ سعيد بن محمد الشافعي في «المنتقى في سيرة المصطفى» صفحة 188 به جای عبارت «اهلی» آورده «اهل بيتي»

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل سنت، این آیه در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است . قاضی عضد الدین ایجی ، متوفای 756 در این باره می‌فرماید:

وأجمع أئمة التفسير أنَّ المراد علي^١.

پیشوایان و بزرگان در تفسیر قرآن ، اتفاق و اجماع دارند که مراد علی (علیه السلام) است .

و سعد الدین تفتازانی نیز تصریح می‌کند: نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن أبی طالب ، رضی الله عنه ، حين أعطى خاتمه وهو راکع فی صلاته^٢ . این آیه به اتفاق مفسران قرآن ، در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است ؛ آنگاه که انگشترش را در نماز و در حال رکوع به فقیر نیازمند داد . و نیز علاء الدین علی بن محمد حنفی ، معروف به قوشجی در این باره می‌گوید: إنَّها نزلت باتفاق المفسرین فی حق علی بن أبی طالب حين أعطى السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته^٣ . این آیه به اتفاق همه مفسران در حق علی بن أبی طالب (علیه السلام) ، هنگامی که انگشترش را در حال رکوع و در نماز به سائل داد ، نازل شده است . و آلوسی نیز می‌گوید :

غالب الأخباريين على أنَّ هذه الآية نزلت في علي كرم الله وجهه^١.

¹ - المواقف فی علم الکلام ، ص 405 .

² - شرح المقاصد فی علم الکلام ، ج 5 ، ص 270 .

³ - شرح تجرید الاعتقاد ، ص 368 .

بیشتر اخباری‌ها می‌گویند: این آیه در شأن و مقام علی (علیه السلام) نازل شده است.

در این رابطه می‌توان به کتاب‌های تفسیر شیعه و سنی مراجعه نمود که ما به برخی از تفاسیر اهل سنت که به این موضوع تصریح نموده‌اند اشاره می‌کنیم:^۲

از ابن عباس در باره آیه شریفه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» روایت شده که این آیه در حق [امیر المؤمنین] علی بن ابی طالب [علیه السلام] نازل شده است که افطار خود را به دیگران انفاق نمود و با دلی غمگین [از غصه و ماتم تنگدستی دیگران] افطار نمود.^۳ قرطبی در تفسیر خود می‌نویسد:

فنزلت: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» ذكره الثعلبي . وقال أهل التفسير: نزلت في علي وفاطمة رضي الله عنهما وجارية لهما اسمها فضة.^۴

^۱ - روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

^۲ - تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ ه‍.ق)، ج ۳، ص ۴۲۸ - شواهد التنزیل، حاکم حسکانی (قرن ۵ ه‍.ق)، ج ۲، ص ۳۹۹ - تفسیر الثعلبی، ثعلبی (۴۲۷ ه‍.ق)، ج ۱۰، ص ۹۶ - تفسیر السمرقندی، أبو اللیث سمرقندی (۳۸۳ ه‍.ق)، ج ۳، ص ۵۰۴ - تفسیر السمعانی، سمعانی (۴۸۹ ه‍.ق)، ج ۶، ص ۱۱۶ - الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الاقاویل - جار الله زمخشری (۵۳۸ ه‍.ق)، ج ۴، ص ۱۹۷ - تفسیر الرازی، فخر رازی (۶۰۶ ه‍.ق)، ج ۳۰، ص ۲۴۴ - تفسیر القرطبی، قرطبی (۶۷۱ ه‍.ق)، ج ۱۹، ص ۱۳۱ - تفسیر البیضاوی، بیضاوی (۶۸۲ ه‍.ق)، ج ۵، ص ۴۲۸ - تفسیر الآلوسی، آلوسی (۱۲۷۰ ه‍.ق)، ج ۲۹، ص ۱۵۷

^۳ - شواهد التنزیل، حاکم حسکانی (قرن ۵ ه‍.ق)، ج ۲، ص ۴۰۶.

^۴ - تفسیر القرطبی، قرطبی (۶۷۱ ه‍.ق)، ج ۱۹، ص ۱۳۰.

اهل تفسیر گفته‌اند: آیه «و يطعمون الطعام ... در شأن [امیر المؤمنین] علی بن ابی طالب [علیه السلام] و [حضرت] فاطمه [سلام الله علیها] و خادمه آنها به نام فضّه نازل شده است.

شوکانی در فتح القدر آورده است:

وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس في قوله (و يطعمون الطعام) الآية قال: نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.¹

ابن مردویه از ابن عباس در باره آیه شریفه «و يطعمون الطعام» روایت نموده است: این آیه در باره [امیر المؤمنین] علی بن ابی طالب [علیه السلام] و [حضرت] فاطمه [سلام الله علیها] دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل گردیده است.

ولما نزلت هذه الآية: (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) دعا رسول الله ص علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهلي.²

و چون این آیه نازل شد (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: خدایا! این‌ها اهل من هستند.

¹ - فتح القدر، شوکانی (1255 هـ)، ج 5، ص 349

² - صحیح مسلم، ج 7، ص 120، ح 6373، ج 5، ص 23، ح 32 و کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی، مسند أحمد، ج 1، ص 185 و صحیح ترمذی، ج 5، ص 596 و المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150 و فتح الباری، ج 7، ص 60 و تفسیر الطبری، ج 3، ص 212 و الدر المنثور، ج 2، ص 38 و الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 293

زمخشری در ذیل این آیه آورده است :

وفیه دلیل لا شیء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء عليهم السلام.^۱
و در این آیه قوی ترین دلیل بر افضلیت اصحاب کساء است و دلیلی قوی
تر از این وجود ندارد .

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ.^۲

در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد و
نامش در آن‌ها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش
می‌کنند.

سیوطی و دیگران از قول ابوبکر از نبی مکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)
نقل کرده‌اند که خانه علی و زهرا علیهما السلام از با فضیلت‌ترین
خانه‌های انبیاء محسوب می‌شود: وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك
وبريدة قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية (في بيوت أذن
الله أن ترفع) فقام اليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله قال: بيوت
الأنبياء. فقام اليه أبو بكر فقال: يا رسول الله هذا البيت منها - البيت على
وفاطمة - قال: نعم من أفاضلها.^۳

^۱ - الکشاف ، ج 1 ، ص 370

^۲ - النور/36.

^۳ - السيوطي، الدر المنثور، ج 6، ص 203، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1993 م؛ الثعلبي النيسابوري الكشف والبيان، (متوفای 427 هـ - 1035 م)، ج 7، ص 107، تحقیق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، 1422 هـ - 2002 م؛ الثعالبي، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفای 875 هـ).

رسول خدا (ص) این آیه را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه ها است؟ فرمود: خانه های پیامبران. ابوبکر پرسید: آیا خانه علی و فاطمه هم از همان خانه ها است؟ فرمود: بلی، از برترین آن است.

سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار، ام فی سهل ام فی جبل؛^۱

از من درباره کتاب خدا پرسید که به خدا سوگند هیچ آیتی نیست مگر آنکه می دانم در شب نازل گشته است یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه.

علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛^۲
علی با قرآن است و قرآن باعلی، هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند.

خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده که سیصد آیه درباره امام علی(ع) نازل شده است.^۳ همچنین شبلینجی از ابن عباس نقل می کند که آن مقدار از کتاب خدای متعال که درباره علی(ع) نازل شده، درباره هیچ کس نازل نشده است.^۴

الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 107، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت. الأوسى البغدادی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج 18، ص 174، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

^۱ - متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 2، ص 257-258

^۲ - حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124

^۳ - خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 6، ص 221

^۴ - شبلینجی حنفی، نورالابصار، ص 73.

آیات درباره امام علی

آیه انفاق

"الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ"¹

کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند

عبد الوهاب بن مجاهد از ابن عباس چنین روایت می‌کند: آیه انفاق درباره علی(ع) نازل شده است؛ او چهار درهم داشت که یکی را در شب انفاق کرد، یکی را در روز، و یکی را در نهان و یکی را آشکار.²

آیه فروش جان

"وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ"³

از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است

عبدالرحمان بن میمون به نقل از ابن عباس می‌گوید: رسول خدا(ص) در شبی که به سوی آن غار برون شد، علی را در بستر خود خوابانید. ابوبکر به دنبال پیامبر آمد و علی او را از خروج پیامبر آگاه کرد. ابوبکر در پی

¹ - سوره بقره، آیه 274.

² - ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 38، ص 206.

³ - سوره بقره، آیه 207.

آن حضرت روان شد و قریشیان بیدار و پاسدار، علی را [به جای پیامبر] هدف خویش گرفته بودند. چون صبح شد، با شگفتی علی را فراروی خود دیدند. گفتند: محمد(ص) کجاست، علی(ع) گفت: من از او خبر ندارم، گفتند: ما نمی‌خواستیم به تو ضرری برسانیم و تو را آزار دهیم. ما هدفمان محمد(ص) بوده است. چون که او از زدن و ضربه خوردن به خود نمی‌پیچد اما تو از ضربه خوردن به خود می‌پیچی. سپس آیه و من الناس من یشری نفسه... درباره او نازل شد.

امام علی(ع)، خود، در این باره چنین سروده است:

وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی واکرم خلق طاف بالبيت والحجر
وبتُ أراعی منهم ما ینوبنی و قد صرت نفسی علی القتل والاسر
محمد لما خاف ان یمکروا به فنجاه ذوالطول العظیم من المکر
و بات رسول الله فی الغار آمنا فما زال فی حفظ الاله و فی ستر¹
«با جان خود برترین راهوار در این سنگریزه ها/ و گرامی ترین آفریده،
زایر بیت و حجر را پاسداری کردم./ خوابیدم و در حالی که دشمنانم را
می‌پاییدم/ خود را برای کشته شدن و اسارت آماده ساختم./ زمانی که
محمد(ص) از مکر آنها بر خود ترسید/ خداوند بخشایشگر عظیم، از این

¹ - احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 330؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 123؛ نسائی، احمد بن شعیب، خصائص علی بن ابی طالب، ص 61.

مکر نجاتش داد. / آری، رسول خدا در آن غار، ایمن آسود/ و همواره در پناه خدا باقی ماند.»

آیات درباره اهل بیت

آیه ایثار

"وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"¹

و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگارانند

ابوهریره می گوید: مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکوه کرد. پیامبر او را به خانه زنانش فرستاد و آنها گفتند: چیزی جز آب نداریم. آن حضرت فرمود: چه کسی در این شب این مرد را درمی‌یابد؟ علی گفت: من یا رسول الله! سپس نزد فاطمه آمد و او را از ماجرا آگاه کرد. او گفت: چیزی جز غذای این دخترک نداریم، ولی مهمانمان را بر خود ترجیح می‌دهیم. علی گفت: دخترک را بخوابان و من نیز چراغ را به خاطر این

¹ - سوره حشر، آیه 9

امام من و امام تو 157

مهمان خاموش می کنم. فاطمه چنان کرد، و آن مهمان شام خورد، و چون صبح شد خدای سبحان آیه و یوثرن علی انفسهم... را نازل فرمود.^۱

آیه مباهله

"فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَةً لِلَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ"^۲

پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم

ابن حجر می گوید: دارقطنی روایت کند که علی(ع) در روز شورا، با اهل شورا احتجاج کرد و به آنها گفت: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما کسی هست که از من به رسول خدا(ص) نزدیک تر باشد؟ آنکه پیامبر او را نفس خود قرار داده و فرزندان او را فرزندان خود خوانده، کسی جز من است؟ گفتند: هرگز، هرگز!....^۳

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 246

^۲ - سوره آل عمران، آیه 61.

^۳ - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 93.

آیه فائزون

"إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ"¹

من [هم] امروز به [پاس] آنکه صبر کردند بدانان پاداش دادم آری ایشانند که رستگارانند

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است: مراد از آیه انی جزیتهم الیوم بما صبروا، علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین است که در دنیا بر طاعت خدا و فقر و گرسنگی صبوری کردند و از معاصی دوری جستند و در بلاها شکیبایی ورزیدند. آری، آنان رستگاران و نجات یافتگان از حسابند.²

آیه تطهیر

"وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا"³

و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار نکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند

¹ - سوره مؤمنون، آیه 111.

² - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 4

³ - سوره احزاب، آیه 33.

از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر تا شش ماه که برای اقامه نماز صبح از مقابل خانه فاطمه می گذشت، می فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است؛ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً^۱. سیوطی در تفسیرش آورده است که :

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي خَمْسَةِ فَيٍّ وَ فِي عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ حُسَيْنَ « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا »^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : این آیه در شأن پنج نفر نازل شده درباره من و علی و فاطمه و حسن و حسین « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ».

حاکم أبو عبد الله النیشابوری سنی مذهب در «المستدرک» از «وائلة بن الاصفع» آورده است که :

أتيت علياً فلم أجده، فقالت لي فاطمة: انطلق إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يدعوه، فجاء مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فدخلنا و دخلت معهما ..

^۱ - ابن حنبل، المسند، ج 6، ص 393. مسلم نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب

الاشراف، ج 1، ص 215

^۲ - تفسیر الدر المنثور، جلد 5، صفحه 198؛ همچنین آلوسی در تفسیر روح المعانی جلد 11، صفحه 197

فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحسن و الحسين، فأقعد كل واحد منهما على فخذيه، و أدنى فاطمة من حجره و زوجها، ثم لفّ عليهم ثوبا، و قال:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^١ قال: هؤلاء أهل بيتي، اللهم أهل بيتي أحقّ.

آمدم تا علی را ببینم، او را نیافتم، فاطمه گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برو، آن حضرت او را صدا کرد. پس از این گفتگو علی علیه السلام همراه پیامبر آمدند و داخل شدند من هم همراهشان به خانه رفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین را صدا کرد و هر کدام را روی پایش نشاند و فاطمه و همسرش، علی را نزدیک خود آورد و پارچه‌ای روی آنان افکند و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

سپس فرمود: اینها اهل بیت من هستند، خدایا اهل بیت من سزاوارترند.

سپس حاکم می گوید که این حدیث به شرط شیخین صحیح است.

حافظ أبو عیسی الترمذی در «صحیح» خود آورده است که:

عن عمر بن أبی سلمة: نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، في بيت أم سلمة، فدعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمة و حسنا و

¹ - المستدرک ، جلد 2 ، صفحه 416 (چاپ حیدرآباد)

حسینا فجللهم بكساء، و علیّ خلف ظهره، فجلله بكساء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. قالت أم سلمة: و أنا معهم يا نبیّ الله؟ قال: أنت علی مکانک، و أنت إلى خیر»¹

از عمر بن ابی سلمه فرزند همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت آیه در خانه ام سلمه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و همه را زیر کساء قرار داد و گفت: بار الها اینان اهل بیت منند پلیدی را از ایشان ببر و پاکشان کن. ام سلمه گفت: ای پیغمبر خدا آیا من نیز با ایشان هستم؟ تو جای خود داری و عاقبت بخیر است.

سیوطی در تفسیرش آورده است که: عن أبي سعيد الخدري قال لما نزلت وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ صَلَاةَ الْغَدَاةِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقُولُ الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.²

ابو سعید خدری گوید: چون آیه وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدت هشت ماه هنگام نماز صبح به در خانه علی می آمد و می گفت: نماز! خدایتان رحمت کند، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...

2- در مسند احمد بن حنبل هم آمده است که:

¹ - صحيح الترمذی، جلد 13، صفحه 200؛ سنن الترمذی، جلد 5، صفحه 621-622، حدیث 3787.

² - تفسیر الدر المنثور، جلد 4، صفحه 313.

عن أنس بن مالك إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم يمرّ ببیت فاطمة ستة أشهر إذا خرج إلى الفجر فيقول: الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً.¹

از انس بن مالک روایت کرده که گفت: بعد از آنکه آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه هر روز هنگام نماز صبح به در خانه فاطمه می آمد و می گفت: نماز! ای اهل بیت، إنما يريد الله...

3- قرطبی می گوید: وکان علیه السلام بعد نزول هذه الآية يذهب كل صباح إلى بيت فاطمة و على رضوان الله عليهما فيقول "الصلاة".² پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه [وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ] هر صبحگاهی به در خانه فاطمه و علی علیهما السلام می رفت و می گفت: "نماز".

در نهایت به سه نمونه از احتجاجاتی که بدین آیه شده است اشاره می کنیم که خود از بهترین دلایل برای اثبات شأن نزول آیه است:

1- احتجاج امام حسن علیه السلام؛

هیثمی از علمای اهل سنت در کتابش آورده است:

¹ - مسند احمد بن حنبل، جلد 3، صفحه 259 علامه الطبرانی در «المعجم الكبير»، صفحه 134 حافظ محمد بن جریر

الطبری در «جامع البیان»، جلد 2، صفحه 6، چاپ قاهره علامه ابن اثیر الجزری در «أسد الغابة»، جلد 5، صفحه 521.

چاپ مصر حافظ الذهبی در «تاریخ الإسلام»، جلد 2، صفحه 97، چاپ مصر

² - تفسیر الجامع لأحكام القرآن، جلد 11، صفحه 263

إن الحسن بن علي عليهما السلام حين قتل علي عليه السلام استخلف، فبينما هو يصلي بالناس إذ وثب إليه رجل فطعنه بخنجر في ورکه فتمرض منها أشهراً ثم قام فخطب على المنبر فقال: يا أهل العراق اتقوا الله فينا فانا أمراؤكم وضيغانكم، و نحن أهل البيت الذين قال الله عز و جل: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فما زال يومئذ يتكلم حتى ما ترى في المسجد إلا باكياً .

(قال) رواه الطبرانی و رجاله ثقات.¹

پس از آنکه حضرت علی علیه السلام شهید شد و امام حسن مجتبی علیه السلام جانشین آن حضرت گردید. همان زمان که با مردم به اقامه جماعت پرداخته بود، مردی از پشت خنجرى به پای مبارک حضرت زد که در اثر آن خنجر مدت یکماه، حضرت مجتبی علیه السلام بیمار شد. پس از بهبودی بر منبر رفت و به ایراد خطابه پرداخت و خطاب به عراقی‌ها، فرمود: ای عراقی‌ها! از خدا بهراسید و موقعیت ما را در پیشگاه او محفوظ بدارید و بدانید که ما امیران شمائیم و میهمان الهی هستیم که باید از هر جهت، مقام ضیافت ما را رعایت کنید؛ ما اهل بیتی هستیم که حق تعالی درباره ما، فرموده است: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام در مردم آنچنان تأثیر کرد که در مسجد کسی نبود مگر اینکه گریست!

¹ - الهیمنی در « مجمع » ، جلد 9 ، صفحه 172

«هیشمی» گفت: این حدیث را «طبرانی» نقل کرده است و رجال آن همگی از ثقات رجال حدیث هستند.

2- احتجاج سعد بن ابی وقاص در مقابل معاویه.

قال: أمر معاوية سعدا فقال: ما يمنعك أن تسب أبا تراب؟

فقال: أنا ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم فلن أسبه لئن يكون لي واحدة منها أحب إلي من حمر النعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول له ...

و لما نزلت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) دعا رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم عليا و فاطمة و حسنا و حسينا فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي.¹

در یکی از روزها، «معاویه» به «سعد» دستور داد تا علی علیه السلام را سب کند و به حضرت او ناسزا بگوید! «سعد» از فرمان او سرپیچی کرد.

«معاویه» پرسید: چرا از او بدگوئی نمی کنی و به سب و دشنام او نمی پردازی؟ در پاسخ گفت: بخاطر سه خصلتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده است که هر گاه یکی از آنها در من وجود می داشت، دوست تر می داشتم از شتران سرخ موئی که در دست اختیار و انتفاع من بوده باشد! ...

[بعد از بین دو خصلت می گوید :]

¹ - خصائص النسائی ، صفحه 4

امام من و امام تو 165

و نیز هنگامی که «آیه تطهیر» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را بحضور طلبید و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند

آیات مرج البحرين يلتقيان

"مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ"¹

دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند * میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید. از ضحاک چنین نقل شده است: منظور از مرج البحرين يلتقيان، علی و فاطمه، منظور از بینهما برزخ لا یبغیان، پیامبر است و منظور از یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان، حسن و حسین.²

آیه مودت

"ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ"³

¹ - سوره رحمن، آیه 19-22

² - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 208

³ - سوره شوری، آیه 23.

این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است

از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه مودت نازل شد، گروهی گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان شما که مودت آنها بر ما واجب شده، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.^۱

آیات درباره امام علی و شیعیان او

آیه خیر البریه

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ"^۲

در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.

ابن عساکر از جابر بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل کرده است:

نزد پیامبر بودیم که علی (ع) آمد. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست او است، این شخص و شیعیان او رستگاران قیامتند، و آیه ان الذين

^۱ - طبری، محب الدین، ذخائر العقبی، ص 25؛ ابن حجر، الصواعق المحرمة، ص 101؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص 101.

^۲ - سوره بینه، آیه 7

امام من و امام تو 167

آمنوا... نازل شد، و چنان شد که اصحاب پیامبر اکرم هر گاه علی را می دیدند، می گفتند: خیرالبریه آمد.^۱

آیه مفلحون

"أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"^۲

آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند

از امام علی روایت شده است: سلمان فارسی به من گفت: یا اباالحسن، هیچ گاه با حضور من، فراروی رسول خدا قرار نگرفتی مگر آنکه پیامبر بین دو کتف من زد و فرمود: سلمان! این شخص و حزب او رستگارانند.^۳

آیات درباره امام علی و غیر او

"وَيَبْنِيهَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ"^۴

و میان آن دو [گروه] حایلی است و بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده و [لی] [بدان] امید دارند آواز می دهند که سلام بر شما

^۱ - سیوطی، عبدالرحمان، الدر المنثور، ذیل آیه مذکور.

^۲ - سوره بقره، آیه ۵.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۸.

^۴ - سوره اعراف، آیه ۴۶.

ثعلبی در تفسیر این آیه از ابن عباس چنین روایت کرده است: اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی طالب (ع) و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستدارانشان را به نور سیما می شناسند و دشمنانشان را به تیرگی چهره.^۱

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ"^۲

در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند اینانند که راست کردارند

مراد از آیه انما المؤمنون الذين آمنوا... این است که این گروه، خدا و رسول او را تصدیق کردند و هرگز در ایمان خود دچار تردید نشدند. این آیه در حق علی بن ابی طالب (ع) و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار نازل گردید. جمله وجاهدوا بأموالهم و أنفُسهم فی سبیل الله، یعنی با جان و مال خود در راه خدا و طاعت او جهاد کردند و خداوند سبحان با عبارت اولئک هم الصادقون صدق و وفای آنها را تأیید فرمود.^۳

^۱ - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

^۲ - سوره حجرات، آیه 15.

^۳ - حاکم حکسانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 86.

" أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ¹"

یا کسی که وعده نیکو به او داده‌ایم و او به آن خواهد رسید مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره‌مندش گردانیده‌ایم [ولی] او روز قیامت از [جمله] احضارشندگان [در آتش] است از مجاهد نقل شده است که آیه أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا... در حق علی(ع) و حمزه نازل شده و مراد از کمن مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ابوجهل است. ²

آیات درباره دشمنان امام علی

" وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ³"

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند از مقاتل نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابی طالب(ع) نازل شد؛ چرا که گروهی از منافقان او را می‌آزردند. ⁴

" فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ⁵"

¹ - سوره قصص، آیه 61.

² - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 437.

³ - سوره احزاب، آیه 58.

⁴ - واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 273.

⁵ - سوره ملک، آیه 27.

آنگاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند در هم رود و گفته شود این است همان چیزی که آن را فرا می‌خواندید

از اعمش نقل شده است که درباره این آیه گفت: هنگامی که کافران، مقام علی بن ابی طالب (ع) را ببینند، چهره شان زشت گردد.^۱

"فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ"^۲

به زودی خواهی دید و خواهند دید* که کدام یک از شما دستخوش جنونید

از کعب بن مسعود و عبدالله بن مسعود در این باره چنین نقل شده است: از رسول خدا (ص) درباره علی (ع) پرسیدند. فرمود: «علی در اسلام پیشروترین شما، در ایمان کامل ترین شما، در علم داناترین شما، در حلم برترین شما و در خشم برای خدا خشن‌ترین شما است. علمم را به او آموختم و رازم را به او سپردم و کارم را به او واگذاشتم. او جانشین من در خانواده، و امین من در میان امت است.» برخی از قریشیان گفتند: «به راستی که علی (ع)، رسول خدا (ص) را شیفته و مفتون خود کرده است؛ به گونه ای که هیچ عیبی در او نمی بیند.» و خداوند متعال این آیات را فرستاد: فستبصر و يبصرون بأيكم المفتون^۳

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۶۵

^۲ - سوره قلم، آیه ۵ - ۶.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۶۷

امام من و امام تو 171

"وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ"¹

اگر بخواهیم قطعا آنان را به تو می‌نمایانیم در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می‌داند

از ابوسعید خدری نقل شده است که مراد خدای عزوجل از این آیه، کینه منافقان از علی بن ابی طالب (ع) است.²

"أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ"³

یا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است یکسان نیستند ابن عباس می‌گوید: علی (ع) و ولید بن عقبه معارضه کردند. ولید گفت: من نیزه ام از تو تیزتر، زبانم از تو رساتر، و جایگاهم در سپاه از تو فراگیرتر است. علی به او گفت: ساکت شو ای فاسق! و خداوند این آیه را فرستاد: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ.⁴

آیات درباره محبت و ولایت امام علی

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ"⁵

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید

¹ - سوره محمد، آیه 30.

² - ابن مغالزی، مناقب علی بن ابی طالب، ص 80

³ - سوره سجده، آیه 18.

⁴ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 446؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 263.

⁵ - سوره توبه، آیه 119.

امام باقر(ع) فرمود: کونوا مع الصادقین؛ یعنی اینکه با علی بن ابی طالب(ع) باشید.^۱

"وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"^۲

آنان که کافر شده‌اند می‌گویند چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا(ص) دستش را بر سینه اش نهاد و فرمود: من بیم دهنده‌ام. سپس به شانه علی(ع) اشاره کرد و فرمود: تو هدایت‌گری؛ بلکه هدایت جویان، پس از من با تو هدایت می‌یابند.^۳

ابن عباس می‌گوید: لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِدُهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَأَوَّمَأَيْبِيدهُ عَلَى مِنْكَبٍ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي.^۴

هنگامی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آن حضرت دست بر سینه مبارکشان نهادند و فرمودند: «

^۱ - گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 236

^۲ - سوره رعد، آیه 7.

^۳ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن (التفسیر الطبری)، ج 13، ص 79؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، در تفسیر آیه مذکور.

^۴ - الذر المنثور، جلد 4، صفحه 45

امام من و امام تو 173

منذر من هستم ، و هر قوم و جمعیتی هدایتگری دارد.» سپس دست بر شانه حضرت علی علیه السلام نهادند و فرمودند : «ای علی (منظور از) هادی (در آیه شریفه) تو هستی ؛ هدایت یافتگان بعد از من بهوسیله تو هدایت می شوند.

روایت فوق که از منابع اهل سنت نقل شده است صراحت دارد که منظور از «هادی» حضرت علی علیه السلام است.

از ابو برزه اسلمی چنین نقل شده است :

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِنَفْسِهِ ، ثُمَّ وَضَعَهَا

عَلَى صَدْرِ عَلِيٍّ وَ يَقُولُ : «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»¹.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» را شنیدم ، سپس حضرت دست بر سینه مبارکشان نهادند (یعنی من «منذر» هستم) ، سپس دست بر سینه علی بن ابی طالب علیها السلام نهاد و فرمود : «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (یعنی «هادی» علی بن ابی طالب علیه السلام است).

این روایت نیز ، که از دو کتاب معتبر اهل سنت نقل شده است و شخص دیگری غیر از ابن عباس آن را نقل کرده ، صریحاً «هادی» را به «حضرت علی علیها السلام» تفسیر کرده است.

¹ - شواهد التنزیل ، جلد 1 ، صفحه 298 الدر المنثور ، جلد 4 ، صفحه 45

عَنْ عَلِيٍّ : « إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » قَالَ عَلِيٌّ : رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي.¹

حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه شریفه « إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله «منذر» و «هادی» من هستم. ابن مسعود نقل کرده اند. طبق این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرمایند :

لَمَّا أُسْرِى بى إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِى وَ بَيْنَ رَبِّى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا حَاجَةٌ سَأَلْتُ إِلَّا أَعْطَانِى خَيْرًا مِنْهَا ، فَوَقَعَ فِى مَسَامِعِى « إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » ، فَقُلْتُ : إِلَهَى أَنَا الْمُنْذِرُ ، فَمَنِ الْهَادِى ؟ فَقَالَ اللَّهُ : يَا مُحَمَّدُ ذَاكَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ غَايَةُ الْمُهْتَدِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ غُرِّ الْمُحْجَلِينَ ؛ وَ مَنْ يَهْدِى مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِى إِلَى الْجَنَّةِ.²

هنگامی که به معراج رفتم (در مرحله ای از سفر) به جایی رسیدم که تمام واسطه ها برداشته شد، نه فرشتگان مقرب (نه جبرائیل ، نه روح الامین ، نه میکائیل) و نه پیامبری از پیامبران . در آن درجه از خداوند نخواستم مگر این که خداوند بهتر از آن را به من عنایت فرمود. (در این مقام قرب پروردگار) صدایی شنیدم که می گفت : « إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » ، عرض کردم : پروردگارا ! من «منذر» هستم ، ولی منظور از «هادی»

¹ - مستدرک الصحیحین ، جلد 3 ، صفحه 129

² - شواهد التنزیل ، جلد 1 ، صفحه 296

کیست؟ خداوند فرمود: «هادی» علی بن ابیطالب است. آن کسی که آخرین منزلگاه هدایت شدگان استو رهبر و پیشوای پرهیزگاران است و پیشوای رو سفیدان آبرومند؛ کسی است که از امتتو، به رحمت من به بهشت هدایت میکند.

آیه محبت

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۱

مسلمانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد.

در روح المعانی آمده است که براء بن عازب، از اصحاب معروف و مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ تَعَالَى وَجْهَهُ: «قُلْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا» فَانْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ هَذِهِ الْآيَةَ.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: (از خداوند دو چیز مسئلت کن، نخست) «بگو: پروردگارا برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و (دیگر اینکه) محبت مرا در قلب های مومنین قرار بده» سپس خداوند این آیه را نازل کرد.

^۱ - سوره مریم، آیه 96

^۲ - روح المعانی، جلد 16، صفحه 130 شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه 469، حدیث 498 و احادیث 494 تا 509

وَكَانَ مُحَمَّدٌ بْنُ حَنْفِيَّهِ يَقُولُ : لَا تَجِدُ مُؤْمِنًا إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ
تَعَالَى وَجْهَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ

محمد بن حنفیه همواره می گفت : هیچ مؤمنی وجود ندارد، مگر این که
علی و اهل بیتش را دوست دارد .

علامه شوکانی به نقل از طبرانی و او از ابن عباس چنین نقل می کند :
نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... » قَالَ مَحَبَّةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
آیه شریفه « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... » در مورد حضرت
علی علیه السلام نازل شده است و منظور از « وَدَّ » محبت و نفوذ در قلب
مؤمنین است.

ابن شهر آشوب در المناقب خود نظیر این مطلب را آورده است که :
عن ابن عباس أنه سئل عن قوله « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » ، فقال نزل في علي لأنه ما من مسلم إلا و لعلی
فی قلبه محبه^۱

این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد؛ زچنانکه هیچ مؤمنی نیست
جز اینکه در دل او محبت علی هست.

نظیر این مطلب در منابع زیر نیز آمده است :^۱

آیات درباره پیشگامی علی در اسلام

"إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّنْ نُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ"²

در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] برمی‌خیزید و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید پس بر شما ببخشد [اینک] هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید [خدا] می‌داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی] دیگر در راه خدا پیکار می‌نمایند پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و وام نیکو

¹ - کشف الغمّه، جلد اول، صفحه 312 تنبیّه الغافلین، صفحه 108 مناقب ابن مغازلی، صفحه 327 مناقب خوارزمی، صفحه

197 تفسیر ثعلبی، صفحه 151 تفسیر کشاف، جلد 2، صفحه 425؛ نوشته زمخشری تفسیر علامه نیشابوری که در حاشیه

تفسیر طبری چاپ شده است؛ تفسیر الطبری، جلد 16، صفحه 74 الدر المنثور، جلد 4، صفحه 487؛ نوشته سیوطی

² - سوره مزمل، آیه 20.

به خدا دهید و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است

از ابن عباس نقل شده است: اولین کسی که در دل شب با پیامبر به نماز برخاست، علی(ع) بود، و اولین کسی که با او بیعت و هجرت کرد، علی(ع) بود.^۱

"وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ"^۲

و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزگارانند ابن طفیل از حضرت علی(ع) نقل کرده است: آن کس که سخن راست آورد، رسول خدا(ص) بود، و آن کس که تصدیقش کرد من بودم، و دیگر مردمان، جز من، تکذیب کننده و کافر بودند.^۳

"الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ"^۴

کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند

مجاهد از ابن عباس چنین نقل کرده است:

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۹۲.

^۲ - سوره زمر، آیه ۳۳.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۱۲۲.

^۴ - سوره انعام، آیه ۸۲.

مراد از الذین آمنوا علی بن ابی طالب(ع) است، و مراد از بظلم شرک است. به خدا سوگند، هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه پیش از آن مشرک بود، جز علی(ع) که به خدا ایمان آورد و به اندازه چشم بر هم زدنی به او شرک نورزید. آری، علی نخستین کسی بود که ایمان آورد.^۱

"وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ"^۲ و سبقت گیرندگان مقدمند*
آنانند همان مقربان [خدا]

ابن عباس درباره این آیه می گوید: سابقون عبارتند از: یوشع بن نون نسبت به موسی و شمعون بن یوحنا نسبت به عیسی و علی بن ابی طالب(ع) نسبت به پیامبر(ص) در هنگامی که اولین ایمان آورندگان به آنان بودند.^۳

جابر جعفی از امام باقر(ع) چنین نقل می کند: علی بن ابی طالب(ع) فرمود: محمد(ص) در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و من صبح روز سه شنبه اسلام آوردم. پیامبر نماز می گزارد و من در سمت راستش نماز می گزاردم و هیچ مردی جز من با او نبود که خداوند آیه و اصحاب الیمین... را نازل فرمود.^۴

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 197.

^۲ - سوره واقعه، آیه 10-11.

^۳ - شواهدالتنزیل، ج 2، ص 217.

^۴ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 220.

"وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ"¹

و [نیز] کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیخشی و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا راستی که تو رؤوف و مهربانی

ابن عباس در این باره می‌گوید: استغفار برای علی بر هر فرد مسلمانی در قرآن واجب شده است؛ آن جا که فرمود: ربنا اغفر لنا و لایخواننا الذین سبقونا بالایمان؛ و پیشرو در ایمان، تنها علی است.²

آیات درباره همراهی علی با پیامبر و یاری او

"إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ"³

اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعا دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود

رسول خدا(ص) فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است⁴

¹ - سوره حشر، آیه 10.

² - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 249

³ - سوره تحریم، آیه 4.

امام من و امام تو 181

وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي
أَمْرِي^۲

و برای من دستیاری از کسانم قرار ده * هارون برادرم را * پشتم را به او
استوار کن * و او را شریک کارم گردان

از اسماء بنت عمیس چنین نقل شده است: از رسول خدا(ص) شنیدم که
می گفت: پروردگارا، من همان را می گویم که برادرم موسی گفت: خدایا،
برای من وزیری از خاندانم قرار ده. برادرم علی را. پشتم را بدو محکم
کن و او را در کارم شریک ساز.^۳

"وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِّنْ
لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا"^۴

و بگو پروردگارا مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز
درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده .
ابن عباس می گوید: به خدا سوگند که خداوند دعای پیامبرش را اجابت
فرمود و علی بن ابی طالب(ع) را به او عطا کرد؛ نیرویی یاری کننده در
برابر دشمنانش.^۵

^۱ - متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 1، ص 273.

^۲ - سوره طه، آیه 32-29.

^۳ - طبری، محب الدین، ریاض النضره، ج 2، ص 163.

^۴ - سوره اسراء، آیه 80.

^۵ - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 349.

"وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ"¹

و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می‌گردند و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم بی‌گمان در این [امر نیز] برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل [روشنی] است.

جابر بن عبدالله می‌گوید: شنیدم که پیامبر(ص) به علی(ع) می‌فرمود: یا علی، مردم از ریشه‌های گوناگونند و من و تو از یک ریشه. رسول خدا(ص) آن گاه این آیه را تلاوت کرد: و جنات من أعناب²

"أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ"³

عباد بن عبدالله از علی(ع) نقل کرده است که منظور از أفمن كان على بينة من ربه، رسول خدا(ص) و منظور از شاهد در يتلوه شاهد منه، من هستم.⁴

¹ - سوره رعد، آیه 4.

² - حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 241.

³ - سوره هود، آیه 17.

⁴ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 276.

امام من و امام تو 183

"وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ"¹

و اگر بخواهند تو را بفریبند [یاری] خدا برای تو بس است همو بود که تو
را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید

از ابوهریره چنین نقل شده است: رسول خدا(ص) فرمود: در شبی که به
سوی آسمانم می بردند، دیدم که بر عرش نوشته شده بود: هیچ معبودی
جز من، تنها و یگانه، وجود ندارد. هیچ شریکی برای من نیست. محمد
بنده و رسول من است. او را به وسیله علی تأیید کردم.²

"خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ"³

[باده‌ای که] مهر آن مشک است و در این [نعمتها] مشتاقان باید بر یکدیگر
پیشی گیرند

جابر انصاری در این باره می گوید: پیامبر در غزوه طائف علی را
فراخواند و با او نجوا کرد. سپس فرمود: ای مردم، شما می گوئید من با
علی نجوا کردم. نه، من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا کرد: و فی
ذلك فلیتنافس المتنافسون؛⁴

¹ - سوره انفال، آیه 62.

² - گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 234؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 6، ص 158.

³ - سوره مطففین، آیه 26.

⁴ - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 325.

آیات درباره ولایت

"يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا"¹

روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و [مردم] سخن نگویند مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید امام باقر(ع) درباره این آیه فرمود: روز قیامت که بر پا شود، در موقف و به گاه حسابرسی، کلمه لا اله الا الله از یاد بندگان برود، مگر کسی که به ولایت علی(ع) اقرار کرده باشد؛ چنانکه خداوند فرموده است:...الا من أذن له الرحمن؛ یعنی مگر کسی که پیرو ولایت علی(ع) باشد. آنها کسانی اند که اجازه گفتن لا اله الا الله به آنها داده شده است.²

"وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ"³

بازداشتشان نمایند که آنها مسؤولند

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است که رسول خدا(ص) فرمود: منظور از وقفهم انهم مسؤولون، آن است که درباره ولایت علی(ع) از آنان پرسیده شود.⁴

¹ - سوره نبا، آیه 38.

² - فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 202، حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 322.

³ - سوره صافات، آیه 24.

⁴ - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 89.

امام من و امام تو 185

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ"¹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است
سعد بن طریف نقل می کند که امام باقر(ع) درباره و یجعل لکم نوراً
تمشون به، فرمود هر کس به ولایت علی(ع) تمسک جوید، دارای نور
است.²

"فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ"³

پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید
از سدی نقل شده است که این گروه از ولایت علی(ع) بازخواست می
شوند.⁴

"هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا"⁵

در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد اوست بهترین
پاداش و [اوست] بهترین فرجام

¹ - سوره حدید، آیه 28

² - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 228

³ - سوره حجر، آیه 92

⁴ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 325

⁵ - سوره کهف، آیه 44

امام باقر(ع) درباره این آیه فرمود: این ولایت، ولایت امیرالمؤمنین(ع) است که خداوند هیچ پیامبری را بدون آن نفرستاد.^۱
"إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ"^۲

ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند
از عمار بن یاسر در این باره چنین نقل شده است: علی بن ابی طالب(ع) در حال رکوع نماز مستحبی بود که فقیری در برابرش قرار گرفت و او انگشترش را بیرون آورد و به وی داد. آن فقیر نزد رسول خدا(ص) آمد و ماجرا را بیان کرد، و به دنبال آن، این آیه نازل شد: انما ولیکم الله.... پیامبر آن را تلاوت کرد و سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.^۳

"حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۵۶.

^۲ - سوره مائده، آیه ۵۵.

^۳ - هبشی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷.

نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ¹

بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و [حیوان حلال گوشت] خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید و [همچنین] آنچه برای بتان سربریده شده و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا]ست امروز کسانی که کافر شده‌اند از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است

از ابوسعید خدری درباره این آیه چنین نقل شده است: پیامبر مردم را به ولایت علی(ع) فرا خواند و دست‌ها را به دعا برداشت، و هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم... رسول خدا(ص) گفت: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار

¹ - سوره مائده، آیه 3.

به رسالت من و ولایت علی. سپس به مردم فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است.^۱

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا"^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان (ع) چنین نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرمود: شریکان من کسانی‌اند که خداوند آنان را با خود و من قرین آورده و درباره آنان فرموده است: یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله... و اگر ترسیدید که درباره چیزی به نزاع افتید، حکم آن را به خدا و رسول خدا و اولوالامر باز گردانید. از رسول خدا (ص) پرسیدم: یا نبی الله، اولوالامر کیانند؟ فرمود: تو نخستین آنانی.^۳

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۲ - سوره نساء، آیه ۵۹.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۱۴۸.

آیات درباره جهاد امام علی

" وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ
وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا"¹

و خداوند آنان را که کفر ورزیده‌اند بی آنکه به مالی رسیده باشند به غیظ
[و حسرت] برگرداند و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا
همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است

عبدالله بن مسعود این آیه را چنین تفسیر می کرد: کفی الله المؤمنين القتال
بعلی و کان الله قویا عزیزا.²

همچنین ابن عباس می گوید: خداوند در جنگ خندق مؤمنان را به وسیله
علی بن ابی طالب (ع)، آنگاه که عمرو بن عبدود را کشت، از جنگ بی
نیاز ساخت.³

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ"⁴
در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنانکه
گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند جهاد می کنند

¹ - سوره احزاب، آیه 25.

² - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 5-7.

³ - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 5-7.

⁴ - سوره صف، آیه 4.

از ابن عباس سؤال شد: اینان که خداوند درباره شان چنین فرموده، کیانند؟ گفت: حمزه، شیر خدا، و شیر رسول خدا، علی بن ابی طالب، عبیده بن حرث و مقداد بن اسود.^۱

"إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ"^۲ آنگاه که به مؤمنان می گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده یاری کند

از حذیفه درباره این آیه چنین نقل شده است:

هنگامی که واقعه احد پیش آمد، صحابه رسول خدا(ص) گریختند. علی(ع) و ابودجانه با شمشیر خود فراروی پیامبر ایستادند و از آن حضرت دفاع کردند تا مشرکان را از رسول خدا(ص) دور ساختند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: و لقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأيتموه... و سيجزي الله الشاكرين^۳. شما آرزوی مرگ می کردید، پیش از آنکه با آن روبه رو شوید، اینک آن را دیدید... و خداوند به زودی شاكران را پاداش می دهد. بدین معنا که علی و ابودجانه را پاداش می دهد. و نیز این آیه را فرستاد: و كائين من نبى قاتل معه ربيون كثير... واللّه يحبّ الصابرين؛^۴ چه بسا پیامبرانی که خداخواهان بسیاری همراه آنان

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۵۱.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۳-۱۴۴.

^۴ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

جنگیدند... و خدا صابران را دوست دارد. مراد از صابران در آیه، علی و ابودجانه هستند.^۱

"وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى"^۲

و هم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند

از ابن عباس نقل شده است: خداوند علی و حمزه و جعفر را در روز بدر با کشتن کافران خنداند، و کفار مکه را به گاه کشته شدن در آتش افکند و گریانند.^۳

آیات درباره علم امام علی

"وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ"^۴

و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جويا شوید
حرث در این باره می‌گوید: از علی(ع) درباره این آیه پرسیدم؛ فرمود: به خدا سوگند که ما اهل ذکریم، ما اهل علمیم، ما معدن تأویلیم، من، خود، از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، و هر که خواهان علم است، باید از درش وارد شود.^۵

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۱۳۶.

^۲ - سوره نجم، آیه ۴۳.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۰۷.

^۴ - سوره نحل، آیه ۴۳.

^۵ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۳۴.

"لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ"¹

تا آن را برای شما [مایه] تذکری گردانیم و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد از علی بن حوشب در این باره چنین نقل شده است:

از مکحول شنیدم که می گفت: رسول خدا(ص) آیه و تعیها اذن واعیه را تلاوت کرد و فرمود: یا علی، از خدا خواسته ام که این گوش شنوا و گیرا گوش تو باشد. علی(ع) فرمود: پس از آن هیچ حدیث و سخنی را که از رسول خدا(ص) شنیدم، فراموش نکردم.² همچنین از برید اسلمی چنین نقل شده است: شنیدم که رسول خدا(ص) به علی(ع) می فرمود: یا علی، خداوند فرمانم داده تا نزدیکت کنم و دورت نسازم؛ تعلیمت دهم و فراگیری. خداوند مقرر فرموده که تو گیرنده و نگه دارنده شوی. پس از آن، آیه و تعیها اذن واعیه نازل شد.³

آیات درباره مقام امام علی در قیامت

"وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ"⁴

¹ - سورة حاقه، آیه 12.

² - بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج 2، ص 121.

³ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، ج 29، ص 56.

⁴ - سورة اعراف، آیه 46.

و میان آن دو [گروه] حایلی است و بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده و [لی] [بدان] امید دارند آواز می‌دهند که سلام بر شما

ابن حجر از ثعالبی نقل می‌کند که او در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی طالب (ع) و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را با سیمای نورانی و دشمنانشان را به سیمای ظلمانی می‌شناسند.^۱

"وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ"^۲

در آن روز چهره‌هایی درخشانند * خندان [و] شادانند

از انس بن مالک درباره این آیه چنین نقل شده است: از رسول خدا (ص) پرسیدم: وجوه یومئذ مسفره کیانند؟ فرمود: ای انس: منظور چهره های ما فرزندان عبدالمطلب است: من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه، آن گاه که در روز قیامت از قبر خود بیرون آییم و نور چهره هامان همانند خورشید نیمروزی باشد. خداوند متعال فرموده است: وجوه یومئذ مسفره؛ یعنی نور ما سرزمین قیامت را روشن می‌کند. منظور از آیه ضاحکه مستبشرة، ما هستیم؛ یعنی به ثوابی که خدا وعده مان فرموده خندان و شادانیم.^۳

^۱ - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

^۲ - سوره عبس، آیه 38 - 39.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 324.

"إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخَفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ"¹

کسانی که در [فهم و ارائه] آیات ما کژ می‌روند بر ما پوشیده نیستند آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید هر چه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست

از ابن عباس چنین نقل شده است: آنکه در آتش افکنده می‌شود، ولید بن مغیره است، و آنکه ایمن و آسوده از عذاب و خشم خدا وارد محشر می‌شود، علی بن ابی طالب (ع) است.²

"إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ أَهْلٌ"³

تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌ساراند

ابن عباس در این باره می‌گوید: پرهیزکاران کسانی اند که از شرک و گناهان کوچک و بزرگ پرهیز کردند. آنان علی و حسن و حسین هستند که در سایه درختان سبز و خیمه‌های گوه‌رین با چشمه‌های بلورین قرار می‌گیرند.⁴

"فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ"⁵

¹ - سوره فصلت، آیه 40.

² - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 129.

³ - سوره مرسلات، آیه 41.

⁴ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 367.

⁵ - سوره قارعه، آیه 6 - 7.

اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید * پس وی در زندگی خوشی خواهد بود

ابن عباس در این باره می گوید: نخستین کسی که در ترازوی قیامت، حسناتش بر سیئاتش فزونی می گیرد، علی بن ابی طالب (ع) است. در میزان او چیزی جز حسنات نباشد و کفه سیئات بدون سیئه می ماند؛ زیرا او یک لحظه خدا را نافرمانی نکرده است.^۱

"وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ"^۲

و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است از ام سلمه نقل شده است: در آن روز، رسول خدا (ص) سوق دهنده، و امیرمؤمنان (ع) گواهی دهنده است.^۳

"وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ"^۴

و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود رست یافتیم آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده

^۱ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۶۷.

^۲ - سوره ق، آیه ۲۱.

^۳ - حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۱۸۸.

^۴ - سوره اعراف، آیه ۴۴ (آیه مؤذن)

بود راست و درست یافتید می‌گویند آری پس آوازدهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد

حاکم حسکانی ، دانشمند حنفی اهل تسنن ، از محمد بن حنفیه ، از حضرت علی علیه السلام چنین نقل می‌کند : «أنا ذلك المؤذن» آن مؤذن من هستم.^۱

وی روایتی نیز از ابن عباس نقل می‌کند : «إن لعلی بن أبی طالب فی کتابِ الله أسماءٌ لا یعرفها الناسُ، قوله «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» فهو المؤذن بینهم، يقول: ألا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی.»

برای علی علیه السلام در کتاب خدا اسمائی است که مردم نمی‌شناسند ، منظور از «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» علی علیه السلام است که می‌فرماید : لعنت خدا بر آنان که ولایت مرا تکذیب کردند و حقم را خفیف شمردند.^۲

آلوسی ، یکی از مفسران معروف اهل سنت ، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است : «المؤذن ، عَلِيٌّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ» مؤذن حضرت علی علیه السلام است.^۳

شیخ سلیمان قندوزی ، نویسنده کتاب ینابیع الموده ، نیز در کتابش نقل می‌کند که منظور از مؤذن حضرت علی علیه السلام است.^۴

^۱ - شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۲۶۷

^۲ - شواهد التنزیل ، جلد ۱ ، صفحه ۲۶۷

^۳ - روح المعانی (چاپ مصر) ، جلد ۸ ، صفحه ۳۰۷

^۴ - ینابیع الموده (چاپ نجف) ، صفحه ۱۰۱

امام من و امام تو 197

"وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"¹

و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است

ابن عباس می‌گوید: لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِدُهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكَبٍ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي.

هنگامی که آیه « إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آن حضرت دست بر سینه مبارکشان نهادند و فرمودند: « منذر من هستم ، و هر قوم و جمعیتی هدایتگری دارد.» سپس دست بر شانه حضرت علی علیه السلام نهادند و فرمودند: « ای علی (منظور از) هادی (در آیه شریفه) تو هستی ؛ هدایت یافتگان بعد از من به وسیله تو هدایت می‌شوند.²

¹ - سوره رعد ، آیه 7

² - الذرّ المنثور ، جلد 4 ، صفحه 45

ابو برزه اسلمی چنین نقل شده است: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِنَفْسِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى صَدْرِ عَلِيٍّ وَ يَقُولُ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».

از پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» را شنیدم ، سپس حضرت دست بر سینه مبارکشان نهادند (یعنی من «منذر» هستم) ، سپس دست بر سینه علی بن ابی طالب علیها السلام نهاد و فرمود: « وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » (یعنی «هادی» علی بن ابی طالب علیه السلام است).¹ عَنْ عَلِيٍّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ عَلِيٌّ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي.

حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله «منذر» و «هادی» من هستم.²

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا"³
ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم
البرهان محمد صلی الله علیه و آله و النور علی علیه السلام.

¹ - شواهد التنزیل ، جلد 1 ، صفحه 298 ، الذرّ المنثور ، جلد 4 ، صفحه 45

² - مستدرک الصحیحین ، جلد 3 ، صفحه 129

³ - سورة نساء ، آیه 174

« برهان » محمد صلی الله علیه و آله است و « نور » حضرت علی علیه السلام.^۱

وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّهِ يَقُولُ : لَا تَجِدُ مُؤْمِنًا إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ^۲

محمد بن حنفیه همواره می گفت: هیچ مؤمنی وجود ندارد، مگر این که علی و اهل بیتش را دوست دارد .

ابن شهر آشوب در المناقب خود نظیر این مطلب را آورده است که: عن ابن عباس أنه سئل عن قوله « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » ، فقال نزل في علي لأنه ما من مسلم إلا و لعلی فی قلبه محبه این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد؛ زچنانکه هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در دل او محبت علی هست.^۳

آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۴

^۱ - حاکم حسکانی حنفی مذهب هم در شواهد التنزیل ، جلد اول ، صفحه 79 همین حدیث را آورده است.سوره مریم ، آیه 96 (آیه محبت)

^۲ - روح المعانی ، جلد 16 ، صفحه 130شواهدالتنزیل ، جلد اول ، صفحه 469 ، حدیث 498 و احادیث 494 تا 509

^۳ - المناقب ، جلد سوم ، صفحه 93،کشف الغمه ، جلد اول ، صفحه 312تنبيه الغافلين ، صفحه 108،مناقب ابن مغازلی ، صفحه 327،مناقب خوارزمی ، صفحه 197

^۴ - سوره مائده ، آیه 67

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

شیخ جلال الدین سیوطی عالم بزرگ سنی مذهب می‌گوید :
أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ، وَ الْخَطِيبُ، وَ ابْنُ عَسَاكِرَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، وَ هُوَ يَوْمُ ثَمَانِي عَشَرَ ذِي الْحِجَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.

ابن مردویه از خطیب از ابن عساکر از ابی هریره نقل می‌کند که : در روز غدیر خم که هجدهم ذی الحجه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من كنت مولاه فعلى مولاه ، سپس خداوند این آیه را نازل کرد :
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.^۱

فخر رازی ، از بزرگان اهل سنت ، در تفسیر آیه فوق می‌گوید:
نَزَلَتِ الْآيَةُ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ وَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مِنْ وَالَاهِ، وَ عَادِ مِنْ عَادَاهِ».
فلقيه عمر رضی الله عنه فقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة.

و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن عليّ.

آیه مزبور در فضل علی علیه السّلام نازل شده و چون آیه نازل شد (پیغمبر صلی الله علیه و آله) دست او را (علی علیه السّلام را) گرفت و فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، پس از آن عمر رضی الله عنه او را ملاقات کرد و گفت: گوارا باد بتو ای پسر ابی طالب، گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن، و این قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.^۱

بدر الدین ابن عینی حنفی در کتاب «عمدة القاری» در شرح صحیح بخاری می گوید:

قال أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین:

«معناه بلغ ما أنزل إليك من ربك في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فلما نزلت هذه الآية أخذ بيد علي، و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه».

معنای آیه مزبور اینست ... تبلیغ کن آنچه را که از پروردگارت در فضل علی رضی الله عنه بسوی تو نازل گشته، پس چون این آیه را نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه.^۲

^۱ - التفسير الكبير ، جلد 11 ، صفحه 49

^۲ - عمدة القاری ، جلد 8 ، صفحه 584

حاکم حسکانی حنفی مذهب آورده است که :عن زیاد بن المنذر قال: كنت عند أبي جعفر محمد بن عليّ وهو يحدث الناس إذ قام إليه رجل من أهل البصرة يقال له: عثمان الأعشى - كان يروى عن الحسن البصري - فقال له: يا ابن رسول الله جعلني الله فداك إنّ الحسن يخبرنا أنّ هذه الآية نزلت بسبب رجل ولا يخبرنا من الرجل « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ». فقال: لو أراد أن يخبر به لأخبر به، ولكنه يخاف...

فلما ضمن الله له بالعصمة وخوفه، أخذ بيد عليّ بن أبي طالب ثم قال: يا أيها الناس من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله وأحبّ من أحبّه وأبغض من أبغضه.

زیاد بن منذر گفت: نزد ابوجعفر محمد بن علی بودم و او به مردم حدیث می گفت: مردی از اهل بصره به نام عثمان الاعشی که از حسن بصری روایت می کرد، بلند شد و گفت: ای پسر رسول خدا، خدا مرا فدای تو کند، حسن به ما می گوید که این آیه: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» درباره مردی نازل شده است ولی نام آن مرد را نمی گوید. ابوجعفر گفت: اگر می خواست می گفت ولی او می ترسد...

هنگامی که خداوند نگهداری او را تضمین کرد و او را ترسانید، او دست علیّ بن ابی طالب را گرفت و گفت: ای مردم هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوندا هر کس را که او را دوست داشته باشد دوست بدار و هر کس را که او را خوار سازد خوار کن و هر کس را که به

امام من و امام تو 203

او محبت داشته باشد محبت کن و هر کس را که به او بغضی داشته باشد بغض کن.^۱

از علمای بزرگ اهل سنت که این موضوع را در کتب خویش آورده اند:^۲

آیه علم الكتاب

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۳

و کسانی که کافر شدند می‌گویند: «تو فرستاده نیستی.» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»
العلامة القندوزی از علمای اهل سنت در کتاب خود آورده است :

عن عبد الله بن عطاء، قال: كنت مع محمد الباقر عنه في المسجد، فرأيت ابن عبد الله بن سلام، فقلت هذا ابن الذي عنده علم الكتاب، قال: انما ذلك علي بن أبي طالب.^۴

عبدالله بن عطاء نقل کرده است که همراه حضرت باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم، پسر عبدالله بن سلام را دیدم و گفتم او پسر کسی

^۱ - شواهدالتنزيل ج : 1 ص : 254 حدیث 248

^۲ - ابو الحسن واحدی نیشابوری در «اسباب النزول» صفحه 150 ابو سالم نصیبی، شافعی، در «مطالب السؤل» صفحه 16 سید شهاب الدین آلوسی، شافعی، در جلد 2 «روح المعانی» صفحه 348 شیخ سلیمان قندوزی، حنفی در «ینایع الموده» صفحه 120 شیخ محمد عبده مصری در جلد 6 تفسیر «المنار» صفحه 463

^۳ - سوره رعد ، آیه 43

^۴ - ینایع الموده ، صفحه 102

است که علم الکتاب نزد اوست، حضرت باقر علیه السلام فرمودند، عِلْمُ
الْكِتَابِ فَقَطْ نزد علی بن ابیطالب علیه السلام است.

قضاوت حضرت علی علیه السلام

پیغمبر فرمود: یا علی تو آگاه ترین و بینا ترین اصحاب من در قضاوت ای.^۱
پیغمبر فرمود: علی دانشمند ترین امت من است به سنت و حدیث من
و داناترین ایشان در قضاء و داوری است بعد از من.^۲
ابن مسعود گوید علی از تمام اهل مدینه به قضاوت آگاه تر است.^۳
قال رسول الله «أقضاكم علی»^۴
رسول خدا فرموده اند: علی قاضی ترین شما است.^۵
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَقْرَبُنَا أَبِيٌّ وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ.^۶
از ابن عباس نقل شده است که گفت: عمر گفت: بهترین خواننده (قرآن
) ما ابی است و قاضی ترین ما علی.
قال عمر بن الخطاب: علی أقضانا^۷ عمر بن خطاب گفت: بینا ترین ما در
داوری و قضاوت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.
عمر گوید: عالم ترین شخص به واجبات و فرائض قرآن و داناترین مردم
به قضاوت علی علیه السلام است.^۸

^۱ - حلیة الاولیاء 65/1

^۲ - کفایة گنجی 190

^۳ - المستدرک علی الصحیحین 135/3، الصواعق المحرقة 195، تاریخ دمشق 46/3 حدیث 1072 تا 1078

^۴ - منهاج السنّة 4 / 138

^۵ - منهاج السنه 4/138

^۶ - صحیح البخاری 5 / 149، کتاب التفسیر، باب قوله تعالى: ما ننسخ من آية أو ننسها

^۷ - حلیة الاولیاء 65 / 1، تاریخ الخلفاء ص 170، البداية و النهاية 360 / 7، انساب الأشراف 97 / 2 حدیث 21، الصواعق

المحرقة ص 195 فصل 3

یکی دیگر از تعبیراتی عمر که همیشه تکرار می‌کرد: "علی اقضانا" و یا اینکه "اقضانا علی"^۲

ابن سعد با ذکر سند نقل می‌کند از سعید بن مسیب که روزی عمر در بین جمعی از صحابه از جمله علی ابن ابی طالب وارد شد و گفت مرا درباره امری که امروز مرتکب شده ام فتوی بدهید گفتند آن امر چیست گفت کنیزی دارم که بر اثر برخورد با او مرا با نزدیکی با خود برانگیخت و من در حالی که روزه بوده ام با وی در آمیختم اکنون نظر شما ها چیست؟ پس حاضرین آن را کار بزرگی شمرده اند اما هیچکدام اظهار نظری نکردند آنگاه به امیرالمومنین که در حال سکوت بود گفت ای پسر ابوطالب تو چه می‌گویی حضرت فرمود کار حلالی انجام دادی و روزه دیگری به جای امروز روزه می‌گیری و بر این اساس روزه او مستحبی بوده است عمر گفت تو بهترین اینها هستی در امر فتوی.^۳

^۱ - الاستیعاب 40/48 و 3؛ صواعق المحرقة 76

^۲ - صحیح بخاری کتاب تفسیر 23/6 ذیل آیه ما ننسج من آیه انساب الاشراف بلاذری 1/315 و 2/97 ش 21 و 23 طبقات الکبری 2/339 و 340 ج بیروت 102/2 ج لندن مسند احمد حنبل 5/113 اخبار القضاة ابن وکیع 88/1 استیعاب قرطبی چاپ ذیل اصابه 8/156 و 157 حلیة الاولیاء 6/65 مستدرک حاکم 3/305 مناقب خوارزمی ص 47 فصل 7 تاریخ مدینه دمشق 3/38 ش 1063 تا 1071 شرح ابن ابی الحدید 12/82 ذخائر العقبی محب الدین طبری 83 ریاض النضره 2/147 کفایة الطالب 130 تاریخ الاسلام ذهبی 638 فتح الباری 9/233 البدایة و النهایه 7/360 اسنی المطالب جزوی 72 تاریخ الخلفاء سیوطی 115 مطالب السؤل ابن طلحه شافعی 30 در المنثور 1/104 صواعق المحرقة 76 ینابیع المودة باب 59 فصل 3 ص 343

^۳ - طبقات الکبری 2/339 ج بیروت 102/2 ج لندن انساب الاشراف 1/167 ش 204 سنن دارقطنی کتاب الصائم جزء دوم ص 81 ج 4 بیروت

سیوطی گوید : خالد ابن ولید به ابوبکر نوشت مردی در نواحی عرب نشین پیدا شده است که همانند زنان به همخوابگی مردها در می آید و شاهد بر این موضوع اقامه گردیده و بدینوسیله از چگونگی رفتار با او سوال کرد. ابوبکر با صحابه رسول خدا به مشورت پرداخت علی علیه السلام فرمود این گناهی است که هیچ امتی خدا را بدان عصیان و نافرمانی نکرده مگر یک امت قوم لوط که می دانید خدا با آنها چه کرده است رای من این است که آن را با آتش بسوزانی . پس صحابه پیامبر با او همراهی شدند بر اینکه او را با آتش بسوزانند و بدین ترتیب ابوبکر به خالد نوشت این شخص را با آتش بسوزانید پس از آن به بعد زییر در ایام امارت و پس هشام بن عبدالملک با چنین افرادی به همین گونه کیفر می کردند.^۱

حضرت علی اولین کسی بود که صندوق رسیدگی به شکایات مردم را بنیاد کرد^۲

^۱ - مسند علی ابن ابی طالب 256/ش 779 درالمنثور 346/3 کنز العمال 469/5 اعلام الموقعین ابن جوزیه 378/4 والداء و الدواء 248 الجواب الکافی لمن سئل الدواء الشافعی 146 ملحقات احقاق الحق 229/8 الکبائر شمس الدین ذهبی 58 سنن الکبری بیهقی 232/8 المدخل قیروانی مالکی مشهور به ابن الحاج فارسی 119/3

^۲ - صبحی الاعشی 414/1

قضاوت های عمر بن خطاب

مسعودی می گوید: وقتی عمر قاضی ابوبکر شد در مدت یک سال یک نفر نزد او نیامد.^۱

و از آن جایی که عمر مطابق رأی شخصی عمل می کرد طبیعی بود قضاوتهایش مختلف باشد! تا جائیکه روایت شده است که درباره ی جد (پدربزرگ) به هفتاد صورت قضاوت نمود و به روایتی به صد صورت قضاوت نمود^۲

تعداد تکبیرات نماز میّت

سیوطی می گوید: عمر اولین کسی بود که مردم را در نماز میّت بر گفتن چهار تکبیر جمع کرد.

طحاوی می گوید: همین عمر، امر را در این باره به چهار تکبیر بازگرداند.^۳
احمد بن حنبل از عبدالاعلی روایت می کند که گفت: پشت سر زید بن ارقم بر جنازه ای نماز خواندم و او پنج تکبیر گفت، پس عبدالرحمن بن ابی لیلی به سویش برخاست و دست او را گرفت و گفت: آیا فراموش کردی؟
گفت: نه لکن پشت سر حضرت ابوالقاسم (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز خواندم و حضرت پنج تکبیر گفت و من اینرا ترک نمی کنم!^۴

^۱ - التنبيه والاشراف، مسعودی 254، تاریخ طبری 617/2، المنتظم 70/4

^۲ - كنز العمال، كتاب الفرائض 15/9

^۳ - تاريخ الكامل 29/15، تاريخ الخلفاء 137

^۴ - مسند احمد 370/4 صحيح مسلم باب «الصلوة على القبر...، صحيح نسائي كتاب الجنائز، عدد تكبيرات...

عبدالله بن عباس گفت: می بینم آنان هلاک خواهند شد، می گویم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود و آنها می گویند: عمر و ابوبکر نهی کردند.^۱ عمر دست به سینه ایستادن در نماز را واجب کرد. و بسم الله را از آن حذف کرد. و آمین را بر آن اضافه کرد. و در تشهد اول نماز یک سلام گفتن را واجب کرد.^۲ و اقدام به جمع کردن دو نماز مغرب و عشا نمود. و مسح بر چکمه را جایز کرد.^۳

عمر پوشیدن حریر را فقط برای رفیق مقرب خود عبدالرحمن بن عوف جایز کرد.^۴

و اولین کسی که مالیات عشر را در اسلام وضع کرد عمر بود. و اولین کسی که اقدام به اضافه کردن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان کرد.^۵

و اولین کسی که گریه بر مرده را حرام کرد.^۶

و اولین کسی که نظام کم آوردن (عول) ارث را احداث کرد.^۷

و اولین کسی که زکات اسب را واجب کرد.^۸

^۱ - مسند احمد 337/1، جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر اندلسی، باب «فضل السنة و مبادئها لاتاویل العلماء»

^۲ - الصراط المستقیم، نباطی، متوفای 877 هـ، چاپ کتابخانه مرتضویه

^۳ - تفسیر عیاشی 297، 46/1

^۴ - صحیح مسلم 24/3 ح 1646

^۵ - سنن ترمذی 64/1

^۶ - عمدة القاری 87/4، الاستیعاب، ابن عبدالبر، شرح حال حمزه و شرح حال زید، شرح نهج البلاغه 387/3، سنن بخاری، باب الجنائز 154

^۷ - المیراث عند الجعفریة، شیخ ابو زهره مصری، روضه، شهید ثانی، تلخیص ذہبی، المستدرک 340/4، کتاب الفرائض

و اولین کسی که اقدام به تبدیل اسمهای کرد که به نام پیامبران بودند.^۲

و اولین کسی که روزه گرفتن ماه رجب را منع کرد!^۳

و اولین کسی که اقدام به محدود کردن مهر زنان نمود.^۴

سنگسار زن حامله توسط عمر بن خطاب^۵

در زمان خلافت عمر زنی حامله را پیش خلیفه آوردند و گفتند که این زن زنا کار است. خلیفه از زن در این مورد سوال کرد و زن به گناه خود اعتراف کرد. عمر بی درنگ دستور سنگسار این زن را صادر کرد. امام علی علیه السلام در این مجلس حاضر بود. حضرت با شنیدن فرمان عمر فرمود: حکم تو درباره این زن قابل اجرا است، ولی تو بر کودکی که در رحم این زن است تسلطی نداری. بچه این زن بی گناه است و تو با رحم زن او را خواهی کشت! در این موقع عمر دستور به آزاد کردن زن داد.

چهل عمر در ارث بردن دایی از خواهرزاده^۶

¹ - صحیح بخاری، ابواب زکات

² - طبقات ابن سعد 5/51، 1/54، 5/69، عمدة القاری 7/143

³ - كنز العمال 4/341، مجمع الزوائد، هیثمی 3/191

⁴ - به نقل از صاحبان سنن. و ابن حبان و حاکم و احمد و دارمی و ابن ابی شیبہ و طبرانی همگی از طریق محمد بن سیرین از ابی العجفاء نقل کرده اند

⁵ - محمد ابن یوسف گنجی شافعی آخر باب 58 کفایة الطالب امام احمد ابن حنبل در مسند بخاری در صحیح حمیدی در جمع بین الصحیحین شیخ سلیمان بلخی حنفی ص 75 باب 14 ینابیع الموده از مناقب خوارزمی امام فخر رازی ص 466 اربعین محب الدین طبری ص 196 ج 2 ریاض النضر خطیب خوارزمی ص 48 مناقب محمد ابن طلحه شافعی در ص 13 مطالب السؤل و امام الحرم ص 80

⁶ - الفقه علی المذاهب الخمسة ص 554

سعید بن منصور در سنن خود روایت می کند که مردی خواهری داشت که در زمان جاهلیت به اسارت رفته بود، سپس او را پیدا کرد و دید که دارای پسری است، ولی معلوم نیست پدر این پسر کیست. برادر، خواهر را خرید و آزاد کرد. پسر خواهر ثروتی به چنگ آورد و سپس مُرد. نزد عبدالله بن مسعود آمدند و حکم مسئله را پرسیدند. ابن مسعود به برادر زن گفت: نزد عمر برو و مسئله را از او پرس، سپس برگرد و به من بگو که او در پاسخ چه گفته است. برادر آمد و جریان را به اطلاع عمر رسانید. عمر گفت: من تو را جزء خویشان نزدیک خواهرزاده ات نمی بینم، و از او سهمی نمی بری، به همین جهت چیزی از آن مال را به او نداد. آن مرد، برگشت و موضوع را به ابن مسعود اطلاع داد. ابن مسعود برخاست و به اتفاق آن مرد نزد عمر آمد، و پرسید درباره این مرد چگونه فتوا داده ای؟ عمر گفت: او را نه از خویشان متوفی می دانم و نه صاحب سهم، به همین علت وجهی برای ارث بردن به نظر نرسید. تو چه نظر داری؟ عبدالله گفت: به نظر من او خویش متوفی است؛ زیرا دایی او و ولی نعمت اوست؛ چون او را آزاد کرده است. به نظر من باید به او ارث برسد. عمر نیز حکم اول خود را باطل کرد و به وی ارث داد!

کشتن عبدالرحمن به خاطر شرابخواری¹

عبدالرحمن؛ پسر عمر (که به او ابوشحمة می گفتند) در عصر حکومت عمروعاص در مصر، در آن مملکت شراب خورد و موضوع علنی شد. عمروعاص که والی بود، دستور داد سر او را تراشیدند و حد شرعی (هشتاد تازیانه) در حضور برادرش عبدالله به وی زدند.

وقتی خبر به عمر رسید به عمروعاص نوشت که عباپی به عبدالرحمن بپوشاند و او را سوار شتر برهنه ای نموده و هر چه زودتر روانه مدینه کند! ضمناً در نامه، عمروعاص را به درشتی یاد کرده بود. عمروعاص هم عبدالرحمن را به همان وضعی که عمر دستور داده بود روانه مدینه کرد، و به عمر نوشت: من حد شرعی را بر وی جاری ساختم، سرش را تراشیدم و در حیاط خانه تازیانه زدم، به خدایی که بالاتر از او کسی نیست تا به او قسم بخورند، مصر، جایی است که حدود شرعی را بر مسلمانان و غیر مسلمانان، جاری می کنند. نامه را هم به وسیله عبدالله عمر، برای او ارسال داشت.

عبدالرحمن بن عوف از وی شفاعت کرد و گفت: حد را که بر وی جاری ساخته اند. عبدالله هم گواهی داد که حد را بر او جاری ساخته اند، ولی عمر توجه نکرد و شلاق را به دست گرفت و او را زیر ضربات خود

1- سنن الکبری للبیهقی ج 8 ص 312 العقد الفرید ج 3 ص 370 تاریخ بغداد للخطیب ج 5 ص 455 سیرة عمر لابن الجوزی ص 170 وفی طبع آخر ص 207 الریاض النضره ج 2 ص 32 ط ارشاد الساری ج 9 ص 439 الاستیعاب بهامش الاصابة ج 2 ص 394

گرفت. عمر در آن حال فریاد می زد و می گفت: من مریض هستم و به خدا تو قاتل من خواهی بود. چندان او را زد که صدای فریادش در فضا پیچید. سپس گفت: او را به زندان ببرید. و او یک ماه در زندان ماند و سپس جان باخت! عمروعاص والی مصر که مورد وثوق عمر بود، به وی اطلاع داده بود که در حضور عبدالله، عبدالرحمن را حد زده است. عبدالله عمر هم در نظر پدر موثق ترین اولاد خطاب بود. بنابراین حد دیگری مورد نداشت. اگر عمروعاص با همه قسم های محکمی که خورده بود، مورد اعتماد نبود، چگونه او را به حکومت مصر منصوب داشت که بر احکام و حدود اسلامی و خون و مال و ناموس مسلمانان مسلط باشد؟! بعلاوه، مریض را حد نمی زنند، و کسی را که حد زده اند، نباید زندانی نمود. مخصوصاً وقتی بیماری یا حبس برای او زیان بخش باشد، ولی چه باید گفت، عمر همیشه اصرار داشت که رأی خشونت بار خود را اعمال کند!

تبعد نصر بن حجاج به خاطر زیبایی¹

عبدالله بن برید می گوید: در یکی از شب ها که عمر شب گردی می نمود به درب خانه بسته ای رسید که زنی در آن برای زنان دیگر آواز می خواند و می گفت: آیا دسترسی به شرابی دارم که آن را بنوشم یا راهی هست که بتوانم به وصال نصر بن حجاج برسم؟

عمر گفت: تا زنده ای نه! فردای آن روز نصر بن حجاج را خواست، وقتی نصر آمد، دید جوانی خوش صورت، ملیح و فوق العاده زیباست. عمر دستور داد موی سرش را بتراشند. وقتی سرش را کوتاه کردند و پیشانیش آشکار گشت و بر زیبائیش افزوده شد، گفت: برو بقیه سرت را بتراش، وقتی سر را تراشید زیباتر شد. گفت: پسر حجاج! زنان مدینه را با زیبایی خود، مفتون ساخته ای. در شهری که من سکونت دارم تو نباید مجاور باشی! سپس به بصره تبعیدش کرد.

نصر بن حجاج مدتی در بصره ماند، آن گاه نامه ای به عمر نوشت که چند شعر نیز در آن بود. نصر در این اشعار به عمر اعتراض نموده که گناه من چه بوده است که باید تبعید شوم. اگر روزی زنی در عشق من بی تاب شود، و پنهانی تمنایی از من داشته باشد که هر زنی این حالت را دارد گناه من چیست؟ گمان بدی به من بردی، و بی جهت مرا از وطن آواره کردی... و در آخر تقاضا کرده بود که او را برگرداند. وقتی نامه و شعر او به عمر رسید گفت: تا من بر سرکار هستم نباید برگردد! همین که عمر به قتل رسید، نصر بن حجاج سوار بر اسب شد و به مدینه نزد خانواده اش بازگشت.

بلوغ و جبی است!!!^۱

عمر حدّ مغیره بن شعبه را در زنا تعطیل کرد همانطوری که ابوبکر حدّ خالد را در زنا با همسر مالک بن نویره تعطیل نمود و عمر اعتقاد داشت

^۱ - کنز العمال ج ۳ ص ۱۱۶ المصنف ج ۱۰ ص ۱۷۸

امام من و امام تو 215

که بلوغ به وَجَب است و هرکس قدّ او به شش وجب می رسد احکام را بر او جاری می کرد و هر کس از شش وجب کمتر بود گرچه چند انگشت، او را رها می کرد، رأی ابن زبیر نیز همین بود.

زنی از ترس عمر سقط جنین کرد^۱

«استدعی عمر امرأة ليسألها عن أمر وكانت حاملا فلشدة هيبة ألفت ما في بطنها فأجهضت به جنينا ميتا، فاستفتي عمر أكابر الصحابة في ذلك، فقالوا: لا شيء عليك إنما أنت مؤدب. فقال له علي عليه السلام: إن كانوا راقبوك فقد غشوك، وإن كان هذا جهد رأيهم فقد أخطأوا عليك غرة عتق رقبة فرجع عمر والصحابة إلى قوله».

عمر زنی باردار را احضار کرد تا از وی چیزی بپرسد آن زن از ترس عمر جنینش را سقط کرد. از فقیهان و بزرگان دین درباره این موضوع پرسش نمود، گفتند: چیزی بر تو نیست، زیرا تو پرسشگر و آموزگاری علی علیه السلام فرمود: اگر این فقیهان موقعیت و جایگاه تو را رعایت کرده اند پس تو را گمراه ساخته اند و اگر آنچه فتوا داده اند نتیجه اجتهاد آنان باشد به خطا رفته اند، پس باید یک بنده آزاد کنی، عمر و اصحاب فتوا سخن و فتوای علی علیه السلام را پذیرفته و در برابر آن تسلیم شدند.

2- سيرة عمر لابن الجوزي ص 125 و ص 117 جامع بيان العلم لابن عبد البر ص 306 ح 1537 كنز العمال ج 15 ص 84 ح 40201 المصنف ج 4 ص 958 ح 18010 السنن الكبرى بيهقي ج 6 ص 123 والسيوطي في جمع الجوامع كما في ترتيبه ج 7 ص 300

عبد الرزاق عن معمر عن مطر الوراق وغيره عن الحسن قالت: «أرسل عمر بن الخطاب إلى امرأة مغيبة كان يدخل عليها، فأنكر ذلك، فأرسل إليها، فقبل لها: أجيبى عمر، فقالت: يا ويلها ما لها ولعمر! قال: فبينما هي في الطريق فرغت، فضربها الطلق، فدخلت دارا فألقت ولدها، فصاح الصبي صيحتين [ثم مات]، فاستشار عمر أصحاب النبي صلى الله عليه، فأشار عليه بعضهم أن ليس عليك شيء، إنما أنت وال ومؤدب قال: وصمت على، فأقبل عليه، فقال: ما تقول؟ قال: إن كانوا قالوا برأيهم فقد أخطأ رأيهم، وإن كانوا قالوا في هواك فلم ينصحوا لك، أرى أن ديتك عليك، فإنك أنت أفزعتها وألقت ولدها في سببك، قال: فأمر عليا أن يقسم عقله على قريش، يأخذ عقله من قريش، لأنه خطأ»^١.

عمر زنی را احضار کرد، آن زن پس از شنیدن خبر فریاد زد: وای بر من مرا با عمر چکار! در بین راه که می آمد ناگهان درد زایمان آن زن را فرا گرفت وارد خانه ای شد فرزندش را به دنیا آورد؛ اما آن کودک دوبار فریاد زد و مرد، عمر با اصحاب پیامبر مشورت کرد، گفتند: بر تو چیزی نیست چون تو والی و آموزگار مردم هستی علی علیه السلام نیز ساکت نشسته بود، عمر از علی پرسید، فرمود: اگر آنچه گفتند رای و نظر آنان باشد به خطا رفته اند و اگر از روی ترس باشد رای آنان دوستانه نخواهد

1- عن عبدالرزاق والبيهقي شرح نهج البلاغة ج 1 ص 174 خطبة 3 المصنف ج 9 ص 458 و 459 ح 18010 كنز العمال ج 15 ص 84 ح 40201 .

بود، نظر من این است که دیه این کودک بر عهده تو است؛ چون تو سبب ترس و وحشت زن و در نتیجه سقط و مرگ بچه اش شده‌ای.

قال البيهقي: «وقيل بعث عمر بن الخطاب رضى الله عنه إلى امرأة فى شئ بلغه عنها فأسقطت فاستشار فقال له قائل أنت مؤدب فقال له على إن كان اجتهد فقد أخطأ وإن لم يجتهد فقد غش عليك الدية». ١

بيهقی می گوید: به عمر خبر دادند: زنی اعمال ناشایستی مرتکب می شود، دنبال وی فرستاد، زن تا خبردار شد جنینش را سقط کرد، عمر مشورت کرد گفتند: بر تو چیزی نیست چون تو قصدت تربیت افراد است، علی علیه السلام فرمود: این حکم اجتهادی و اشتباه است و اگر با هدف اجتهاد نیست خیانت به تو است، تو باید دیه این بچه را به پردازی.

ابن ابی الحدید می نویسد: عمر زنی حامله را که از اخباری درباره او شنیده بود احضار کرد تا از وی پرس و جو نماید، آن زن از ترس عمر بچه اش سقط شد، عمر از بزرگان صحابه حکم مساله را پرسید، گفتند: تو جرمی مرتکب نشده ای هدف تو تادیب آن زن بوده است علی علیه السلام فرمود: اگر به جهت خوش آیند تو این چنین فتوا داده اند یقین بدان که تو را گمراه کرده اند، و اگر واقعا فتوای علمی آنان است اشتباه کرده اند وظیفه تو دیه دادن است و آن آزاد نمودن یک برده است، عمر و صحابه فتوای علی علیه السلام را قبول کردند.

کار گزاران عمر بن خطاب

از قواعد عمر با کارگزاران خود، به کار نگرفتن اکابر اصحاب بود، و چون از او سؤال کردند: چرا بزرگان اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را متولی امور نمی کنی؟ گفت: دوست ندارم آنها را با کار آلوده کنم.^۱

حذیفه بن الیمان به عمر گفت: «تو از مرد فاجر کمک می گیری، (عمر) گفت: من او را به کار می گیرم تا از قدرت او کمک بگیرم و سپس در پی او می روم»^۲ و عمر می گفت: ما از قدرت منافق کمک می گیریم و گناه او بعهده ی خویش است.^۳

عمر گفت: کسی که فاجری را به کار گیرد در حالیکه می داند فاجر است، خود همانند اوست.^۴

در حالیکه عمر به مغیره چنین گفت: تو همان قوی فاجر هستی و بطرف آنها برو!^۵

اما در مورد عمرو عاص؛ عمر او را فرمانده سپاه آفریقا نمود که برای فتح مصر رهسپار شده بود و بعد از آن او را والی مصر نمود. و عمر به فاجر بودن عمرو عاص اعتراف می کرد، زیرا در نامه ای که برایش فرستاد

^۱ - طبقات ابن سعد 383/3

^۲ - کنز العمال 307/5

^۳ - کنز العمال 614/4 حدیث 11775

^۴ - تاریخ عمر، ابن جوزی 56

^۵ - الاستیعاب، ابن عبد البر 472/3

امام من و امام تو 219

چنین آمده است: از بنده ی خدا، عمر، امیرمؤمنان، به گنهکار فرزند گنهکار.^۱

و با استناد به همان نظریه، عمر بن الخطاب، ولید بن عقبه بن ابی معیط را که به زبان قرآن فاسق قلمداد شد والی بر عربهای جزیره نمود.^۲ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در جواب قصیده ی عمروعاص که بر ضد او و بنی هاشم سروده بود فرمود: خداوند از در مقابل هر حرفی او را هزار لعنت کن.^۳

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معاویه و عتبه را لعن نمود،^۴ در حالیکه عمر آندو را بر شام و طائف منصوب کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بنی امیه را لعنت کرد.^۵ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تخلف کنندگان از سپاه أسامة بن زید را لعنت کرد.^۶ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بنی ثقیف را لعنت کرد، زیرا آمده است که مبعوض ترین قبائل در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بنی امیه و بنی حنیفه و ثقیف هستند.^۷

^۱ - عبقریه عمر، العقد ص 28

^۲ - تاریخ طبری 327/3 چاپ اعلمی. و او کسی است که آیه ان جانکم فاسق بنیاً فتبینوا حجرات: 8 یعنی «چون فاسق برایتان

خبری آورد جستجو کنید» درباره ی او نازل شد، أسدالغابة، ابن اثیر 451/5، الاصابة ابن حجر 637/3

^۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 103/2، الماخرات زبیر بن بکار

^۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 102/2، الماخرات، زبیر بن بکار

^۵ - مستدرک حاکم 480/4

^۶ - الملل و النحل شهرستانی 23/1

^۷ - المستدرک، حاکم 480/4

مغیره از مهاجمین به خانه ی فاطمه (علیها السلام) بود، بنابراین مشمول غضب خدا می شود زیرا از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که خطاب به فاطمه (علیها السلام) فرمود: خداوند برای غضب تو غضبناک می شود و برای خشنودی تو خشنود.^۱

عمر، ابوهریره را به سرقت اموال مسلمانان متهم کرد زیرا ابوهریره گفت: عمر به من گفت: ای دشمن خدا و دشمن مسلمانان یا گفت: و دشمن کتاب او اموال خدا را به سرقت می بری؟^۲

او اولین روایت کننده ی حدیث در اسلام بود که متهم به دروغگوئی گردید،^۳ و عمر به وی چنین گفت: حدیث بسیار گفتی و سزاوارتر بنظر می می رسد که بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ می گوئی.^۴ و از والیان عمر قنفذ بود که فاطمه (علیها السلام) را کتک زد، بنابراین معظم والیان عمر کسانی بودند که بر زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد لعن قرار گرفتند و متهم به عمل بر ضد اسلام شدند و با زبان عمر بخاطر فسق رسوا گردیدند. و شایسته نبود چنین افرادی متولی امور

^۱ - المستدرک علی الصحیحین ۱۶۷/۳ ح ۴۷۳۰، أسد الغابة ۲۲۴/۷، الاصابة، ابن حجر ۳۷۸/۴، تهذیب التهذیب ۴۶۹/۱۲ شماره ۲۸۶۰، مجمع الزوائد، ۲۰۳/۹، ذخائر العقبی ۳۹، مقتل الحسین (علیه السلام)، خوارزمی ۵۲/۱، تذکرة الخواص ۳۱۰.

کفایة الطالب، کنجی ۳۶۴، میزان الاعتدال ۵۳۵/۱ شماره ۲۰۰۲

^۲ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید ۱۱۳/۳

^۳ - تاریخ آداب العرب ۲۷۸/۱، البداية و النہایة، ابن کثیر ۴۸

^۴ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید ۳۶۰/۱

مسلمانها شوند، در حالیکه خداوند تعالی میفرماید: (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا)^۱ یعنی «هرگز گمراهان را به مدد نگرفتم».

عمر استخدام نکردن مؤمنانِ نخست را به این بهانه توجیه می کرد که نمی خواهد آنان را با کار آلوده کند!^۲

اما کار، خدمت و جهاد است و در آن هیچ آلودگی وجود ندارد، پیامبران و صالحان کار کردند و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از همان پیامبران است و آلوده هم نشدند...!!

و در ثانی: نص الهی می گوید: «إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» یعنی بهترین کسی را که به کار می گیری قوی امین است» لذا ممکن نیست جان و مال و آبرو و دین امت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را در اختیار فاجران فاسق رها کنیم...

در اینجا می خواهیم نام و کار کارگزاران عمر بن الخطاب را ذکر کنیم تا جهت گیری سیاسی و سطح روابط او با مهاجرین و انصار و دیگران دانسته شود. زیرا هرگاه کسی بخواهد شخصی را بشناسد باید اصحاب و همراهان او را بشناسد.

طبری در تاریخ خود ذکر می کند که: عمر در سال اول خلافت، عبدالرحمن بن عوف را بر امور حج بکار گرفت و او با مردم حج بجا

^۱ - کهف: 51

^۲ - طبقات ابن سعد 3/383

آورد و در تمام سالهای بعد به تنهایی حج نمود و در این سال کارگزاران عمر، بدین قرار بودند:

برمکه: عتاب بن اُسَید (و ما در این کتاب ثابت کردیم عتاب بن اُسَید به‌مراه ابوبکر با زهر کشته شد)

بر طائف: عثمان بن ابی العاص

بر یمن: یعلی بن منیه.

بر بحرین: علاء بن الحضرمی.

بر شام: ابوعبیده ی جراح (فهری).

بر مالیات کوفه و زمینهای فتح شده آن: مثنی بن حارثة.^۱

بر فلسطین: عمرو عاص، و بعد از آنکه مصر را فتح نمود والی مصر گردید.^۲

در زمان قتل عمر والیان او از این قرار بودند:

بر مکه: نافع بن عبدالحارث خزاعی.

بر طائف: سفیان بن عبدالله ثقفی.

بر صنعاء: یعلی بن امیه.

بر کوفه: مغیره بن شعبه.

^۱ - اما مثنی در جنگ قادسیه کشته شد و سعد بن ابی وقاص با همسر او ازدواج کرد، و او همان زنی بود که در قادسیه می گفت: وای بر مثنی، مسلمانان مثنی را امروز از دست دادند، پس سعد او را سیلی زد

^۲ - او قبل از مردن این دعا را خواند: اللهم انک امرتنی فلم اُتَمِر و زجرتنی فلم انزجر: اللهم لا قوی فانتصر و لا یریء فاعتذر و لا مستکبر بل مستغفر لا اله الا انت، اسدالغابة 147/4

بر بصره: ابوموسی اشعری.

بر مصر: عمرو عاص.

بر حمص: عمیر بن سعد.

بر دمشق: معاویه بن ابی سفیان.

بر بحرین: عثمان بن ابی العاص ثقفی^۱

بر اعراب جزیره: ولید بن عقبه بن ابی معیط.^۲

بلاذری، جمعی از عمال عمر بن الخطاب را ذکر کرد که عمر یک کفش آنها را گرفت و دیگری را رها کرد، و آنها عبارت بودند از:

نافع بن الحرث بن کلدۀ ثقفی برادر ابوبکره.

حجاج بن عتیق ثقفی، او عامل فرات بود.

جزء بن معاویه (عموی احنف)، عامل سرق بود.

بشر بن المحتفز، عامل جندی شاپور بود.

ابن غلاب بن الحرث از بنی دهمان، عامل بیت المال اصفهان بود.

عاصم بن قیس بن الصلت سلمی، عامل مناذر بود.

سمرة بن جندب عامل بازار اهواز بود،^۳ و مسلمانان بسیاری را در

بصره به قتل رساند.^۱ و او همان کسی بود که چهارصد هزار درهم از

^۱ - تاریخ طبری 304/3

^۲ - تاریخ طبری 327/3

^۳ - او همان کسی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از او خواست تا درخت خرمايش را که در خانه ی یکی از مسلمانان بود و از وارد شدن بی اجازه سمره ناراحت می شد بفروشد و یا در جای دیگر درخت دیگری به او بدهد یا در بهشت درختی به او عطا کند و او تمام پیشنهادهای پیامبر بشریت (صلی الله علیه وآله وسلم) را نپذیرفت.

معاویه گرفت تا روایت کند آیه ای در مذمت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است و آیه ای در مدح ابن ملجم.^۲

نعمان بن عدی بن نضله ی کعبی که عامل اطراف دجله بود.

مجاشع بن مسعود سلمی (داماد بنی غزوان) عامل زمین بصره و صدقات آن بود.

شبل بن معبد بجلی که بعداً احمصی نام گرفت، عامل تحویل غنائم بود.

و ابو مریم بن محرّش حنفی، عامل رام هرمز بود

مجاشع بن مسعود سُلمی. و او در دوران عمر فرمانده ی لشکری بود که شهر تَوَج را محاصره کرده بود و آن شهر را فتح کرد و در روز جمل در بصره در سپاه عایشه کشته شد.^۳

یعلی بن منیة که در روز فتح مکه اسلام آورد و عمر او را بر قسمتی از یمن و عثمان او را بر صنعاء والی نمود.

او همان کسی است که برای یاری رساندن به عثمان آمد اما در راه رانش شکست.

سپس گفت: هرکس برای خونخواهی عثمان خارج شود مخارجش به عهده من است. و زییر را به چهارصد هزار کمک کرد و هفتاد نفر از مردان

^۱ - تاریخ طبری 132/6، لسان العرب، ابن منظور 294/2

^۲ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 361/1

^۳ - أَسَدُ الْغَايَةِ 60/5

امام من و امام تو 225

قریش را به‌مراه برد و عایشه را بر شتری که بر آن در جنگ حاضر شد حمل نمود.

سپس در جنگ جمل به‌مراه عایشه حاضر شد، سپس از اصحاب علی (علیه السلام) گردید و در صفین به قتل رسید.^۱

و از والیان عمر، سمره بن جندب و عاصم بن قیس و حجاج بن عتیک و نافع بن الحرث و سعید بن العاص بودند.

سمره بن جندب از غطفان بود و به‌مراه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جنگید و معاون زیاد بن ابیه بود که او را در بصره و کوفه بکار می‌گماشت. و گفته می‌شود که در سال پنجاه و هشت و به قولی پنجاه و نه و به قولی اول سال شصت به هلاکت رسید. ابن عبدالبر می‌گوید: او در دیگی پر از آب داغ افتاد، و این مطلب تصدیق فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که به او و به ابوه‌ریره و ابومحذوره فرمود: آخرین شما در مردن، در آتش است.^۲

معظم والیان عمر از آزادشدگان یا از تازه مسلمانی بودند که اندکی قبل از فتح مکه اسلام آوردند و آنان عبارت بودند از:
نافع بن عبدالحرث خزاعی، او والی مکه بود.

^۱ - مختصر تاریخ ابن عساکر، ابن منظور 58/28

^۲ - الاصابة، ابن حجر 79/2

و بخاطر طولانی بودن مدت حکومت عمر ولایت بر مکه را چند نفر به عهده گرفتند.

قنفذ، او والی مکه بود.

عتاب بن اسید بن ابی العیص بن امیه ی اموی، او والی بر مکه و طائف بود.

یعلی بنی امیه ی تمیمی، او والی بر صنعاء بود.

حذیفه بن محسن العلقاء، او والی یمامه بود.

سفیان بن عبدالله بن ابی ربیعہ ی ثقفی، و او والی بر طائف بود.

جزء بن معاویة بن حصین، او والی اهواز بود.

معاویة بن ابی سفیان، او والی بر شام بود.

ولید بن عقبه بن ابی معیط، او والی بر اعراب جزیره بود.^۱

او همان کسی است که درباره اش آیه ی (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)^۲ یعنی «هرگاه فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید»، نازل شد.

یزید بن ابی سفیان، او والی بر شام بود.

عتبة بن ابی سفیان، او والی بر طائف بود. و سعید بن العاص.^۳

^۱ - تاریخ طبری 327/3 چاپ الاعلمی

^۲ - سوره حجرات، آیه ۸، و هیچ خلاقی بین مفسرین قرآن وجود ندارد که این آیه درباره ی او نازل شده است، أسدالغایة، ابن اثیر 451/5، الاصابة، ابن حجر 637/3، و امام حسن (علیه السلام) او را به یهود نسبت داد و فرمود: «تو را به قریش چه کار؟ تو کافری از اهل صفوریه هستی و بخدا قسم تو در تولد از کسی که ادعا می کنی فرزند او هستی بزرگتری» کتاب المفاحرات، زبیر بن بکار، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 104/2، چاپ سوم دارالفکر

^۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 29/2

و از کسانی که در هجوم آوردن به خانه ی حضرت فاطمه ی زهرا (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شرکت کردند و به وزارت رسیدند و راویان نیز آنرا تأیید کرده اند، این افراد هستند:

محمد بن مسلمة که نماینده ی عمر بر والیان بود،^۱ و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه که او والی بحرین و پس از آن بصره و پس از آن کوفه بود.

قنفذ بن جدعان، او والی مکه بود.^۲

سلمة بن سلامه، او والی یمامه بود.^۳

زیاد بن لبید، او والی حضرموت بود.^۴

و خالد بن ولید و عثمان بن عفان.^۵

و معاویه بن ابی سفیان و عمرو عاص در هجوم بر خانه ی فاطمه (علیها السلام) شرکت کردند.^۶

عمر از رجال جنگ بدر و احد کسی را بجز سلمان فارسی و حذیفه بن الیمان و عمار یاسر و سعد بن ابی وقاص و قدامة بن مظعون، تعیین نکرد. و مدت زمان حکومت این پنج نفر اندک بود

^۱ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، 48/6، السقیفة و فدک، الجوهری ص 51

^۲ - حاشیه ی الملل و النحل شهرستانی 53/1، الوافی بالوافیات 17/6، الامامة و السياسة، ابن قتیبة 12/1

^۳ - السقیفة، ابوبکر جوهری، الامامة و السياسة، ابن قتیبة 11/1

^۴ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 48/6

^۵ - السقیفة و فدک، ابوبکر جوهری ص 51

^۶ - صفین، منقری ص 163

در فتح مکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواستار کشتن سگ فاسق عبدالله بن ابی سرح شد و عمر او را والی خود نمود.^۱ ولید بن عقبه بن ابی معیط از آزادشدگانی بود که به قهر و غلبه در هنگام فتح مکه اسلام آوردند پدرش از معاندین با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بعد از اسارت در جنگ بدر بدست علی بن ابی طالب (علیه السلام) به قتل رساند.

عمر او را والی بر اعراب جزیره نمود.^۲ و درباره ی فاسق شمردن ولید، آیه ی قرآن نازل شد که: (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)^۳ ابن کثیر ذکر کرد که: هیچ خلاقی بین اهل تفسیر وجود ندارد که آیه ی (إِنْ جَاءَكُمْ...) درباره ی ولید بن عقبه نازل شده است. به این صورت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را برای گرفتن زکوة به طرف بنی المصطلق فرستاد، پس برگشت و درباره ی آنها گفت: مرتد شده اند و زکوة نمی دهند.^۴

^۱ - البداية و النهاية 340/4

^۲ - تاریخ طبری 311/3، سيرة ابن هشام 385/1، 52/2، و تفسیر آیات (یوم یعض الظالم علی یدیه...) سورة فرقان 30-32 از تفسیر قرطبی و طبری و زمخشری و ابن کثیر و رازی، البداية و النهاية، ابن کثیر 32/3، چاپ داراحیاء التراث

^۳ - حجرات: 5

^۴ - أسدالغابة، ابن اثیر 451/5 چاپ داراحیاء التراث، مختصر تاریخ ابن عساکر 338/26

عمر بن الخطاب اولین کسی بود که ولید را بعنوان والی بر عربهای جزیره فرستاد.^۱

ابن قتیبة ذکر کرد که عمر او را برای گرفتن صدقات بنی تغلب فرستاد.^۲

عقیل بن ابی طالب به ولید گفت: تو چنان سخن می گوئی که گویا نمی دانی چه کسی هستی، تو کافری از اهالی صفوریه هستی (روستائی بین عکا و لجون از شهرهای اردن از بلاد طبریه است و پدرش ذکوان، یک نفر از یهودیان آنجا بود).^۳

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، به عقبه بن ابی معیط فرمود: محققاً تو یک نفر یهودی از اهالی صفوریه هستی.^۴

پس عبدالله بن مسعود گفت: از همان روز پیوسته در زیاده بوده ایم.^۵ و درباره ی ولید این آیه نیز نازل گردید: (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) یعنی «آیا کسی که به خدا ایمان آورده مانند کسی است که کافر

¹ - تاریخ طبری 327/3 چاپ الاعلمی، کامل ابن اثیر 82/3 چاپ صادر، بیروت

² - المعارف، ابن قتیبة ص 319

³ - مروج الذهب مسعودی 336/1 و به نسب ذکوان در کتاب مثالب العرب، ابن الکلبی، باب ادعیاء الجاهلیه مراجعه کنید.

⁴ - السیره الحلبیه 186/2

⁵ - الاستیعاب 1554/4، أسدالغابة، ابن اثیر 452/5

⁶ - سوره سجده آیه 18

بوده، هرگز مساوی نخواهند بود» گفت: مقصود از مؤمن علی (علیه السلام) است و مقصود از فاسق ولید بن عقبه است.^۱

ابن عبدالبر گفت: ولید نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت: می خواهید زیادتر کنم.^۲

ابوالفداء در تاریخ خود گفت:

داستان چهار رکعت نماز صبح خواندن او با مردم مشهور بوده و نقل شده است.^۳

سیوطی می گوید: ولید با اهل کوفه چهار رکعت نماز خواند و در رکوع و سجود خود چنین می گفت: بنوش و جام مرا پرکن.^۴

فرزندان ابوسفیان (معاویه و یزید و عتبه)

متقی هندی از عمر بن الخطاب درباره ی آیه ی (الْم تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)^۵ یعنی «هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساخته و (خود و) قوم خود را به دیار هلاک رهسپار کردند» نقل می کند که گفت: آنها دو گروه بسیار فاجر از قریش هستند: بنی المغیره و بنی امیه.^۶

^۱ - مختصر تاریخ ابن عساکر، ابن منظور 340/26

^۲ - الاستیعاب، ابن عبدالبر 634/3، مسند احمد 144/1، سنن بیهقی 318/8، تاریخ یعقوبی 142/2

^۳ - تاریخ ابی الفداء 176، الاصابه، ابن حجر 638/3

^۴ - تاریخ الخلفاء، سیوطی 104، سیره ی حلبی 314/2، الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی 178/4

^۵ - ابراهیم : 28

^۶ - کنز العمال 444/1، حدیث 4452

زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات مطالبی مناسب با همین مطلب از مغیره بن شعبه روایت کرده است. او می گوید: روزی عمر گفت: ای مغیره، آیا با این چشم کورت از موقعی که کور شده تا به حال چیزی دیده ای؟ گفتم: نه. گفت: به خدا قسم بنی امیه یک چشم اسلام را کور می کنند همانطوری که این یک چشم تو کور شد و بعد از آن هر دو چشم او را کور می کنند تا نداند کجا برود و کجا بیاید. گفتم: بعد چه میشود ای امیرمؤمنان. گفت: سپس خداوند تعالی بعد از صد و چهل یا صد و سی، گروهی را مبعوث می کند همچون گروه پادشاهان، خوشبو و معطر، بینائی اسلام و پراکندگی آنرا باز می گردانند. گفتم: چه کسانی هستند ای امیرمؤمنان؟ گفت: حجازی و عراقی هستند. بعد از آنکه مغیره این حدیث نبوی را از عمر شنید، بنی امیه را بیش از پیش حمایت و یاری کرد! ابن ابی الحدید می گوید: معاویه نزد اصحاب ما، در دین مخدوش و منسوب به الحاد است، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در او خدشه و طعن کرده است.¹

ابن ابی الحدید می گوید: شیخ ما ابو عبدالله بصری متکلم رحمت الله علیه از نصر بن مزاحم لیثی از پدرش روایت کرد که گفت: به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدم در حالیکه مردم می گفتند: به

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 537/4

خدا پناه می بریم از غضب خدا و غضب رسول او، گفتیم: چه شده؟ گفتند: الآن معاویه برخاست و دست ابوسفیان را گرفت و از مسجد بیرون رفتند. پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا تابع و متبوع را لعنت کند، برای امت من از دست معاویه ی ذوالاستاه (فربه) چه روز (سختی) خواهد بود.^۱

احمد در مسند خود روایت کرد که معاویه در ایام حکومت خود شراب خورد.^۲

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوسفیان را در هفت جا لعن نمود.^۳ ابوسفیان در عملیات به شهادت رساندن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عقبه شرکت کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.^۴

عمار یاسر به عمروعاص گفت: بخدا سوگند مقصود تو و مقصود دشمن خدا فرزند دشمن خدا (معاویه بن ابی سفیان) از دست آویز کردن خون عثمان چیزی بجز دنیا نیست.^۵

^۱ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 79/3، أسدالغابة، ابن اثیر 116/3

^۲ - مسند احمد 476/6 ح 22432

^۳ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 102/2، 79/3، 537/4، أسدالغابة 116/3

^۴ - اللالیء المصنوعة، سیوطی فصل مناقب الصحابة

^۵ - تذکره ی ابن جوزی 53

اصمعی و ابن هشام الکلبی گفته اند که: معاویه از چهار نفر است (معاویه منسوب به چهار پدر است) که آنان عبارت بودند از: عماره بن الولید و مسافر بن عمرو و ابوسفیان و عباس بن عبدالمطلب.^۱

کلبی در کتاب «مثالب العرب» می گوید: هند از زنان شهوتران بود و به سیاهان تمایل داشت و چون فرزندی سیاه می زائید او را می کشت.

فاکه بن المغیره، هند را به زنا متهم کرد و طلاق داد.^۲

حافظ ابوسعید، اسماعیل حنفی در کتاب «مثالب بنی امیه» ذکر کرد که: مسافر بن عمر بن امیه بن عبد شمس، زیبا و سخاوت مند بود، دلباخته هند گردید و به گناه با او همبستر شد و در قریش این مطلب اشتها پیدا کرد و هند حامله گردید. و چون زنا معلوم شد، مسافر از ترس عتبه پدر هند به حیره فرار کرد. در آنجا سلطان عرب (عمرو بن هند) بسر می برد. و عتبه پدر هند، ابوسفیان را خواست و به او وعده ی مال بسیار داد و دخترش هند را به تزویج او درآورد، و بعد از سه ماه معاویه متولد گردید، بعد از آن ابوسفیان بر عمرو بن هند امیر عرب وارد شد و او از حال هند سؤال کرد.

ابوسفیان گفت: با او ازدواج کردم، پس «مسافر» بیمار گردید و از دنیا رفت.^۱

^۱ - مثالب العرب، الکلبی، تذکره ی ابن جوزی 202، چاپ نجف، ربیع الابرار، زمخشری 551/3، شرح نهج البلاغه ی ابن

ابی الحدید 111/1

^۲ - العقد الفرید 86/6، الاغانی 53/9

عمر بن الخطاب با معاویه به گونه ای خاص رفتار می کرد که با بقیه ی والیان تفاوت داشت، چون بسیار مورد پسند او بود، و این همان چیزی است که عالم مصری محمود أبوریّه را به غضب آورده است، چون می گوید: چیزی که در اینجا باعث تأمل می شود اینست که عمر این سنت را (یعنی برخورد شدید با والیان) درباره ی معاویه بن ابی سفیان، تبعیت نکرد و او را در سالیان متمادی بر حکومت دمشق باقی گذاشت و او را مانند دیگران با عزل خانه نشین نکرد و همین معاویه را بر طغیان خود کمک کرد. و باعث شد در تمام دوران خود، مخصوصاً در زمان عثمان، که بر تمام شام استیلا پیدا کرد حکومتی همچون حکومت قیصر بوجود آورد. پس از آن، این طغیانگری اموی بعد از معاویه امتداد پیدا کرد تا آنکه عباسیان حکومت را بدست گرفتند.^۱

روزی پیش عمر از معاویه بدگوئی کردند، گفت: ما را از مذمت جوانمرد قریش رها کنید، کسی که در غضب می خندد و آنچه در اختیار دارد مگر با رضایت بدست نمی آید و چیزی که بالای سر اوست گرفته نمی شود مگر آنکه زیر پایش قرار گیرد.^۲

^۱ - کتاب مثالب بنی امیّه، بهجة المستفید، شیخ ابوالفتح همدانی

^۲ - ابهریره، شیخ المضره 86-87

^۳ - الاستیعاب 472/3

و عتبه بن ابی سفیان را والی طائف نمود، و عمر، یزید بن ابی سفیان را والی فلسطین نمود. و هنگامی که یزید مرد، معاویه بن ابی سفیان را بجای او معین نمود.^۱

عمر تعداد والیان آنها را زیاد کرد و پس از او عثمان آنها را مضاعف نمود، قدرت را فقط برای آنها نگه داشت و تمام این امور در سایه ی حیات ابوسفیان و هند دختر عتبه بود او همان زنی بود که در مسیر جنگ احد به لشکر شوهرش پیشنهاد کرد تا قبر آمنه بنت وهب مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را در منطقه ابواء بشکافند و اضافه کرد که: «اگر یکی از شما را اسیر کرد هر انسانی را با جزئی از اجزای بدن او معاوضه می کنید».

و کشته های مسلمان را در احد مثله کرد و از گوش و بینی مردان خلخال و دستبند تهیه کرد.^۲

هند از اعضای حمزه دستبند درست کرد.^۳ و همین کار را با گوشهای مسلمانان و بینی آنها انجام داد، و جگر حمزه را جوید.^۴

^۱ - أسد الغابة، ابن اثیر 560/3

^۲ - رساله جاحظ درباره ی بنی امیه که به کتاب النزاع و التخاصم الحاق شده است ص 66

^۳ - مروج الذهب مسعودی 36/3

^۴ - مروج الذهب مسعودی 36/3

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: برای هر امتی آفتی است و آفت
این امت بنی امیه هستند.^۱
پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خداوند را کب و قائد و سائق
(ابوسفیان و معاویه و عتبه) را لعنت کن.^۲
با آنکه بنی امیه مبعوض ترین خلائق برای خداوند تعالی و رسول او
(صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحاب بودند، در زمان ابوبکر و عمر و
عثمان نزدیکترین افراد به خلیفه شدند! و عمر، معاویه را به وصف مُصلح
توصیف کرد!^۳

^۱ - کنز العمال 91/6، النزاع و التخاصم ص 14

^۲ - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 102/2، المفارقات، زبیر بن بکار

^۳ - کنز العمال 6/12 ح 27549

والیان حضرت علی ابن ابی طالب

برطبق نظریه ی الهی (ما کُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا)^۱ یعنی «من هرگز گمراهان را برای خود به مدد نگرفتم» امام علی (علیه السلام) از والی نمودن فاسقانی همچون معاویه و عتبه و عمروعاص و مغیره و ابوهریره و سعید بن العاص و ولید بن عقبه و امثال اینها امتناع ورزید. چنانچه در نامه او به جریر بن عبدالله آمده است.^۲

ابن عباس درباره ی خودداری امام علی (علیه السلام) از والی نمودن معاویه بر شام گفت: آیا برای علی (علیه السلام) جایز بود کسی را که امانتدار نمی دانست و او را مورد اطمینان نمی دید بر جان مسلمانان و مؤمنین حاکم نماید؟ هرگز، هرگز.^۳

و امام علی (علیه السلام) به عثمان فرمودند: «آیا سفیهان بنی امیه را از آبروی مسلمانان و پوست و مالشان باز نمی داری، بخدا سوگند یک نفر از عمّال تو در مغرب دور ظلم کند، در گناه با او شریک می گردی».^۴

^۱ - کُف، 51

^۲ - صفین، نصر بن مزاحم ص 52، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 580/2 چاپ سوم دارالفکر

^۳ - کتاب الماخرات، زبیر بن بکار شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 106/2، چاپ سوم دارالفکر

^۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 15/9، کتاب الشورای واقدی

عمر و تقسیم بیت المال

عمر بن الخطاب نخستین کسی بود که بین عطا‌های مردم فرق گذاشت، پس آنرا در طبقات متعدد قرار داد که اکثریت آن طبقات، حقوق اندک و اقلیت آن، حقوق بسیار داشت. ما قبول داریم که عمر حقوق را مطابق با قانونی ثابت قرار داد، لکن نتیجه هائی سهمگین و حساس داشت، زیرا مهاجرین بدر را بر دیگران برتری داد و مسلمانان با سابقه را بر مسلمانان جدید برتری داد. لکن حقوق معاویه و ابوسفیان را مانند حقوق اهل بدر قرار داد، و سه نفر از زنان امت را بر سایر زنان برتری داد و آن سه زن عبارت بودند از دخترش حفصه و دختر ابوبکر (عایشه) و دختر ابوسفیان (ام حبیبه).^۱

در کتاب طبقات ابن سعد توضیح عطایای مالی عمر به این صورت آمده است: عمر برای اهل بدر و مهاجرین قریش و عرب و موالی پنج هزار درهم قرار داده بود. و برای هر کدام از بنی هاشم و حسن و حسین پنج هزار درهم و برای عباس بن عبدالمطلب و مهاجرین و انصاری که شاهد بدر بودند پنج هزار درهم. و برای انصار و موالی آنها و کسانی که شاهد جنگ اُحد بودند چهار هزار درهم. و برای عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید چهار هزار درهم. و برای کسانی که قبل از فتح مکه

^۱ - تاریخ یعقوبی ۱۵۳/۲

مهاجرت کردند و برای عبدالله بن عمر سه هزار درهم. و برای زنان مهاجر هر کدام سه هزار درهم.^۱

ابن اثیر در کتاب خود «الکامل فی التاریخ» می گوید: برای عباس مقرری گذاشت و با او شروع کرد. سپس برای اهل بدر پنج هزار (درهم) قرار داد، سپس برای کسانی که بعد از بدر تا حدیبیه اسلام آوردند چهار هزار، چهار هزار قرار داد، سپس برای کسانی که بعد از حدیبیه تا موقعی که ابوبکر از اهل رده دست برداشت، مسلمان شدند، سه هزار، سه هزار قرار داد و برای اهل قادسیه و اهل شام دو هزار، دو هزار و برای مبتلایان غریب دو هزار و پانصد، دو هزار و پانصد.

و برای کسانی که دورتر از قادسیه و یرموک بودند هزار درهم، هزار درهم قرار داد. و برای روادف المثنی پانصد درهم، پانصد درهم، و برای روادف اللیث که بعد از آنها بودند سیصد درهم، سیصد درهم. و به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ده هزار، ده هزار مگر زنانی که زمانی برده بوده اند، پس زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در تقسیم ما را بر آنها ترجیح نمی داد، پس بین ما مساوات برقرار کن. و عمر قبول کرد و عایشه را دو هزار درهم بیشتر داد، چون رسول خدا او را دوست داشت!^۲

^۱ - تاریخ اصفهان 290/2

^۲ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر 502/3

در تاریخ ابن جوزی آمده است که: عمر برای اهل بدر و مهاجرین و انصار شش هزار دینار قرار داد و برای زنانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز مقرری معین نمود و عایشه را بر همگی آنان ترجیح داده، برای او دوازده هزار و برای بقیه آنها ده هزار قرار داد البته بغیر از صفیه و جویریّه که برای آنها شش هزار، شش هزار قرار داد. و برای زنان مهاجر نخستین یعنی اسماء بنت عمیس و اسماء دختر ابوبکر و مادر عبدالله بن مسعود هزار، هزار قرار داد.^۱

ذکوان غلام عایشه می گوید: دُرّج یا سبّدی پر از جواهر را از عراق برای عمر آوردند، عمر به اصحاب خود گفت: می دانید قیمت آن چقدر است؟ گفتند: نه، و نمی دانستند چگونه آنرا تقسیم کنند، پس گفت: آیا اجازه می دهید آنرا برای عایشه بفرستم چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را دوست می داشت؟ گفتند: آری، پس آنرا به سوی او فرستاد و عایشه گفت: خداوند بر پسر خطاب چه گشوده است.^۲

با دادن پنج هزار درهم به مقاتلین مهاجر بدر و دادن چهار هزار درهم به مقاتلین انصار بدر، قریش بر انصار برتری یافتند.^۳

برتری یافتن عربها بر غیرعربها.^۴

^۱ - تاریخ عمر، ابن جوزی ص 58

^۲ - النبلاء 133/2، مستدرک حاکم 8/4، و تلخیص مستدرک، ذهبی، دُرّج: سبّدی کوچک است که زنها عطر و وسائل خود را در آن قرار می دهند، لسان العرب، ابن منظور 269/2 و ظاهر امر اینست که این ظرف جواهر از آن ملکه ی ایران بود.

^۳ - تاریخ یعقوبی 153/2

^۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 111/8

برتری یافتن زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر سایر زنها
به ده هزار درهم.^۱

برتری یافتن عایشه و حفصه و ام حبیبه بر سایر زنهای حضرت^۲ و
برای جویریّه و صفیه (دو همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) شش
هزار درهم قرار داد.

برتری یافتن مقاتلین بدر بر سایر مقاتلین.^۳

برتری یافتن آزاد بر برده.^۴

برتری دادن ابوسفیان و معاویه بر انصار و بالا بردن منزلت آنها به
اندازه ی منزلت مقاتلین مهاجر جنگ بدر.^۵

دادن سه هزار دینار به کسانی که قبل از فتح هجرت کردند.^۶

برای اهل قادسیه و اهل شام دو هزار قرار داد.

زهري روايت کرده است که: برای زنان اهل بدر پانصد و برای زنان
بعد از بدر تا حدیبیّه چهارصد، قرار داد.

گروهی تصور می کنند که بخشش عمر فقط بر سابقه ی مشارکت در
جنگهای اسلامی استوار بود، در حالیکه نقل شده است که او برای بزرگان

^۱ - مستدرک حاکم 8/4، تاریخ طبری 162/4

^۲ - تاریخ عمر، ابن جوزی 103

^۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 111/8

^۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 111/8

^۵ - تاریخ یعقوبی 153/1

^۶ - تاریخ اصفهان 290/2

مکه مانند ابوسفیان بن حرب و معاویه بن ابی سفیان پنج هزار درهم قرار داده بود. سپس برای افراد قریش که در جنگ بدر حاضر نبوده اند براساس مقام و منزلتشان بخشش نمود. و برای مادران مؤمنین (همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) شش هزار، شش هزار و برای عایشه و ام حبیبه (دختر ابوسفیان) و حفصه دوازده هزار قرار داد.^۱

و ام حبیبه دختر ابوسفیان را بر باقی زنان امت برتری داد، سپس معاویه را والی شام نمود و ماهی هزار دینار به او روزی داد که در آن عصر حقوقی بسیار سنگین بود.^۲

حقوق عایشه و ام حبیبه و حفصه را از حقوق بقیه مادران مؤمنین (همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) بیشتر قرار داد و برای هر کدام آنها سالی دوازده هزار درهم معین نمود.^۳

بلاذری ذکر می کند که: عمر، نام عایشه، ام المؤمنین را در (دفتر) دوازده هزار نوشت و بقیه ی زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در ده هزار، و برای علی بن ابی طالب پنج هزار و همین مبلغ را برای حاضرین در جنگ بدر از بنی هاشم معین نمود.^۴

^۱ - تاریخ یعقوبی 106/2

^۲ - الاستیعاب، بن عبد البر ص 471/3

^۳ - تاریخ یعقوبی 153/2

^۴ - فتوح البلدان، بلاذری 435، 441

او این دو زن را بر ام سلمه و سوده بنت زمعه و دیگر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ترجیح می داد. لکن معلوم نیست سرِ ترجیح دادن این زنان بر دیگر زنان و مردانِ امت چه بود؟

آیا به این رأی و نظر خلیفه بر می گشت که ابوبکر و عمر و ابوسفیان بر دیگر افراد امت برترند؟ یا به این که مادرانشان بر سایر زنان برتری دارند؟ (مادر حفصه، زینب دختر مطعون خواهر قدامة بن مطعون است و ام رومان مادر عایشه، و صفیه دختر ابوالعاص بن امیه مادر ام حبیبه است) و در همان وقت ابوبکر و عمر یک سال کامل ام المؤمنین ام سلمه را از حقوق خود منع نمودند.¹

بخاطر آنکه از فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در قضیه فدکِ او، دفاع کرد و گفت: آیا به همچون فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین سخنی گفته می شود؟ بخدا سوگند او حوریه ایست انسی، و جان برای همان جان است، در دامن متقیان تربیت شده و دست ملائکه او را گرفته و در دامن زنان طاهر رشد و نمو کرده و به بهترین صورتی نشأت گرفته و به بهترین صورت تربیت شده است.

¹ - دلائل الامامة، طبری 39

تقسیم بیت المال علی ابن ابی طالب

علی بن ابی رافع می گوید:^۱ من مأمور بیت المال علی بن ابی طالب (علیه السلام) و کاتب ایشان بودم و در بیت المال آنحضرت گردنبندی از مروارید وجود داشت که در جنگ بصره آنرا بدست آورده بود. دختر علی بن ابی طالب پیغام فرستاد و گفت: به من خبر رسیده که در بیت المال امیرمؤمنان گردنبند مرواریدی وجود دارد که اکنون در دست توست و دوست دارم آنرا به من عاریه دهی تا روز عید قربان با آن خود را تزئین کنم. من پیغام دادم که: عاریه ای مضمون که بعد از سه روز برگردانی ای دختر امیرمؤمنان، گفت: آری عاریه ای که بعد از سه روز بازگردانده می شود. من گردنبند را به او تحویل دادم که ناگهان امیرمؤمنان گردنبند را بر گردن او دید و آنرا شناخت، و به او فرمود: این گردنبند از کجا بدست تو رسید؟ گفت: از ابو رافع نگهبان بیت المال مسلمانان عاریه گرفتم تا با آن در روز عید تزئین کنم سپس باز گردانم. پس امیرمؤمنان پیغام داد بیایم، چون نزد او آمدم، به من فرمود: ای ابو رافع آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟ گفتم: بخدا پناه می برم از اینکه به مسلمانان خیانت کنم. فرمود: به دختر امیرمؤمنان گردنبندی را که در بیت المال مسلمانان است بدون اجازه ی من و بدون رضایت آنها عاریه دادی! عرض کردم: ای امیرمؤمنان او دختر شماست و از من خواست گردنبند را به او عاریه دهم

^۱ - مجانی الادب، 173/2، قصص العرب 96/2

امام من و امام تو 245

تا با آن زینت نماید، و من آنرا به صورت عاریه ی تضمین شده و به شرط بازگرداندن به او دادم تا موقعی که آنرا به جای خود برگرداند. حضرت فرمود: همین امروز آنرا برگردان و مبادا چنین کاری را بار دیگر انجام دهی که گرفتار مجازات من خواهی شد.

سپس فرمود: وای بر دخترم اگر گردنبند را به غیر عاریه ی مضمون و بدون شرط بازگرداندن گرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دستش بخاطر سرقت قطع می شد. چون سخن حضرت به گوش دخترش رسید، به حضرت گفت: ای امیرمؤمنان من دختر تو هستم و پاره تن تو، چه کسی از من سزاوارتر است آنرا بپوشد؟ حضرت فرمود: ای دختر پسر ابوطالب، از حق دور نشو آیا تمام زنان مهاجرین و انصار در چنین عیدی به چنین چیزی زینت می نمایند؟ (ابورافع می گوید) پس آنرا از او گرفتم و به جای خود بازگرداندم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) هر روز جمعه بیت المال را تقسیم می کرد تا آنکه چیزی باقی نمی ماند؛ سپس زمین آنرا برای حضرت فرش می کردند و بر آن می خوابید و نماز می خواند.^۱

علی (علیه السلام) فرمود: هر ملکی را که عثمان واگذار کرد و تمام اموال خدا را که پرداخت نمود به بیت المال باز می گردد.^۲

^۱ - العقد الفرید، ابن عبد ربّه 4/292

^۲ - شرح نهج البلاغه 1/220

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ
 مِنْ هَجْرِكَ يَا حَبِيبُ قَلْبِي قَدْ ذَابُ
 أَنْظِرْ نَظْرًا إِلَى يَابَنِ الْأَطْيَابِ
 إِنْ غَبْتَ لِدُنْبِنَا فَتُبْنَا تُبْنَا
 أَوْ غَبْتَ مِنَ الْعِدَى ۖ فَمَا لِلْأَحْبَابِ
 الْجَوْرُ فَشَا عَلَى الْمُحِبِّينَ فَقُمْ
 يَا مُنْتَقِمًا بِأَمْرِ رَبِّ الْأَرْبَابِ^۱

الأرباب^۱

از هجران و دوری تو ای حبیب دلم آب شد،
 ای پسر پاگان و زاده طیبان نظری به سوی من افکن.
 اگر غیبت تو بخاطر گناه ماست توبه کردیم توبه کردیم
 و اگر از دشمنان پنهانی، دوستان چه کنند
 ستم بر محبان تو فراگیر شد پس به پا خیز
 به پا خیز ای منتقم به امر خدا و به اذن رب الارباب.
 عزیز خواننده حالا خودتان قضاوت کنید.
 پناهندگان آستان علی بن موسی الرضا علیه السلام

¹ - مکیال المکارم ج 1 ص 296

امام من و امام تو 247

مرتضی امینی – محمد امینی

